

گیلان و آوار

- بحران کتاب در گیلان
- قاصد روزان امیری (بانیما از تهران تا یوش)
- کاشف السلطنه چایکار (پدر چای ایران)
- فرهنگ عامه مردم شمال ایران
- کثرت گیشه (مراسم سنتی بند آمدن باران)
- به گیلان بپندیشیم و به ایران مباحث کنیم (پای صحبت محمود پاینده)
- شانلزارهای سوخته (نگاهی به بحران برنجکاری در گیلان و مازندران)
- آب + رنگ (نگاهی به زندگی یک نقاش گیلانی)
- گزارشی از اولین سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان و بخش گیلکی (در زمینه شعر، قصه، فولکلور و...)

با همکاری:

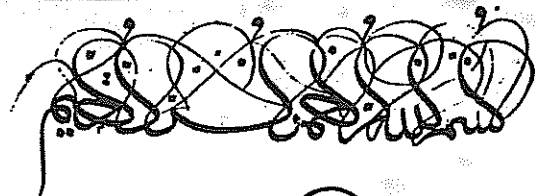
- محمد بشرا
- محمود پاینده لنگرودی
- مباس پورملک آرا
- رحیم چراغی
- مسی عالی
- دکتر سید محبتی روحانی
- ابراهیم رهبر
- ذبیح الله شبان
- علی صدیقی
- حسین صادقی
- محمود ظهاری
- هوشنگ عباسی
- فرمان فاخته
- حسین مهدوی
- فریدون نوزاد
- و ...



کاشف السلطنه چایکار

در این شماره می خوانید:

مطالب فارسی :



۱۴

مهر و شهریور ۷۲

گیله‌وا

ماهنامه فرهنگی - هنری

و پژوهشی (گیلان‌شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

محمد تقی پورا احمد جکتاجی

نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مرسولات)

(رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵) گیله‌وا

نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)

رشت: خیابان انقلاب - ساختمان گهر - داخل

پاساز - طبقه دوم

امور گرافیک: محمد الطافی

امور مشترکین: هوشنگ عباسی



حروفچینی: کوهی

لیتوگرافی: دامون شمال

چاپ: شمال، لنگرود تلفن ۵۴۵۲



عکس پشت جلد:

هتل اروپا در رشت (نیمه دوم دوره قاجار)



گیله‌وا در حک و اصلاح و تلخیص مطالب
وارد آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تایید آن نیست.

مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود.

استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر ماخذ

آزاد و استفاده انتفاعی از آن منوط به اجازه کتبی است.

گیله‌وا

- دوستانه با دوستان
- اخبار فرهنگی، هنری و...
- آیا او مرده است؟ (به مناسبت درگذشت حمید قدینی حرفه، قصه‌نویس) / علی صدیقی
- قاصد روزان ابری... (با نیما از تهران تا یوش) / دکتر سید مجتبی روحانی
- گزارش کوتاه از مراسم علم و اجینی در شاه شهیدان / ایرج هدایتی شهیدانی
- به گیلان بیندیشیم و به ایران مباحث کنیم (پای صحبت محمود پاینده لنگرودی)
- کاشف السلطنه چایکار (پدر چای ایران) / فریدون نوزاد
- شالیزارهای سوخته (نگاهی به بحران برنجکاری در گیلان و مازندران) / قربان فاخته
- بحران کتاب در گیلان (پای صحبت کتابفروشان شهر رشت)
- خون شاعر / ابراهیم رهبر
- فرهنگ عامه مردم شمال ایران (ضرب‌المثل‌ها - چیستان‌ها)
- کتره گیشه (مراسم سنتی جهت بند آمدن باران) / عیسی خاتمی
- آب + رنگ (نگاهی به زندگی عباس پورملک آراء هنرمند و نقاش گیلانی / م، نقره‌کار
- کتابهای رسیده - نشریات رسیده
- حمراء دیلم / حسین مهلوی
- گیله‌مردان آن سوی آب‌ها: دکتر علی چاوشیان (روان‌پزشک) / ذبیح‌الله شبیان
- نامداران مازندران (اسکندر روزافزونی) / حسین صمدی
- بازگشایی پل قدیمی لوشان
- مطالعات مربوط به به شمال ایران در مطبوعات کشور
- گزارش و برنامه اولین سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان
- نقد و نظر خوانندگان / م. ارغنون - دکتر بهمن مشفق - محمود دهقان
- یک نامه و چند نکته / ع. م. سایه‌وار
- بازیها (آغوز بازی - بازی اول: لشته نشای / رحیم چراغی
- بانک لغات گیلکی / علیرضا دریایی
- شاعران ولایت (محمدباقر ملایی) / هوشنگ عباسی
- دستور املائی گیلکی (نیم زیر یا فتحه نیمه‌باز) / گیله‌وا

مطالب گیلکی :

- نقل گه نقلستان... (حاله مامدلی ناما ناوردم) / سیامک دوستدار فشتکه
- پیله برفی سال / محمود طیاری
- هاس شعر
- شعر گیلکی (محمد بشرا - مریم شفیقی - محمدقلی صدراشکوری جواد شجاعی فرد
- پنه‌رسه، پنه‌رسه، تو بیا بحیر من پرسه / م. حکمتی
- کوچه / علی نافع
- کاسعلی بمرد ولی خو آرزو به گیل نبرد / محمود حجازی
- سخنی با مشترکان

۳۹
۴۰
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۵
۴۶

گیلان به اقتضای وجود دریای خزر در شمال و رشته کوه‌های البرز در جنوب و ادامه آن در شمال غربی و جلگه گیلان در مرکز، محل برخورد انواع و اقسام بادهاست که بیشتر آن‌ها باران‌زا و طوفان‌زا هستند و موجب تغییر ناگهانی هوا و انقلابات جوی می‌شوند. یکی از این بادهای گیله‌وا نام دارد. ■ «گیله‌وا» بادی است که از شرق به غرب می‌وزد و منشأ خیر و برکت و موجب ازدیاد محصول زراعی، فراوانی صید ماهی و به شکوفه نشستن درختان میوه و سبب خوشی هوا و بند آمدن باران و تابش آفتاب است. از اینرو «گیله‌وا» میان بادهای گیلان مساعدترین باد است و از سه جهت شمال شرقی، شرق و جنوب شرقی می‌وزد که به ترتیب بیرون گیله‌وا، خوشکه گیله‌وا و کنار گیله‌وا نامیده می‌شود.



آیا او مرده است؟!*

علی صدیقی

شهریور سال ۱۳۱۷ در محله قدیمی «صومعه بچار» رشت بدنیا آمد و پنجاه و پنج سال بعد، پس از گشت و گذار بسیار، در حوالی همان محله قدیمی، درست در ماهی که بدنیا آمده بود از دنیا رفت!

بعدها، هنگامی که تحصیلات را نیمه کاره رها کرد؛ همان محله های قدیمی، گذرها، همان خانه های سفالی و همان زندگی او را به جابوی خود در آوردند.

جای پای باران خستگی ناپذیر بر چکه ریز کوچکها، «زواله» های داغ و سایه های خنک دیوارهای خشتی، همین آدمها، آدمهایی که بی چتر از پناه دامنه خانه ها می گذرند، همین صبح های پائیزی، همان صبح هایی که شهر در انبوهی می گم می شد و شبه هایی که صرفه کنان از پی سوت یکی چند کارخانه که سنگینی مه را می درید، روان بودند... آری همان زندگی، همان طبیعت، همان اشیاء او را به جابوی خود در آورده بودند و او برای همیشه اسیر جابوی داستان نویسی شده بود.

اولین سالهای چهل بود، شوق و نوقی در میان ادب نوبستان و روشنفکران شهر جا باز کرده بود، قرار بود با امتیاز یک هفته نامه، ماهنامه ای ویژه هنر و ادبیات منتشر شود. چیزی نگذشت که در سال ۱۳۴۴ نخستین شماره آن تحت عنوان «بازار ویژه هنر و ادبیات» زیر نظر «محمد تقی صالحپور» منتشر شد. در چهارمین شماره بازار

که شهریور سال ۱۳۴۴ انتشار یافت، داستان نویسی جوانی به جامعه ادبی کشور معرفی شد: «حمید قدیمی حرفه» - «سقفونی آتش».

بنظر می رسد چیز عجیبی اتفاق افتاده است! تولد، تولد ادبی و مرگ، هر سه در ماه شهریور. و اما دقیقاً یک اتفاق و این چیزی بیش از یک اتفاق ساده نبود.

بدین ترتیب فعالیت ادبی یکی از داستان نویسان نسل دوم داستان نویسی گیلان آغاز شد. قدیمی حرفه بعدها سعی کرد خود را از زیر نگاه داستان نویسان گیلانی خارج کند. از این رو با نزدیک شدن به ارزشهای زیبایی شناختی داستان نویسی «همینگوی»، داستان خود را از توصیف تهی ساخت و برای ایجاز آنگونه که از همینگوی دریافته بود، و چنانکه پیشتر از او، «طیاری» داستان نویسی دیگری از گیلان، استفاده موفقی از این عنصر برده بود، داستانهای جدید خود را از طریق گفتگوی بی واسطه آنها پیش می برد.

قدیمی پس از سقفونی آتش، در چند شماره دیگر از بازار ادبی که تا اسفند سال ۱۳۴۹، انتشار آن ادامه داشت و نیز در مجله فریوسی داستانهای بی چاپ رساند.

سال ۱۳۴۷ کار فصلی در کارخانه دخانیات رشت را رها کرد و در سازمان جلب سیاحان شیراز مشغول بکار شد. در شیراز نیز جای پای ادبی حمید آشکار است. دهه چهل، بویژه در نیمه

دوم آن جنگ ها و نشریات ادبی در مناطق مختلف، خاصه در شهرهایی که دارای دانشگاه و مدارس عالی بودند رشد فزاینده ای یافت. در دو شماره «از قصه تا شعر»، کتابی که در اواخر دهه چهل به همت «پیمان جهانبین» در شیراز انتشار می یافت، داستانهایی از حمید قدیمی حرفه به چاپ رسید. چند سال بعد قصه ای از حمید در یکی از شماره های «لوح» که با تلاش همشهری اش «کاظم رضا» منتشر می شد انتشار یافت و پس از آن سالهای سکوت و گوشه نشینی تا نیمه دوم دهه شصت که فعالیت صفحات ادبی نشریات گیلان آغاز شد، ادامه داشت. آنگاه داستانهایی در کتاب چیستا و چند داستان از او در صفحات ادبی نقش قلم و کادح به چاپ رسید. قدیمی حرفه در داستانهای خود همواره زندگی آدمهای فرودست جامعه شهری را که در وضعیت وقت باری بسر می برند، ترسیم کرده است. در غالب کارهای او شخصیت ها ارائه شده، از نگاه جامعه شناختی فاقد پایگاه طبقاتی اند؛ ضد قهرمانانی با گرایشات لمپنیستی شهری که خاستگاه خود را ترک کرده و در روابط اجتماعی جدید تنها به موقعیت انگلی دست یافته اند.

از «قدیمی» کتابی منتشر نشد، تنها چند مرحله چاپ مجموعه داستان «سی ساله ها» ی او در بازار ادبی و «لوح» تبلیغ شد، اما هیچگاه نه آن مجموعه و نه کتابی دیگر از او نتوانست به چاپ در آید.

آنچه که بیش از هر موضوعی در تعریف زندگی حمید قدیمی حرفه قابل توجه و دقت است، بی هیچ مبالغه ای، خصوصیات انسانی و ارزشمند او بود که شاید نتوان با ادای کلماتی کلی و کلیشه ای چون: صمیمی، انساندوست، نوستی خالص و بی ریا... که امروزه در توصیف هر انسانی بکار برده می شود، حق مطلب را بیان کرد.

به راستی، آیا می توان گفت که او مرده است؟ بقول شاعره محبوبش که همواره اشعارش را زمزمه می کرد:

چگونه می شود به آن کسی که می رود
اینسان

صیور،

سنگین،

سرگردان

فرمان ایست داد

چگونه می شود به مرد گلت که او
زنده نیست، او هیچوقت زنده نبوده
است.

یادش تا همیشه گرامی باد.

قاصد روزان ابری...

با نیما از تهران تا پوش

دکتر مهد مجتبی روحانی

.... انتقال، تجلیل، تشییع کالبد نیما پوشیچ... آگهی شده بود. از چندی پیش اطلاع داشتم که کالبد نیما به پوش منتقل خواهد شد و اینکه دست‌اندرکاران با چه شور و حرارتی در پی این کار بودند. و نامه شراگیم... و تلاش دوستان هنرمند...

قبلاً پوش رفته بودم - و آن مربوط می‌شد به چند سال قبل - که چند روزی در «میناک» ماندم - از راه هراز و از «بلده» تا «پل زنگوله» - چند و چون راه و منطقه را می‌شناختم - بیش از همه دختر و پسر (که کوچک است) شوق رفتن داشتند - و چه شوری و شوفی.

ساعت ۵ بامداد روز جمعه ۷۲/۶/۲۶ - آخرین روز تعطیلات دانش آموزان... که فردایش آغاز مدرسه بود - مختصر تهیه راه‌نوشه و آنگاه به سوی پوش -

در پیچ و خم‌های سد کرج بودیم که پسر خواننده... خشک آمد کشتگانم... و دختر که پاسخ داد: «قاصد روزان ابری، داروک، کی می‌رسد باران؟»

سوز سرمای صبحگاهی کوهستان بیدارت می‌کرد و «پیرمرد» ترا به مهمانی کوهستان فرا می‌خواند و «مرغ آمین...» که با تو بود و فریاد «آمین... آمین...» پیچان کوهها بود و دره‌ها. از تونل سرازیر شدیم - پیش رویت «دونا» و بعد «پل زنگوله...» و قهوه‌خانه و یک تابلو فلزی سبز و پردهای آویخته آن سوی دیگر...

ترا من چشم در راهم... بر روی تابلوی فلزی آمده است: «خانه نیما - پوش... بلده»

و بر پرده پارچه‌ای سفید آویخته با خطی خوش: «ترا من چشم در راهم... آموزش و پرورش بخش بلده»

سرمای هوا ما را به درون قهوه‌خانه کشانید و چند نفری جمع بودند. از نگاهای می‌شد خواند که آنها هم مهمان نیما هستند و چند سواری که در گوشه و کنار پارک شده بودند به سوی پوش - بر آن شدیم که بمیانیم تا کاروان تهران برسد - چای

گرفته بزرگ بعد از پل زنگوله را پشت سر گذاشتیم - گردنه‌ای سخت اما دیدنی و هوای سبک صبحگاهی... و بوته‌های گون و قله‌های سنگی در زیر آفتاب - کنار رودخانه قدری استراحت کردیم - رودخانه‌ای نه‌چندان پر آب اما زلال و شفاف و سرد بود - بچه‌ها به دنبال پروانه‌ها رفتند...

لحظه‌ای خود را در «جواهرده رامسر» می‌دیدم و در کسرتن «وزک» و «ساموس» و با خود خواندم: «خاطر پر درد کوهستان»

که نیما خاطر پر درد کوهستانهای پوش و بلده بود - و من... خاطر «ساموس» و «وزک» و «پال بکت تله» و «دال فک» - در فک... و خاطر پردرد «دریا» و جنگل گیلان...

چقدر این کوهها هم خوانی دارند - گل بوته‌ها، خارها، و بوته‌های گون... و سردی دوست‌داشتنی صبح کوهستان و زمزمه چشمه‌ها و جویبارها...

و باز چراغانی و پرده... و تابلو... یسن NE SEN - کودکان، مرد و زن جوان و پیر در دو سوی آبادی و اشعاری از نیما آویخته در دو سو - و مرد و زن سیاه‌پوش چشم به پیرمردی خورد - عجبای زرد مندرس بر دوش و عرق چین سبز و عصائی در

زمان نیما... قهوه‌خانه‌ای بوده متعلق به پیرمردی به نام احمد گل‌طینت - گل‌طینت پیرمردی بوده و جاذبه‌ای داشت - و با نیما دوست - که نیما پیوسته با گل‌طینت در نشست و برخاست بود - و نیما مجذوب گل‌طینت و گل‌طینت مجذوب نیما... که ساعت‌ها و روزها نیما در اینجا می‌ماند و می‌سرود و چه رازهایی که بین آن دو پنهان شد... افسوس... گل‌طینت هم مُرد... و قهوه‌خانه خراب شد... و عده‌ای چشم طمع به آن دوختند... جاده مال‌رو بود... و از وقتی که این جاده (ماشین‌رو) که از بالای ماخ اولا می‌گذرد آمد... ماخ لا هم ویران شد... گل‌طینت هم مرد... و بعد ادامه داد که... این را بگویم و شاید تاکنون کسی نمی‌داند که مرحوم بنان خواننده مشهور هم به اینجا می‌آمد و با گل‌طینت دوست بود. به خصوص اوایل بهار... که زمزمه جاری شدن آبها بود... از ذوب برفها... و نغمه آب رودخانه و نغمه بنان و زمزمه و حله گل‌طینت...

لحظه‌ای سکوت و آد... آوچ - صحبت‌های شیرین آقای امیری نوری حال و هوای دیگری به وجود آورد و من حس کردم که نیما هم هست و گل‌طینت و بنان - و بعد دوباره شعرش را خواند «آی آدمها...»

از ماخ لا (ماخ اولا) می‌شد تپه بالای پوش را دید... باز پرده‌های سیاه، سرتاسر جاده، و دوسو پرده‌های آویخته و شاخه‌های گل... یک سو شعری از «امیری نوری» به نام «آی آدمها...» و سوی دیگر شعر نیما... «آی آدمها...» و زن سیاه‌پوش... اینجا «نیکام‌ده» است - دهنی آباد... و خانه‌هایی آبادتر - و در پای آن منطقه‌ای سبز و بسیار زیبا که «اوزکلاه» نام دارد و آن سوی تر «اوز» و بعد «ناحیه» -

مردی می‌اسال با چهره‌ای سوخته و موهای آویخته و پیراهن سیاه و چشمانی درشت و صدایی پُر صلابت که آفاشیه را پایین بکشید - و یک جعبه شیرینی و اصرار که بردارید... و بعد روبوسی با من و خوش آمدگویی... انگار که خود نیما است که این چنین پُر صلابت صحبت می‌کند - و چند بلهش نیروی انتظامی که سخت در تلاش بودند - زنها چادرهای سیاه به سر و سردان سیاه‌پوش و تلاوت کلام... مسجد - و چهره‌ها که شادی‌شان را می‌تد خواند.

پرده‌های سفید... پرده‌های سیاه لاسیای سفید... لاسیای سیاه، شاخه‌های گل، حبه‌های شیرینی گوسفندهای آماده برای قربانی... چهره‌های خندان... هم عزای... هم شادی... راستی چه می‌شود پس از ۳۴ سال کالبد و استخوانهای نیما را می‌آوردند تا در زادگاهش برای همیشه به خاک سپارند و چه شور و ولوله‌ای کوهستانها و دره‌ها را بهم می‌دوخت... آنگاه که فریاد می‌زدند: «لا اله الا الله... محمد رسول...» و «آی آدمها...» «قاصد روزان ابری داروک...» «آمین... آمین...» «خشک آمد کشتگانم... لا اله الا الله... و آی آدمها... آی آدمها...» این خروش و نیب کوهها و دره‌ها و آدمها و نیما بود...

ماشینسان را در گوشه‌ای پارک کردیم (دستی رانسان دادند که آماده شده بود برای پارک اتومبیل‌ها...) و از ورود خودروها به بلندی پوش و محل پوش جلوگیری می‌کردند (و کار درستی بود) گنجه‌ای از باغ نستیم، ظیر بود - و لقمه نانی - بچه‌ها به دنبال پروانه‌ها رفتند...

مردم جابه‌جا شدند... صدای بلندتر، و همه و ولوله... کوهها کنده شدند... مگاهها به سوی دره... و این‌ها همه نشان از آمدن کاروان داشت...

پیشاپیش صدای بلندگو که در دره‌ها می‌پسجید... آی آدمها... و اشعار نیما که از دورها به گوش می‌رسید و آیات کلام... مسجد... مردم سرازیر شدند - یک وانت با بلندگو پیشاپیش کاروان و اشعار نیما که پیچان دره‌ها بود و کوهها... و آمبولانسی پوشیده از گل و آن گاه کاروان طولیل اتومبیل‌ها... در پای کوه تابوت کالبد نیما پوشیده از گل به شانه‌های درمندان و عاشقان فرهنگ ایران قرار گرفت و خیل بی‌شمار هنرمند و هنردوست و ادیب و شاعر و دردمند و عاشق... و کودک و پیر و جوان، روستایی و شهری در تشییع - و شراگیم که پیشاپیش همه بود... اما در فشار و اتوه جمعیت عرق‌ریزان و



شادمان و متحیر... و کالبد نیما بر دستها بود... «دماونده» و «ازاکوده» به تعظیم - و شاخه‌های گل که هر سو حوالت می‌شد و دوربینها و دوربینها

خانه نیما را انبوهی از درختان در محاصره دارند و تقریباً در وسط آبادی بوش است کوجه‌های گلی و پیچ درپیچ روستای بوش آب و جارو شده بودند و عکس‌های نیما و اشعارش که بر درب خانه‌ها و دیوارهای گلی و سنگی و درختان بود و ترا هر لحظه صدا می‌زد... «قاصد روزان ابری... داروک... کی می‌رسد باران...»

کالبد درون خانه جای گرفت و جمعیت بی‌شمار که در تنگ‌های کوجه‌های بوش موج می‌زد...

خانه نیما را هم قبلاً دیده بودم - این بار دلم بیشتر گرفت - سالم‌تر دیده بودم و این بار خیلی چیزها ریخته بود - خانه‌ایست دیدنی با آن گنج‌برینها و ارسی‌ها و اتاق‌های متعدد که شرح آن بساند برای بعد و هزاران امضا و شعر و یادگاری که بر در و دیوار اتاق‌ها نقش بسته است با ذغال یا گچ و کنده شده... که یادگاری دوستداران نیما است - و جا دارد که قبل از مرمت و بازسازی از این امضاها و یادگاریها عکس‌برداری شود.

نکیه بوش: انباشته از جمعیت - بالا و پایین و بیرون - قرائت کلام... مجید و سخنرانان... و آوای خوش «جشیدی» که امیری خوانند و بعد شاعری جوان از نوز که اشعاری به مازندرانی.

محمد قاضی (مترجم) را دیدم بالای جایگاه که نگاه حیرت‌انگیزی بر صحنه داشت و گوشه‌ای به نظرم آمد منبر و روانی بود (نویسنده) باشد با فاستی درشت و عینکی بر چشم و گویا دوربینی و یادداشتی... و در گوشه و کنار قلم‌ها و یادداشت‌ها که بردست نویسندگان بود - درون اتاق‌ها... بالای بامی که داشت می‌ریخت و مرتب عکس و فیلم‌برداری.

مشهدی... را دوباره دیدم - چند سال پیش بود که با او آشنا شده بودم و از خانه نیما پاسداری می‌کرد - سلامی و گپی - مرا شناخت.

شادمانی در چهره مشهدی موج می‌زد و گفت: «آقا... نمرود و دوباره نیما را دیدم... جایش این جا بود... خوب شده که به خانه‌اش برگشته... این جا راحت‌تر است... آقا...»

دید که خسته‌ام - به منزلی جنب نکیه بوش هدایتیم کرد، منزلی که آماده پذیرایی دوستداران و میهمانان بود... مشهدی رفت و با سینی چای آمد... و گفت: «آقا... نیما با دیگران فرق داشت... با مردم بود... مردم بوش را دوست داشت... هر چه آنها (اشاره به مالکین بزرگ بوش) از مردم بوش و روستاییان فاصله می‌گرفتند... نیما به مردم نزدیکتر می‌شد... دیدی آقا حق به حق دار رسید و خانه به نیما رسید و به مردم ایران... نیما دوست داشتی بود آقا... و...»

ساعت ۳ بعد از ظهر - پذیرایی از همه جمعیت - نهار - مردم بوش بسیج شده بودند برای پذیرایی و جمعیت نشسته و ایستاده پذیرایی شدند - در تکیه... در کوجه‌ها و خانه‌ها...

و بعد دوباره مراسم شعرخوانی و خاکسپاری و سخنرانی، که بیشتر رسمی بود و تشریفاتی.

و حرکت به سوی تهران -

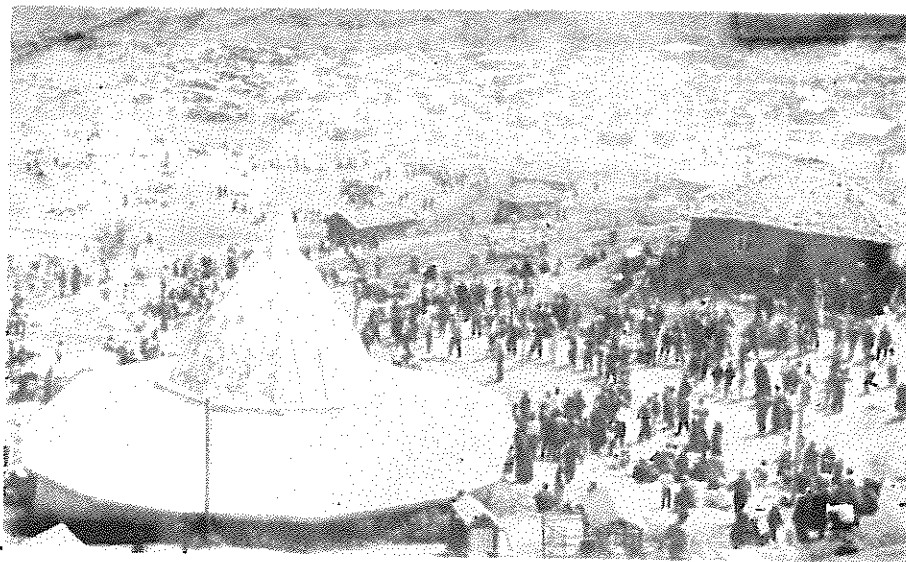
و... باز شب سنگین و غبار آلود تهران...

شبه صبح ۷/۲۷، بچه‌ها و آغاز مدرسه... - و من و یسارستان... اتاق برشکان. ■

«صحافی فرهنگ»

تجدید انواع کتب با بهترین کیفیت
تزیین، زرکوب، لوحها و تقدیر نامه‌ها
طلاکوب فارسی و لاتین
ساخت انواع جعبه‌های فانتزی

رشت - خیابان امین‌الضرب جنب بانک صادرات



علم و اچینی در شاه شهیدان

(گزارش کوتاه)

ایرج هدایتی شهیدانی

حتماً شبی را هم در شاه شهیدان اتراق نماید. اما این روستا از لحاظ داشتن مکانی بنام مهمان پذیر و امکانات رفاهی و بهداشتی و راه ارتباطی از محروم‌ترین روستاهای عمارلو بحساب می‌آید.

با احداث مهمان پذیر و تأمین امکانات رفاهی و بهداشتی مطمئناً این روستا با ویژگیهای طبیعی خاصی که دارد از لحاظ اقتصادی برای منطقه منبذ خواهد بود و هم از بار ترافیکی شهرهای مجاور و جاده‌های اصلی استان خواهد کاست چنانچه به موارد مطروحه رسیدگی شود مسافران زیادی به مناطق خوش آب و هوای بیلاقی اطراف جیت استفاده از هوای مطلوب و خنک و چشمه‌های گوارا و چاه یخ طبیعی درفک به کوهستان گیلان سفر می‌کنند که بی‌شک هم فال است هم تماشا. هم اوقات فراغت عده‌ای پر می‌شود و هم اقتصاد منطقه قوت می‌گیرد.

علم و اچینی بنام شهیدان روستا
تک چشم‌پیر برای بی‌سبب

امسال و پانزدهم مرداد

مراسم شش‌علم و اچینی

کدام مراسم است و چه کاشی می‌بینند

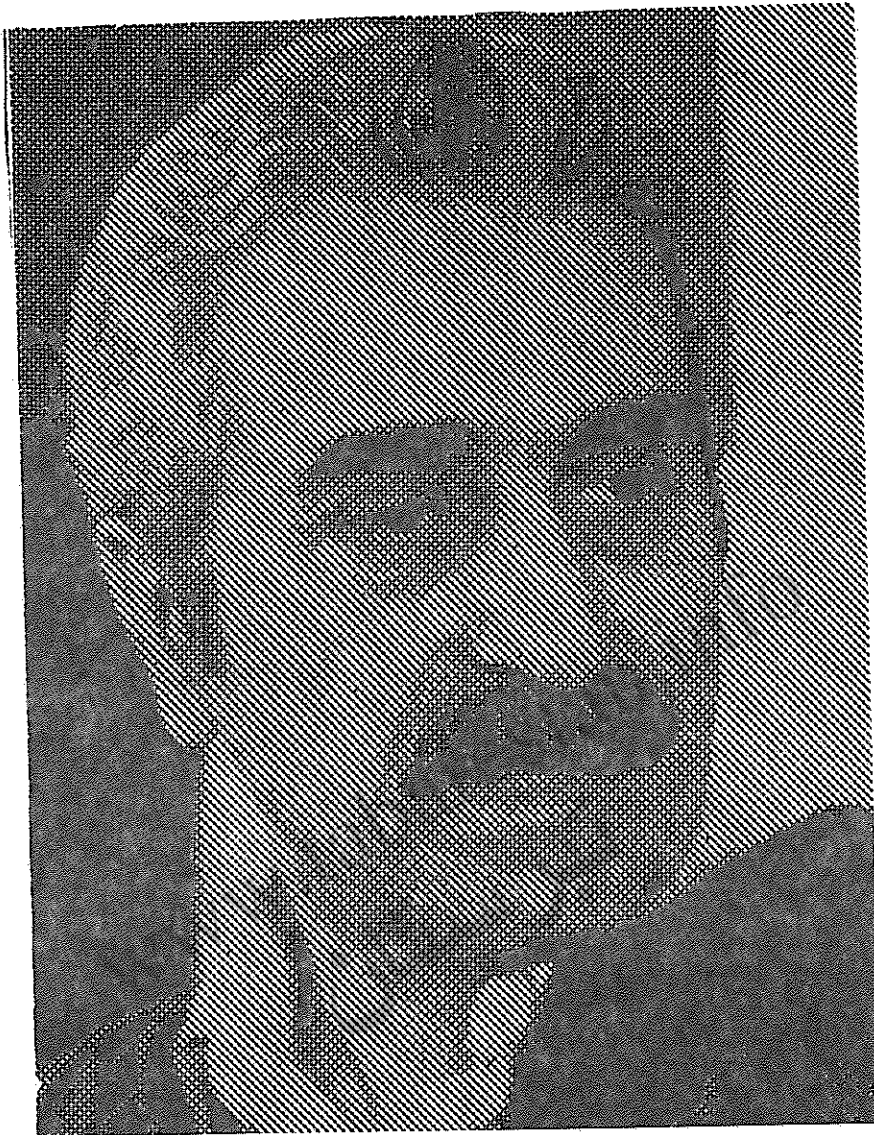
در شاه شهیدان برگزار می‌شود



شرکت ستولان، پژوهشگران، سازندگی کردی و مردم شریف گیلان
و مارتا لاریان و انکساریا، اینگونه مراسم باعث اعتدالی ترنگت است
دختران و دانشمندان در برابر ترنگت بستند نوبت بود دست‌نهایی است
در وادی با برش فرهنگ اچینی

«هیست‌انما» بقمه متبرکه شاه شهیدان

یک نمونه از اطلاعاتی دستی که در منطقه پخش شد



به گیلان بیندیشیم و به ایران مباحثات کنیم

محمود پاینده لنگرودی، شاعر، نویسنده و محقق توانمند گیلانی، متولد ۱۳۱۰ و اهل لنگرود است. سالهای خردی و ابتدای جوانی را در زادگاهش گذراند. از ۱۳۳۲ تاکنون در تهران زندگی می‌کند و در یکی از جراید کثیرالانتشار کشور مشغول به کار است.

از چاپ نخستین اثرش (مهرماه ۱۳۳۶) که جزوه کوچکی در ۲۴ صفحه به قطعی کوچکتر از جیب بوده و با همکاری دو تن از شاعران همشهری خود مرحوم شهدی لنگرودی و ناصر فرهادیان به نام «ترانه‌های گیلکی» تهیه و چاپ شده بود تاکنون که کتاب بزرگ و جامع «مثل‌ها و اصطلاحات گیلان» او در شرف انتشار است، ۲۶ سال می‌گذرد. در این سالها چندین کتاب و دهها شعر و مقاله در جراید و مجلات کشور به چاپ رسانده است. مجموعه آثار چاپ شده وی عبارتند از:

۱ - گل عصیان (مجموعه شعر فارسی - ۱۳۳۶)

۲ - مثل‌ها و اصطلاحات گیل و دیلم (۱۳۵۲)

۳ - آیین‌ها و باورداشت‌های گیل و دیلم (۱۳۵۵)

۴ - قیام غریب‌شاه گیلانی (۱۳۵۷)

۵ - یه شو بوشوم روخونه (شعر گیلکی - ۱۳۵۸)

۶ - لیلله کوه (شعر گیلکی - ۱۳۵۸)

۷ - فرهنگ گیل و دیلم (گزیده ششمین دوره کتاب سال ۱۳۶۷)

۸ - دکتر حشمت جنگلی (۱۳۶۸)

۹ - خونینه‌های تاریخ دارالمرز گیلان و مازندران (۱۳۷۰)

آثاری که در دست چاپ دارد عبارتند از:

مثل‌ها و اصطلاحات گیلان (با تجدید نظر و افزایش) - گیلان در شعر شاعران - مجموعه مقالات گیلان‌شناسی - گردآوری و برگردان شعرهای گیلکی افراشته.

● آقای پاینده پیش از هر چیز به مقوله‌ای که جزئی از فرهنگ است و در همان شرایط حامل فرهنگ، بپردازیم: به مسئله زبان. آیا گیلکی که جزئی از فرهنگ گیلان است و فرهنگ گیلان را با خود حمل می‌کند از نظر شما زبان است یا لهجه و گویش، چرا؟

○ با درود فراوان به همه مهرپروان گیلان، من این مصاحبه را حق خود نمی‌دانم، چون به هر سو که نظر می‌کنم، دیگران را شایسته‌تر و پیشگام‌تر از خود می‌بینم و بهتر بود که این فرصت به کسانی داده می‌شد که هم به سال بیشتر و هم به کمال بیشترند و فرهنگ و ادب گیلان، به همت و کوشش و دانش آنان مباحث می‌کند. پیشاپیش از همه کوشندگان سرافرازی ولایت، پژوهش‌مسی‌خواهم و امیدوارم پراگویی مرا به خوشخویی خویش ببخشایند.

به قول حافظ: «در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند» و «این رشته سر دراز دارد». من در علم زبان‌شناسی پیاده‌ام و زبان‌شناسان نیز نمی‌توانند با قاطعیت به این پرسش، پاسخ دهند. زبان، ماهیم گسترده خود را دارد و گویش نیز ویژگی‌های خاص خود را. بسیاری از صاحب‌نظران، نشانه‌هایی را که بیانگر اندیشه‌های علمی و اجتماعی و نیازهای مادی و معنوی یک ملت باشد؛ «زبان» می‌گویند که با بسیاری از عوامل و حوادث اجتماعی آن ملت، گسترش می‌یابد؛ پاک و فراگیر یا آلوده و درگیر می‌شود. معمولاً هر ملت، دست کم یک زبان «رسمی» دارد یعنی زبانی که همه مسایل علمی و مکاتبات اداری و ارتباطات سراسری و ... را در بر می‌گیرد

و اما، گیلکی، زبان است یا گویش! تأیید این یا آن، هیچ چیز را دگرگون نمی‌کند و ما را به مقصود نمی‌رساند.

من نوشته آقای دکتر نائب را در «گیل سوه خواندم و پسندیدم. راستی! این همه پرخاش به هم برای چی؟! گیلکی، همین است که هست. باید ببیندیم که از همین «زبان»، «گویش» و یا «نیم زبان» چه کاری ساخته است؟ آیا می‌شود با آن (حرف‌ها زد همه جاودانه؟) یا، آب بر آتش درون در ماندگان زد؟ یا می‌شود شعری گفت (که با آن رطل گران توان زد؟) «این زبان دل افسردگان است؟» یا «زبان بی‌نام خیزان؟» یا هر چه هست؛ برای بهره‌گیری بیشتر از این گویش یا زبان باید چاره ببیندیم و دوستانه به گفتگو بنشینیم.

● نظر شما درباره کتابت گیلکی چیست و چه پیشنهادی برای مرتفع کردن معضل عمده نوشتاری در گیلکی دارید؟ آیا خط پیشنهادی آقایان جکتاجی و نوزاد و بخش‌زاد (در دانشون، گیل آنوی کادح و هاتق) قابل اجراء هستند یا قابلیت تلفیق را دارند؟

○ متأسفانه بیشتر نشریات فرهنگی گیلان به دست من و بیشتر گیلکان تهرانی نمی‌رسد و پاره‌ای از این فرهنگ نامه‌ها را در سفر به ولایت، از شیفندگان ادب گیلان می‌گیرم و سراسری و شتاب زده می‌خوانم. بنابراین من بسیاری از آن‌ها را نخوانده‌ام.

این گرفتاری خاص گیلکی نویسی نیست. پژوهشگران دیگر گویش‌های ایرانی (سنانی - مازندرانی - کردی - لری و آذری ...) نیز با همین دشواری‌ها درگیر هستند و نسبت به گستردگی پژوهش و نگارش نارسایی و کمبود آن را کم و بیش احساس می‌کنند و راه چاره می‌جویند.

چقدر خوب بود که دست‌اندرکاران فرهنگ عامه جای جای ایران، آگاهی‌ها و راه‌یابی‌ها و پیشبرد کار فرهنگی‌شان را در اختیار دیگران هم می‌گذاشتند و با هم به نقطه نظرهای نزدیکتری می‌رسیدند و همکاری گسترده‌تری می‌داشتند، همچنانکه مستشرقین، نشانه‌ها و قراردادهای ویژه‌ای برای آوانگاری و شیوه ضبط فرهنگ عامه دارند و در همه جای دنیا، کم و بیش از آن نشانه استفاده می‌کنند

به گمان من، گیلکی نویسی، رفته‌رفته، شسته - رفته‌تر می‌شود و جا می‌افتد و به مرور مقبول می‌شود. میرزا حبیب اصفهانی، دستور زبان فارسی را با (اسم - فعل - حرف) آغاز کرد: تا ریزدکاری‌های دستور زبان روزگار ما، به اینجا کشید! آیا دستور زبان فارسی امروز، با دستور میرزا حبیب قابل سنجش است؟ این کار چندین دهه به درازا کشید و صبر بسیار نباید تا دشواری‌های گیلکی نیز آسان شود. راه‌یابی و پیشنهاد دادن، کاری خردمندانه است. اما، تحمیل این روش یا آن شیوه و ساجت در حقیقت این یا آن نظریه، ما را به جایی نمی‌رساند.

● ظاهراً اگر نه تمامی، عمده نویسندگان برجسته ما از نوشتن به گیلکی گریزانند، چه دلیلی برای این رویگردانی و عدم نگارش به گیلکی وجود دارد؟

○ گیلکی محدود؛ معنی دارد و فارسی، میدان گسترده‌تر و جهانی‌تر. این کار، به شور و دل‌بستگی نویسندگان و شاعران، یا به تسلط آنان به فارسی یا گیلکی بستگی دارد.

گذشتگان: فیاض لاهیجی / حزین لاهیجی / اسیری لاهیجی / خان احمد و حکیم صوری گیلانی و خیلی‌های دیگر ... و معاصران: هوشنگ ابتهاج (سایه) / گلچین گیلانی / بهمن صالحی و رحمت و شیدا، و خیلی‌های دیگر، صاحب سبک‌های متفاوت شعر فارسی، به گیلکی شعر نگفتند در حالیکه افرشته، بزرگترین شاعر گیلکی سرا - بعدها فرصت نکرد که به گیلکی شعر بگوید و هر چه گفت فارسی گفت. به نظر من، هر که، هر مایه استعداد و کاردانی و شیفتگی و گرایش در شعر و ادب گیلکی یا فارسی دارد؛ بروز می‌دهد. یک نوپرداز (سپید) گو، راه دستش نیست که قصیده بسراید و یک قصیده سرا - یا غزل گو، هم شیوه بی‌وزن و قافیه و بدیع و عروض را نمی‌پسندد. پس نمی‌شود خرده گرفت که چرا این یک به گیلکی نمی‌گوید و چرا آن یک، قصیده یا شعر نو نمی‌سراید؟ بلکه باید گفت که: طرف، راه دست کارش نیست ... تسلط ندارد ... نه اینکه دلش نمی‌خواهد. من این را

● به گمان من، گیلکی نویسی، رفته رفته، شسته رفته‌تر می‌شود و جا می‌افتد و به مرور مقبول می‌شود.

● عشق به شناخت پیشینه مردم گیلان و فراز و فرود زندگی اجتماعی آنان، در دل جوانان ولایت جا گرفته است.

بارها از شاعران خوب و دوست بزرگوارم هوشنگ ابتهاج - سایه، شنیده‌ام.

ناگفته نگذارم که پاره‌ای از شاعران نیز؛ شاید کسرشان) خود بدانند که شعر گیلکی بگویند؛ همچنانکه بعضی‌ها عار دارند که فرزندان‌شان، در گیلان، گیلکی یاد بگیرند!!

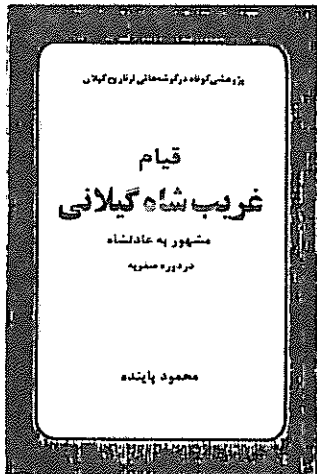
چکیده سخن: همولایتی‌های عزیزم چه شعر فارسی خوب بسرایند و چه شعر گیلکی خوب؛ مورد پسند من و همه گیلان دوستان هستند و (همچو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش ...)

● اگر موافق باشید به بحث در زمینه اصلی کار شما وارد شویم. ابتداء بفرمائید چگونه بسوی نویسندگی و مشخصاً تحقیقات مردم‌شناسی و گیلان‌شناسی کشیده شدید؟ آیا خانواده یا اجتماع در شکل‌گیری شخصیت ادبی شما نقشی داشته است؟

○ ۱۳۱۰ در لنگرود به دنیا آمدم. از ۱۸ سالگی «سیاسی» و از ۲۸ مرداد ۳۲ تهرانی شدم. و کار در مطبوعات را آغاز کردم؛ تا سال ۱۳۳۵ که آن سیل خروشان فرونشست و ما (سنگ سر بیخ) شدیم!

من، راه زندگی را عوض کردم و از کوچه - پس کوچه‌های ناآشنایی، سر در آوردم. مغزم کار می‌کرد و دستم بی‌کار بود.

روزگاری برای رفع مشکلات زبان فارسی، فرهنگستان زبان، ساختند و گروهی از بزرگان ادب فارسی نیز به کار پرداختند. (نشستند و گفتند و برخاستند) چیزهایی را عرضه کردند که مردم بسیاری از آن‌ها را نپسندیدند. زبان را جامعه می‌سازد نه چهار نفر یا چند نفر!! و رسم الخط گیلکی نرمک نرمک پذیرفته می‌شود نه با بوق و دگنک! باید با همنفکری و همیاری همه صاحب‌نظران، این راه هموار شود.



این زمان شعر بلند گیلکی (به شو بوشوم روخونه) را (آزمایشی) ساختم. ۲۷-۱۳۳۶ در این شعر بلند، بازی‌های کودکان و فولکلور شرق گیلان را به کار گرفتم و به بیان (آنچه که بر ما و زمانه ما گذشت) پرداختم زبان عامیانه، برداشت نو، با وزن‌ها و ریتم‌های گوناگون و مصرع‌های کوتاه - بلند به اصطلاح نیمائی - سبب شد که این شعر دست به دست گشت و با اقبال برویجه‌های سرزنده آن روزگار روبرو شد.

بندهایی از آن را در زندان سرود ساختند و خود نیز متوجه (مثلها و اصطلاحات) و بازی‌های کودکان به کار گرفته شده در این شعر شدم و ضمناً متوجه این نکته که در این زمینه از فرهنگ ما، کار نشده است و کسی به فکر گردآوری آنها نیست و کم‌کم دارد از میان می‌رود. این بود که (... گرز حکمت ببندد دری - ز رحمت گشاید در دیگری) و من به این در رو آوردم و از آن زمان چشم و گوشم به دهان این و آن گیلانی، متوجه و دوخته شد و به کار جدی پرداختم.

● **آبویژگی‌های متمایزی در مردم‌شناسی و فولکلور یا تاریخ گیلان (که در ادامه به آن خواهیم پرداخت) دیده‌اید که بدان دل‌بستگی یافته و تمامی تلاش‌های خود را به روی آن متمرکز کرده‌اید؟**

○ فرهنگ و ادب مردم هر سرزمین، از فراز و فرودها، شکست و پیروزی‌ها، نیک‌سامی و تلخ‌کامی‌های آنان حکایت دارد؛ به رنگ و ریشه‌های اعتقادی آنان بستگی دارد و از میزان ذوق و هنر و دیدگاه‌های اجتماعی آنان می‌گوید. کسی که در پیشبرد فرهنگ و بهروزی مردم می‌کوشد؛ باید نخست، این رنگ و ریشه‌ها را بشناسد. تاریخ آن قوم و قبیله را بخواند و بداند و به چگونگی افسانه‌ها و باور داشته‌های آنان نیز نظر داشته باشد و گرنه به آن روز می‌افتد که ما در گذشته افتادیم.

مادر، سرجوانی‌ها، پایه پای (سیمونف)، در کوچه پس کوچه‌های «چین» جنگیدیم و با (آنها که پیروز شدند) در کوه و دره‌های سرزمین‌های ناشناس، با هم‌زمان آشنا، گام به گام به پیش رفتیم؛ اما از بیخ گوشمان بی‌خبر بودیم که: خیزش جنگل، چرا آغاز شد؟ چه کسانی به چپ و راست زدند؟ و کی‌ها برای یک شکم غذای بیشتر و چند دست لباس شیکتر، خود را فروختند و چگونه پس از ۶ سال جنگ و ستیز و پشروی و گریز تارو مار شدند و به (مشروطه) هم نرسیدند؟! نتیجه این ندانستن‌ها، سی سال بعد، بر سر نسل بعدی (یعنی ما) آمد و سال‌ها بعد بر سر نسل بعدی‌تر!!...

بعدها به این نتیجه رسیدیم که بسیاری از ما، آدم‌های عاطفی هستیم و درون ما سرشار از عاطفه و مهر و عشق و دوستی است و آدم‌های عاطفی، به درد قیام و انقلاب و حزب سیاسی و بکش بکش و خونریزی نمی‌خورند!!

قزاقان رضاخان و بصیر دیوان (سپید زاهدی کودتاگر ۲۸ مرداد یعنی ضد قیام نسل بعد از کوچک خان)، ... جنگلی‌ها را تا گردنه دوهزار و قلعه گردن تکابین دنبال می‌کنند و می‌زنند و می‌کشند ... اما، به روایت کتاب‌های همان جنگلی‌ها، میرزا، آنان را از کشتن قزاقان که خون ایرانی در شریان‌شان، جریان



دارد برحذر می‌دارد. کی‌ها جنگلی‌ها را دنبال می‌کنند و می‌کشند و دستگیر می‌کنند و آسوده نمی‌گذارند؟ ... قزاقان نوکر دولت قاجار! چه کسی باز دارند؟ جنگ جنگلی‌ها با قزاقان است؟ - میرزا!
میرزا خان است، فریبکار است؟ ... نه! - دوست قزاقان است؟ ... نه!
- رفیق فروش است؟ ... نه!

نه! او خیلی هم انسان است و نشان داد که جان در راه عقیده فدا می‌کند و جنگلی‌ها را و ایران را و گیلان را و مردم را دوست دارد. و از قزاقان و حکومت قزاقان بیزار است... اما میرزا انسان عاطفی و مهربان و عاشق است و انقلاب و قیام، انسان عاطفی و مهربان را نمی‌خواهد ... بیرحم و خونریز را می‌خواهد ... نه مثال زنده یاد ابراهیم فخرایی عاطفی را که از کشتن یک آهو در قلب جنگل فلان، از رفیق همسر خود رو می‌گرداند و تا سالهای سال، آن حادثه را به یاد دارد!!

مردم‌شناسی و تاریخ، شناخت این ریزه کاریهاست! فرهنگ مردم و تاریخ مردم در همین نکته‌هاست. یا شناس و برخیز! یا بنشین و مستیز!

● **ارزیابی شما از وضعیت تحقیقات در گیلان چگونه است و چه عوامل یا عناصری را در تمرکز و تشکیل حرکت فوق، مؤثر می‌دانید؟**

○ در این ۲۰-۳۰ سال اخیر، نه تنها در گیلان، بلکه در همه جای ایران، کار پژوهش در زمینه فرهنگ عامه بالا گرفت و پایه پای آن در گیلان نیز، تا آنجا که به یاد دارم این کوشش‌ها انفرادی است یعنی از هر کنار و گوشه، شیفنگانی، آستین هست را بالا زدند و زندگی آنان را بر خود دشوار کردند؛ عشق ورزیدند و تاحد اعجاب و شگفتی، به این کار پرداختند. و بیشترین آنان نیز که در این راه به جان کوشیدند در گردآوری فرهنگ عامه - در محدوده ولایت ما - نه کلاس‌های عالی دیدند و نه دکترای مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی و زیان‌شناسی دارند و شاید هم نه به دانشگاه‌ها راه یافتند فقط عشق و شیفتگی به فرهنگ و ادب زادگاه و ولایت، آنان را تا این حد کوشا و فداکار کرده است و

چقدر به جاست که نهادی - سازمانی - اداره‌ای به نام (فرهنگ مردم) ایجاد شود؛ یا جایی که گردانندگان آن بدون تعصب و عقیده‌گرایی، کارهای فرهنگ عامه گیلان را به نمر برسانند و ارزش کارها را بر مبنای ارزش کارها، ارزیابی کنند، نه به خاطر وابستگی به اینجا یا آنجا، به سود این سلیقه یا به زیان آن عقیده! در این سالها، چند پژوهشگر گیلانی، چندین شدند و صدها شیفته فرهنگ عامه گیلان، صدها هزار نفر، صدها مقاله در زمینه‌های گوناگون گیلان‌شناسی به چاپ رسید و ده‌ها کتاب در باره فرهنگ و ادب و تاریخ گیلان، انتشار یافت. عشق به شناخت پیشینه مردم گیلان، و فراز و فرود زندگی اجتماعی آنان، در دل جوانان ولایت ما جا گرفته است. باید به این شورو شکفتگی سامان و سازمان داد و آنچنانکه شایسته است به دیگران نیز شناساند.

این کار را یک نهاد دانشگاهی، یا یک سازمان فرهنگی، بهتر می‌تواند عهده دار شود و امیدوارم که چنین شود.

● **بدون تردید، اصولی‌ترین و مناسب‌ترین شیوه و امکان تحقیق، تحقیق گروهی و سازمان یافته است. ظاهراً انجمنی با چنین هدفی طی سال گذشته از سوی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان راه اندازی شده است جنابعالی توفیق این انجمن را در چه می‌بینید و اساساً وظیفه یا وظایف چنین نهادی چه می‌تواند و باید باشد؟**

○ کشورهای دیگر، سال‌ها پیش، کار فرهنگ عامه‌شان را تمام کرده‌اند و (پرونده‌ها را بسته‌اند)! اما در سرزمین ما، (پرونده این کار، هنوز مفتوح است)! و ما تاکنون از دعوای و ادعاهای بیرون نیامده‌ایم.

اینجا، خلاف روش پسندیده دیگر کشورها، کار جمعی نتیجه ندارد؛ چون هیچکس برای هیچکس، تره خرد نمی‌کند و همراه و هم‌هانگ نمی‌شود و تاکنون هیچ کار دسته جمعی چشمگیر نیز ارائه نشده است.

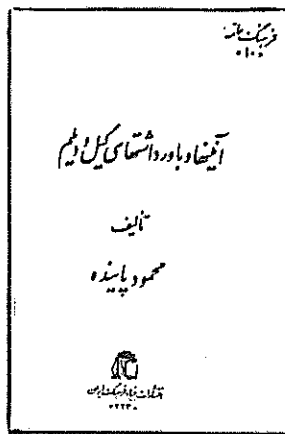
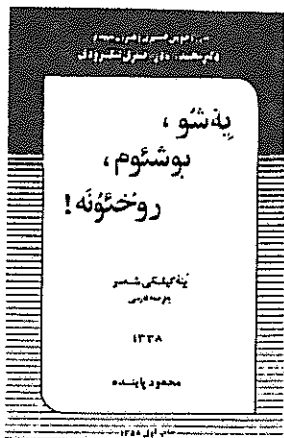
آنها که انفرادی کار می‌کنند؛ حرفه‌ای نیستند؛ و ای‌سا برای تأمین رزق روزانه، حرفه دیگری دارند و از فرصت‌های دیگر، برای این کار، مایه می‌گذارند و آنان که مدارک علمی دارند، به کارهای دانشگاهی، بیشتر نظر دارند و در رشته تخصصی خویش، تدریس می‌کنند و به کار عملی گردآوری و بررسی نمی‌پردازند و رابطه مستقیم با پژوهشگران ندارند. چگونه ممکن است که این دو گروه در کنار هم بنشینند و از ته دل به همدیگر احترام بگذارند و با یکدیگر به

خوبینه‌های تاریخ‌دار الموز

(گیلان و مازندران)
محمود پاینده شعروی



● هر کس در هر مقام با هر درجه علمی و هنری به گیلان خدمت می‌کند باید مورد احترام ما باشد. حتی هر غیرگیلانی که برای اعتلای فرهنگ و سربلندی گیلان قدم و قلم زده‌است، باید قدر کار او را بدانیم.



مردم و به فرهنگ و تاریخ گیلان بیندیشند و حاصل کارشان را در طبق اخلاص بریزند؟
به نظر من (هرجا) هرکس که خود را موظف می‌بیند به عنوان یک اداره، سازمان یا دانشگاه یا زیر هر نام دیگر، مکانی برای (فرهنگ مردم) باشد باید، نخست به این کار عشق بورزد و آنگاه، صرف نظر از موقعیت سیاسی - عقیدتی و دیگر وابستگی‌ها عمل کند. به کار هرکس و اهمیت گردآوری‌هایش نظر بدهد و آن را برگزیند، تعصب نوزد. آرمان خواهی را بر واقعیت برتری ندهد و دیگر اینکه:

باید کاری کنیم تا پژوهشگران به هم نزدیک و از کیفیت و روش کار همدیگر آگاه شوند. و نیز از متخصصین دانشگاهی بخواهیم که دانایی‌های خویش را به توانایی‌های پژوهشگران بیفزایند. و در پایان دانایان هر رشته از کار، در کنار هم بنشینند و همگان روی همه چیز نظر بدهند.

متأسفانه، من در گیلان زندگی نمی‌کنم، و نمی‌دانم که دانشکده علوم و ادبیات انسانی دانشگاه گیلان تا کتون چه کرده است که بگویم توفیق آن در فرهنگ و ادب گیلان در چیست؟

از دست‌اندرکاران شنیدم و در روزنامه‌ها خواندم که در شهریور ماه سمینار فرهنگ و ادب در دانشگاه گیلان تشکیل می‌شود. مبارک است. خدا کند که همه کوشش‌ها در این راستا باشد و دل ما شاد و چشم ما روشن که دانشگاه ولایت ما گرداننده این کار فرهنگی ولایت ماست: [هر چند تا حالا، یک کارت خشک و خالی دعوت، برای شنیدن شنیدنی‌های سمینار برای من و دوستان گیلانی تهران، که چند کتاب در زمینه گیلان‌شناسی دارند؛ ندادند.] من به سهم خود دلگیر نیستم و به خود می‌گویم که حتماً دعوت شدگان، مقدم‌ترند و در پیشبرد کارها نیز، منظم‌ترند.

من که از ۶۲ سال عمر، حداقل ۳۰ سالش را در این راه قلم می‌زنم و حق حضور و شنیدن نوشته‌های پژوهشگران گیلان را ندارم؛ پس «نظر من» به درد کی و کجا می‌خورد که شما این پرسش را طرح می‌کنید؟! مثلی هست که: بالا بالاها راهمان نمی‌دهند و پائین دست‌ها هم قابل ما نیست!

شنیدم که برای دانشجویان، چند واحد درسی، در زمینه فرهنگ عامه - مردم‌شناسی و ... گذاشته‌اند؛ کاری است بسیار خوب و عالم پسند و دانشجویان را با فرهنگ و ادب گیلان آشنا می‌کنند. اما دروغا که؟ دانشجو یا باید گردآورنده باشد و پرسنده و جوینده که آموزش این کار را ندارد و این فرصت برای همگان میسر نیست و یا باید از کتاب‌های دیگر پژوهندگان بهره گیرد که آن کتاب‌ها نایاب است و در دسترس همگان نیست.

کتاب‌های گیلان‌شناسی اغلب در تیراژ یکی دو هزار جلد چاپ و نشر می‌گردد و نمی‌تواند از آن تیراژ نیز، بیش از چند سال روی دست ناشر می‌ماند. در سرزمینی که بیشترین یا سواد را دارد کتاب در کمترین تیراژ هم به فروش نمی‌رسد!

این نهادها، وظایف بسیاری به عهده دارند. *ارتباط و همکاری با گردآورندگان و پژوهندگان * ایجاد بخش انتشارات * تدوین شیوه گردآوری فرهنگ عامه * چاپ دستاوردهای محققین * معرفی

کتابهای گیلان‌شناسی و توصیه خرید به دانشجویان و شیفگان کتابهای مفید و ... * برقراری ارتباط بین استادان و پژوهشگران و دانشجویان * کمک مالی به پژوهشگران برای سفرهای دور و دراز

● روشن کار شما در تألیف و تدوین فرهنگ گیل و دیلم چگونه بوده است آیا بر تمام صفحات گیلان و لهجه‌های موجود اشراف داشته‌اید؟ در تحقیقات پیشین (اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیل و دیلم، و آئین‌ها و باورداشتهای گیل و دیلم) چطور؟

○ نخستین کتاب من - مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم - در ۱۳۵۲ از سوی بنیاد فرهنگ ایران منتشر شد در چند هزار مثل گیلکی، حدود ۱۵۰۰ مثل را برگزیدم و چند هزار مثل فارسی معادل آن امثال را - با کاربردها و کنایه‌هایش - تهیه فهرست‌ها و واژه‌نامه و ... دو - سه بار هم سراسر متن را غلط‌گیری کردم. آقایان هوشنگ ابتهاج (سایه)، نادر نادرپور و محمد روشن نیز هوای کار را نگهداشتند تا آن کتاب با تیراژ ۱۲۰۰ مجلد به بازار آمد و از بابت همه این کارها، شش هزار تومان به من رسید. یعنی فقط حق غلط‌گیری!! با همه اینها، باور کنید که من حاضر بودم با آن جیب فقیرم! شش هزار تومان هم بدم و آن کتاب را چاپ کنند.

بعد از ۱۸ سال آن کتاب ۳۰۰ صفحه‌ای، شد بیش از ۹۰۰ صفحه و به انتشارات سروش سپردم به نام. (مثلها و اصطلاحات گیلان) قرار داد بستند. ۲ سال گذشت و هنوز حروف پهن نشده است. کی چاپ خواهد شد؟ خدا می‌داند!!

کتاب آئین‌ها و باورداشتهای گیل و دیلم نیز همینطور ... چاپ دوم پس از ۱۸ سال از سوی مرکز مطالعات بزودی منتشر می‌شود. کار هر دو کتاب در آن زمان بی‌پیشینه بود. و تنها شادی من در این بود که دو کتاب - هر قدر هم ناقص در زمینه گیلان‌شناسی به چاپ می‌رسید. کم‌کم حاصل کار و پژوهش دیگران نیز به بازار آمد و خود مجموعه‌ای شد در شناخت فرهنگ

گیلان و خشت‌های اول این بنای دیرینه سال. خُبا! حالا گریزی بزنم به زمان انتشار کتاب آئین‌ها و باورداشتهای گیل و دیلم.

از قدیم گفته‌اند که: (حرم امام‌زاده را باید متولی نگهدارد) و (آقا-خانم، از خانه بیرون می‌آید) یعنی اگر درونیان یک خانه، همدیگر را آقا و خانم صدا کنند؛ بیرونیان نیز، افراد آن خانه را آقا و خانم صدا می‌زنند!!

کتاب آئین‌ها و باورداشتهای که درآمد (۱۳۵۵) زنده‌یاد دکتر خانلری - به اشاره همکاران فرهنگی بنیاد، متوجه (آئین برگزاری عمرکشان) شد و به سبب رعایت حسن همجواری، با کشورهای همسایه اهل سنن، دستور داد آن چند صفحه را ببرند و بردارند و چنین کردند، اما فهرست مطالب همچنان باقی ماند. بنابراین در فهرست مطالب، مراسم ... از صفحه فلان تا بهمان، همچنان بود ولی در متن، چنین صفحه‌ای وجود نداشت و تنها بریده‌ت صفحه پیدا بود.

خیلی‌ها از آن کتاب تعریف کردند و نقدها نوشتند و حرف‌ها زدند و به‌به و چه‌چه و چنین و چنان!!... اما وقتی نوبت نقد نویسی و ایراد‌گیری به دوست همراه و هم اندیشه و همولایت ما رسید نوشت که: (نقل به مضمون) کتاب آئین‌ها و باورداشتهای از بس چرند بود و عیب و ایراد داشت و چنان و چنین بود که مجبور شدند چندین صفحه را بردارند تا بیش از این آبروریزی نشود و ...

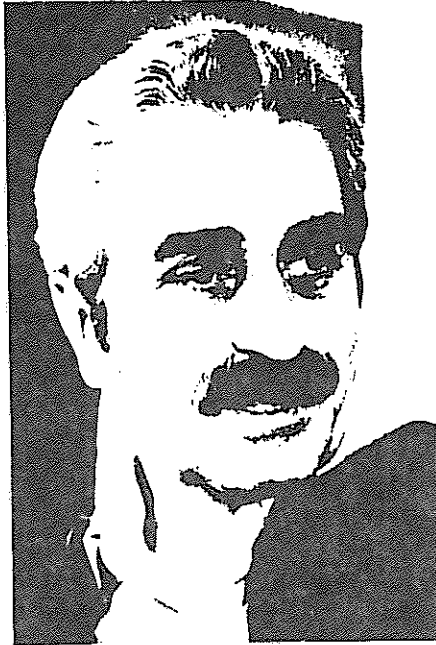
دلم از این سوخت که چرا در باره آن کتاب، جوانمردانه برخورد نشد. دلم از این سوخت که پژوهشگری به نام، همولایتی مدعی گردآوری فولکلور و فرهنگ عامه گیلان، آقدر به خود زحمت نداد که فهرست را بخواند و با صفحات بریده و سانسور شده تطبیق دهد و بفهمد که آن چند صفحه راجع به کدام آئین بود و چرا بریدند و کجای کار عیب داشت همینطور نخوانده و ندیده، نوشته بود که ... بابا! تو که سرت می‌شود و دست‌اندرکاری و می‌دانی که در نوشتن و نوشته‌ها با کی‌ها طرفی - و خود

سانسوری می‌کنی و از این کار هم رنج می‌بری؟ تو دیگر چرا؟! تو که به خودت احترام نمی‌گذاری چه توقع داری که دیگران به تو احترام بگذارند. تو (نیاکه) مائی یا نماینده سانسور؟! انا درباره فرهنگ گیل و دیلم:

همان زمان‌ها که در پی گردآوری مطالب کتابهای مثل‌ها و آئین‌ها و باورداشتهای و شعرها و ترانه‌های عامیانه گیلکی بودم به فرهنگ گیل و دیلم نیز می‌اندیشیدم و کم‌کم کار را آغاز کردم تقریباً به نیمه‌های راه رسیده بودم و از دوستان و آشنایان و گیلانی‌ها یاری می‌جویم و نظرخواهی می‌کردم؛ شیوه کار فرهنگ را با دوست مهربان و دانشمند آقای محمد روشن در میان گذاشتم آقای روشن، رأی مرا زدند و گفتند:

کاربرد فرهنگ گیلکی به فارسی، بیشتر در محدوده گیلان است و فرهنگ فارسی به گیلکی، بُرد بیشتری دارد. پذیرفتم و از نیمه‌های راه برگشتم، و لباس کار تازه‌ای پوشیدم و بار دیگر آغاز کردم، روز از نو - روزی از نو ... کار آسان، دشوار شد! مثلاً در فرهنگ گیلکی می‌شد نوشت: گرگ /garak/ ش = جید /jihad/ یعنی (جنبره یافته شده از کاه، ساقه برنج = کولوش، شیه و ریس یا بافته شده از کتف، شیه طناب که بر پشت بام‌ها می‌آویزند و خربزه و هندوانه بر روی آن می‌گذارند؛ تا چند ماه بعد آبدار و شیرین شود و ...) حالا، همه این جمله داخل پرانتز را برگردانید به یک واژه فارسی و توضیح عکس قضیه!! ببینید چه می‌شود؟! معادل فارسی ندارد - مفهوم فارسی ندارد - ویریس = طناب کاهی، خودش کلی توضیح می‌خواهد - کولوش، همینطور، خربزه؟ چه خربزه‌ای را روی این جنبره می‌گذارند؟ هر نوع خربزه را؟ یا خربزه نوع خاص با نام خاص را ...؟ و هزار و یک اشکال دیگر. کار فرهنگ گیل و دیلم، کار یک نفر دو نفر نیست. کار یک تیم و یک گروه عاشق به کار است. کار یک گروه با شور و شوق، برخوردار از یک پشتوانه مالی و فرهنگی است.

اما من که از نظر تیم، - بیم بودم و از نظر مالی: (درام - دریم)!! کارمندی که از ۶ صبح برمی‌خیزد - هنوز هم در ۶۲ سالگی - و ساعت ۷ کارت ورود به اداره را می‌زند و ۸ ساعت کار می‌کند، آنهم کاری غیر از کار دلخواه فرهنگی، (طراحی - خوشنویسی گرافیک در خدمت خرده بورژوازی!!) ... از همه فرصت‌های زندگی روزانه استفاده کردم. من حدود ۲۵ سال - (ربع قرن) - هم برای سیر کردن شکم زن و



بچه‌ها کار کردم و هم در همه فراغت‌ها به کار فرهنگ گیل و دیلم پرداختم، سه بار چندین هزار فیش این کتاب را، التبا کردم سه بار این کتاب دو هزار صفحه‌ای را رونویس کردم. طرح‌های اولیه نقاشی را کشیدم و نقاشی‌ها را جمع و جور کردم و هر چه می‌دانستم و می‌توانستم کوتاهی نکردم ... اما، آیا این کتاب، همان است که دلم می‌خواست؟ ... حتماً، نه! ولی اگر این، آنچه را که می‌خواستم نیست؛ پس هیچ نیست؟! چرا، خیلی چیز هست و با همه بیکی و تنهایی و تازه آشنایی گزیده کتاب سال شد - برنده جایزه شد.

اما اگر شکم سیر بود و یک تیم - حتی نیمه وقت - می‌داشتم، نتیجه کارم، همین می‌شد؟ حتماً نه! کاری می‌شد کارستان! با امیرکبیر مستضعفان قرارداد بستم. ۱۵٪ حق تألیف. ۹۰ درصد کتاب که تمام شد مرا خواستند و ذبه درآوردند و صغری - کبری چیدند و هزار بیانه ... و از ذبه کسی ضرر ندیده ۵ درصد از حق تألیف را ندادند. از ۴۴۰۰ جلد کتاب به قیمت تقریبی ۱/۲۰۰ میلیون تومان حدود صد هزار تومان گیر من آمد!!

این شد کارمزد کار ۲۵ ساله. (سالی ۴۰۰۰ تومان) تازه دو سه بار این کتاب ۹۰۰ صفحه‌ای را غلط‌گیری کردم که یک غلط هم ندارد. روی آوا نوشت‌های لاتین و حروف فارسی (۹۰۰ صفحه) اعراب گذاشتم نقاشی‌ها و عکس‌ها را تهیه کردم و اینهمه کار هم شد رایگان! اگر قرار بود شکم زن و بچه را با این پول سیر کنم، تا حالا همه از گشنگی مرده بودند. و حالا، که ماهیاست این کتاب در بازار نایاب است و دارد بازار سیاه پیدا می‌کند از چاپ بعدی خبری نیست. با همه این‌ها، خوشحالم که این کتاب، چاپ شد و در خدمت پژوهندگان آینده ولایت ما قرار گرفت. این بزرگترین اجر من است بعد از آنهمه زجر!!

من بچه شرق گیلانم و گیلکی به پیش را می‌دانم. مادرم از سرزمین دیلمستان بود. نیسی از خویشان مادری من هنوز در املش و اوامام هستند که با آنان

رفت و آمد دارم و با گویش آنان آشنا هستم. رشتی را در حد یک رشتی حرف می‌زنم ولی خودم می‌دانم که ریزه کاری‌های زبان و فرهنگ یک بچه رشت را که در کوچه - پس کوچه‌های شهر بازی می‌کند و بزرگ می‌شود؟ نمی‌دانم. با همه این‌ها، می‌دانم که نادانی من بیشتر از دانایی من است.

● تا چه اندازه در به انجام رساندن تحقیقات مردم‌شناسی خود از همکاری‌های دیگران (به عنوان دستیار تحقیقاتی و ...) برخوردار بوده‌اید، و تا چه حدی از تحقیقات انجام گرفته موجود - بصورت چاپی و دستنوشته، سود برده‌اید؟

○ همکاران من، مردم کوچه و بازار شهر و روستای گیلان بودند و هستند. در باره کار مناطق کوهستانی اندوخته‌های چند ساله زندگی با کوه‌نشینان، دوستان دیلمستانی و خانواده‌های مادری - به ویژه، زن دایی صبور و با حوصله‌ام در زمینه سایل پنهان زنان کوه نشین ... و همکاری دوست با غیرت و مهربان و چیزدان، شادروان محمد ولی مظفری کجیدی و در شرق و غرب گیلان، از همه کس، از همه جا، در کمال ساجت و پررویی و ارادت و خوشخویی ... و در موارد خاص نظر خواهی از دوستان کاظم سادات اشکوری - تیمور گورگین و رضا زاده لنگرودی و بسیاری دیگر که اکنون نامشان را به یاد نمی‌آورم.

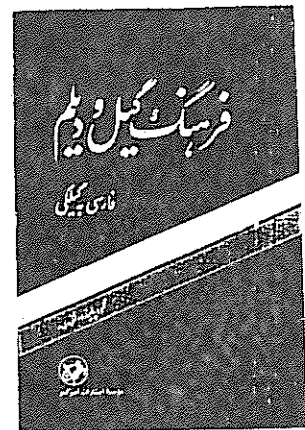
● چگونگی به تاریخ و تاریخ‌نویسی روی آوردید؟ آیا دلایل ضرورتی بوده است؟

○ با سوادهای ما، اگر رنگ و ریشه‌های وابستگی‌های درونی و اجتماعی و خلق و خوی مردم را در فراز و فرود شکست‌ها و پیروزی‌ها می‌دانستند و تاریخ رنج‌ها و شادکامی‌های آنان را می‌خواندند ما اکنون در یک سطح فرهنگی - اجتماعی دیگری بودیم من، روی چیزهایی که می‌اندیشم و اندیشه‌ام با زندگی و آب و نان و فرهنگ و جامعه بستگی دارد؛ کار می‌کنم.

در زمینه تاریخ، قیام غریب شاه، یعنی اینکه مردم ولایت ما حدود ۵۰۰ سال پیش، چقدر مرد میدان بودند - چرا شکست خوردند، چرا مردم روستاها، یک جوان گمنام را پرچم قیام کردند؟! یا (دکتر حشمت جنگلی) یعنی غریب شاه چند قرن بعد گیلان چرا شکست خورد؟ چه شد که آن قیام هم ... یا (خونیه‌های تاریخ دارالمرز) ... یعنی کی‌ها در گیلان قتل عام کردند - کله منار ساختند ... چرا؟!

پس من به چیزهای خاص می‌نگرم که: آگاه می‌کند، درس دوست داشتن و مهربانی می‌آموزد. مردانگی می‌بخشد. و اگر از مردان برجسته دیلمستان و دلاوری‌های آنان می‌نویسم نه این است که به اجداد خویش می‌نازم که با شمشیر و زوبین و داس و تبر، چند هزار بیگانه را کشتند و خاک سرزمین‌های دیگران را به باد دادند بلکه از زنده بودن و از دفاع از سرزمین و فرهنگ و زندگی گذشتگان دلبر ولایت حرف می‌زنم و این وظیفه همه قلمزنان است که به آیندگان درس پایداری و مهربانی و آزادگی بیاموزند. چقدر در این راه موفق بوده‌ام خدا می‌داند و همولایتی‌های من.

● کدامیک از دو رشته تحقیقات تاریخی، یا



مردم‌شناسی و فولکلور شما را ارضاء می‌کند، و چرا؟

○ می‌گویند: دو لنگه یک خروار است تاریخ و مردم‌شناسی - هر دو تقریباً از یک مقوله حرف می‌زنند

● عملکرد چه کسانی را در زمینه تحقیقات گیلان‌شناسی (مردم‌شناسی، تاریخ، شعر و ...)

موفق‌تر می‌بینید، با کدام کتاب‌ها یا مقالاتشان؟

○ پژوهشگران ولایت‌ما، هر کدام در رشته‌های گوناگون گیلان‌شناسی کار می‌کنند و خوشبختانه یک سر و گردن نیز از من بلندترند و کار همه‌شان جالب است. یکی (بناهای جنوبی دریای خزر) را می‌نویسد. دیگری (ولایات دارالمرز) را ترجمه می‌کند یکی (سرزمین و مردم گیل و دیلم)، و یکی از (تالش‌ها) این یک از تأثر و آن دیگر از چیستان‌ها هنگی‌ایسه، هنگی نیه و ده‌ها چیز دیگر. بنابراین هیچکس برتر از کس دیگر نیست همه با هم یک بنا را می‌سازند و هر کس در کاری که انجام می‌دهد، متمایز می‌گردد. محکک بد و خوب کار نیز، با من نیست، با همگان و با روزگار است اما - ما همه در مرحله گردآوری مصالح بنای عظیم فرهنگ گیلان هستیم و این‌ها پشتوانه کار کسانی است که در آینده با فراغت و آگاهی بیشتر، تاریخ و فرهنگ مردم گیلان را پی می‌ریزند.

● جایگاه تحقیقات گیلان‌شناسی (و بویژه مردم‌شناسی آن را) در تحقیقات ایرانی، چگونه می‌بینید؟

○ در سالهای اخیر جنب و جوش بیشتری در زمینه گیلان‌شناسی پیدا شده است و برویجه‌ها شور و علاقه بیشتری به شناسایی سرزمین مادر خویش نشان می‌دهند. کتاب‌های خوبی در این زمینه نشر پیدا کرده است. مطبوعات ولایت، میدان بیشتری به شعر و ادب گیلان می‌دهند. ویژه نامه‌های خوبی چاپ می‌شود. امیدوارم که این بازار همواره گرم و گرم‌تر باشد.

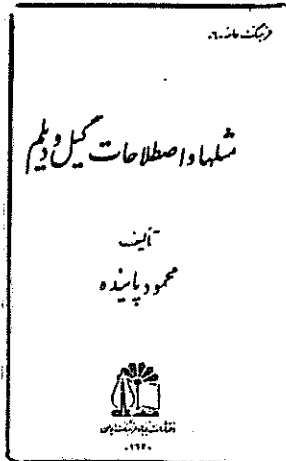
● آیا در تحقیقات نسل جوان و نسل پیشکسوت، تفاوتی از نظر روش کار (علمی و عملی) با توجه به پیچیده‌تر و پیشرفته‌تر شدن مسئله تحقیقات در ایران) مشاهده می‌شود؟

○ هر کار فرهنگی و هنری ابتدا خیلی ساده و پیش پا افتاده است کم‌کم به سوی رشد و دگرگونی می‌رود. نقاشی از اشکال ساده در غار شروع شد و باگذشت روزگاران به امپرسیونیسم و سور رئالیسم رسید. شعر ایرانی - از (متم آن شیر شلبه) آغاز شد تا به (مرغ آمین) نیما رسید و همچنان نیز به پیش می‌تازد دستور زبان - از اسم و فعل و حرف میرزا حبیب اصفهانی آغاز شد تا خانلری و دیگران آنرا اینهمه علمی و گسترده کردند. از کوشش‌های علمی فرهنگ و هنر گیلان، هنوز دو دهه نیز نگذشته است. باش تا صبح کارها برسد!

● تا کنون دو منظومه از شما به گیلکی منتشر شده است چگونه شد به منظومه سرانجامی رو آوردید؟ آیا در قوالب دیگر شعری هم کار می‌کنید؟

○ من، قلمزنی را از شعر فارسی شروع کردم. (گل عصیان) مجموعه شعرهای فارسی من در ۱۳۳۵ چاپ شد. مجموعه شعرهای سالهای ۳۵ به بعد همچنان در خانه مانده است.

● کتاب‌های گیلان‌شناسی اغلب در تیراژ یکی دو هزار جلد چاپ و نشر می‌گردد و نیمی از آن تیراژ نیز، بیش از چند سال روی دست ناشر می‌ماند. در سرزمینی که بیشترین با سواد را دارد کتاب در کمترین تیراژ هم به فروش نمی‌رسد!



از پشت بام‌های گیلان بسیار چیز دیگر باشد که میراث خوارگان بی‌خیال به فکر آنها نیستند و همچنان در انزوا می‌پوسند و فنا می‌شوند.

● آیا در دوره‌های مختلف تاریخی، در شعر گیلکی، شاعران تأثیرگذار داشته‌ایم؟ در این صورت، نقش این شاعران در تثبیت شعر گیلکی (در قوالب مختلف آن)، و در رویکرد شاعران به شعر گیلکی، چگونه بوده است؟

○ یعنی شما آشکارا تأثیر گیلکی‌های افزاشته را در نسل بعد از او یعنی گیلکی سرایان حالای گیلان نمی‌بینید؟ شما آخرهای شعر (بوگو - واگو)ی افزاشته را بخوانید:

اسا نیمه جانم ولی ایشتام
آ مخلوق حرفا - امه هره دم

اینا گنتی بیچاره ناکام بوشو

اینا گنتی افسوس انی نام بوشو

اینا گنتی بد بخت آزاده بو

اینا گنتی جت مکان ساده بو

تعجب نکن خلق خرسه‌مانه

نفس تا زنی هیچ تی قدره نانه

همینکه بریدی تی ره غش کونه

تی قبره مشیک - نقش کونه

هه مابین و ارطانی دکتر بامو

مرا چاکوده می‌نفس جئور بامو

و نظری به شعر مشابه شاعران این روزگار ولایت ما

بیندازید تا تأثیرش را به آسانی ببینید.

من گاهی به ولایت می‌روم و شاعران جوان برای

من شعر گیلکی می‌خوانند، رد پای لیله کوه و

به‌شویوشوم روخونه را در شعرشان می‌بینم

آیا افزاشته از کسمائی و سید اشرف و سراج و یا

من از او و دیگران تأثیر نپذیرفتم؟ محال است. حتی

گیلکی سرایان نوبرداز هم از گذشتگان خود مایه

گرفته‌اند و متأثر شده‌اند.

● اگر از شما بخواهیم از ۵ یا ۱۰ قطعه شعر

بعد دو شعر بلند گیلکی را گفتم در سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۴۷. دستمایه شعر به‌شو بوشوم روخونه، از بازیهای کودکان و باورداشت‌ها و منلهای گیلکی بسیار برخوردار است.

اما برداشت شعر بلند لیله کوه، چیز دیگری است زبانش، شاعرانه است و بیانش دردمنده است. من در گیلکی، قصیده، غزل، دو بیتی و رباعی و شعرهای آزاد زیاد گفتم. وزن را یکی از زیبایی‌های شعر می‌دانم اگر شاعر، حرفی برای گفتن داشته باشد؛ شعرش دراز و درازتر می‌شود و به قول شما (منظومه)؛ وگرنه، (این خشت بود که پرتوان زد) آنوقت است که شعر شاعر یا ماندگار است یا پیش از مرگ شاعرش رفتگار!!

● خیلی‌ها معتقدند ادبیات منظوم گیلکی از دوره مشروطیت پا گرفته و پیش از آن ما ادبیاتی نداشتیم نظر حضرت‌تعالی چیست؟

○ پس شعرهای شرفشاه و قاسم انوار و اینهمه دو بیتی‌های سینه به سینه، گیلکی نیست! شاید خیلی‌ها هم شعر گیلکی گفتند و چون خواننده و خریدار و کاتب نبود؛ کم‌کم از میان رفت. من در ۱۳ - ۱۴ سالگی نسخه خطی مناظره سگ و گوسفند را به شعر گیلکی خواندم و عقم نمی‌رسید آن را حفظ کنم و ... مضمونش این بود که سگ به گوسفند می‌گوید: من در سال هر شکم ۶.۵ تا می‌زایم و کسی گوشتم را نمی‌خورد و پوستم به کار نمی‌آید و ... با همه این‌ها نسلم در هر روستا انگشت شمار است - اما تو هر سال یکی می‌زایی در عروسی و سر سرت را می‌برند و گوشتت را می‌خورند و پوستت را ... با همه این کشت و کشتار از تو، نسل و نتاج تو ریمه - ریمه می‌گردند؟ ... جوابش را به یاد ندارم. به هر حال خیلی چیزها از بین می‌رود. من سراغ این منظومه را از هر کس که اهل شعر و این حرف‌ها بود گرفتم، هیچکس چنین چیزی را ندیده و نشنیده آیا آن نسخه شعر، فقط منحصر به فرد نبود که من از دست دادم؟! شاید در اوراق کهنه بعضی

● دور نمای شعر گیلکی را شیوه اوضاع و احوال اجتماعی تعیین می‌کند. حدس و گمان بی‌فایده است.

● امیدوارم، روزی شعر گیلان بتواند به بهترین شعرهای ایرانی پهلو بزند و شایستگی برگردان به زبان‌های دیگر را بیابد.

برتر گیلکی - از آغاز تا امروز - نام بسزید کدام شعرها را انتخاب و معرفی می‌کنید؟

○ بهتر است به جای شعر خوب، از ده مرد خوب و دانشمند گیلان نام ببریم که دیگران سرگذشت آنان را با افتخار چاپ می‌کنند و ماهر کارها، نامشان را هم به یاد نمی‌آوریم.

هر کس در هر مقام با هر درجه علمی و هنری به گیلان خدمت می‌کند باید مورد احترام ما باشد. حتی هر غیر گیلانی که برای اعتلای فرهنگ و سربلندی گیلان قدم و قلم زده‌است باید قدر کار او را بدانیم. چندی پیش - اول صبح همکارم را دیدم - گفت: ولایت شما بودم، گفتم: برای چه کار؟ گفت: برای مصاحبه با آقای دکتر محمود بهزاد. باور کنید، من از خجالت سرم را پائین گرفتم. من سال ۱۳۳۱ کلاس دیپلم بودم کتاب درسی من تألیف محمود بهزاد بود. و هنوز هم این گیله مرد دانشمند - مثل همه مردم کار می‌کند. زهی افتخار.

سر جوانی‌ها، که (زنده باد و مرده‌باد) می‌کردم مردی به نام اسدالله آل بویه کاندیدای مجلس شورای ملی بود. چون با او همراه و همفکر نبودم نامش را از یاد برده بودم. تا دو سه سال پیش - یکی آمد و دیوان شعری به نام اسدالله آل بویه را آورد که بسخوانم. بچه‌ها می‌دانند که من دوست دارم هر چه از گیلان و گیلانی در بیاید بخوانم آن را مثل خیلی از کتاب‌های دیگر خواندم. در دل گفتم: اسدالله آل بویه - همان کاندیدا و یکی از پولدارهای سیاهکل است و به پیرانه سر کتاب اشعارش را به چاپ رسانده است. خوب! اشعارش را خواندم، ضرر نکردم.

بعد از ظهرهای گرم روزهای پنجشنبه تابستان امسال - ۷۲ - که در تهران هستم رادیو را باز می‌کنم و مصاحبه با پیرمردان!! را گوش می‌دهم چند هفته پیش مصاحبه با آقای دکتر مجتهدی - رئیس شبانه روزی کالج بود. از تلاش و دانش این مرد که به لهجه (گیلکی فارسی) صحبت می‌کرد حظ کردم و دو سه هفته پیش دیدم باز مصاحبه با مردی است که به (گیلکی - فارسی)، کلی حرف می‌زند. از دانش و اروپا و ایران و دانشگاه و جامعه ... حرف‌ها زد که مات و متحیر ماندم. کیست این مرد دانشمند که از ولایت ماست؟ و اینهمه حرف در سینه دارد؟ سرانجام مصاحبه گرگفت: دیوان شعر آقای دکتر هم - که آن سوی رشته علمی و تخصصی ایشان قرار دارد؛ چند سال پیش چاپ شد ... خوب! آقای دکتر اسدالله آل بویه اشعار شما ...

راستش خجالت کشیدم. معلوم شد که اسدالله آل بویه، کاندیدای اسبق مجلس، خان پولدار سیاهکل نیست دانشمند به نام ولایت ماست که دنیا روی دانسته‌های علمی او حساب می‌کند. و چشم (بزرگان) ولایت ما تار است و نمی‌تواند از خود بزرگتران را ببیند!! حالا چقدر خوب است که به جای گفتن نام ده

فرهنگی - اجتماعی و سیاسی، شایستگی سرآمد و تحمین برانگیزی دارند.

باشد که روزی، زنان گیلانی، شایستگی‌های هنری و فرهنگی خویش را آشکار کنند.

● چرا شعر گیلکی، به زبان‌های بیگانه ترجمه نمی‌شود؟

○ آیا به گیلکی شعرهایی داریم که شایسته برگردان به زبان‌های دیگری باشد؟! به فرض اگر داشته باشیم یک عامل عدم ترجمه شعر گیلکی به زبان دیگر، عدم ارائه علمی شعر به شیوه جهانی است. شعرها بی‌آوانوشت است. برگردان شعر به شعر نیست برگردان دلخواه است و استاندارد از شعر گیلکی و یا ریزه کاری‌های شعر با رسم الخط چند گویشی بودن است. اما از این‌ها گذشته، ما ارتباطات آنجانی با مجامع فرهنگی دنیا نداریم تا نتیجه کارهایی را که در خارج از ایران، برای گیلان انجام می‌گیرد؛ بدانیم. در گذشته‌های نه چندان دور نیز، چنین بوده است. خبر یک کار فرهنگی - گیلانشناسی در خارج از ایران، همیشه سال‌ها بعد - تصادفاً - به ما رسیده است شاید هم - در ایران سال‌ها - کارهایی شده است که ما از آن‌ها بیخبریم.

امیدوارم، روزی شعر گیلان بتواند به بهترین شعرهای ایرانی پهلو بزند و شایستگی برگردان به زبان‌های دیگر را بیابد.

● شعر فارسی گیلان از چه موقعیتی در گیلان و ایران برخوردار است؟ کار کدام شاعر یا شاعران فارسی سرای گیلانی را می‌پسندید؟

○ من شعرهای خوب همه شاعران گیلان را می‌پسندم. غزل‌های حزین لاهیجی، اسیری لاهیجی - فیاض لاهیجی، شعرهای نو هوشنگ ابتهاج (سایه) گلچین گیلانی - بهمن صالحی و شعرهای کوتاه تیمور گورگین و دوست پژوهشگرم کاظم سادات اشکوری شعرهای سراج - خان احمد - بیریا (شیدا) و شهدی لنگرودی، افزاشته و نوزاد [این سؤال را دوست ندارم جواب بدهم چون نام خیلی‌ها را به یاد نمی‌آورم در حالیکه شعرهای خوبشان را خوانده‌ام - و نمی‌خواهم غبار کدورتی از من به آئینه خاطر کسی بنشیند.] امیدوارم فراموشی مرا با دیده عیب پوش بنگرند و بیخشایند.

برای آنان که رخ در نقاب خاک کشیده‌اند، بخشایش ایزدی و برای آنها که زنده‌اند؛ مهر و عنایت سمردی آرزو دارم.

و در پایان:

گیلان سرزمین سرسبز ایران، در فراز و فرود روزگاران، همواره دلاور فرزندان نامدار و دانا را در دامن بربرکت خویش پرورده است و آن دلیر مردان، نام گیلان را - در هر زمان، تا دوردست‌های جهان، پرآوازه کرده‌اند. ما نیز، فرزندان آن نام‌آوران، درگشت و گذار روزگارانی، به گیلان بیندیشیم و به ایران مباحثات کنیم. ■

(باتشکر از رحیم چراغی)

گروه مصاحبه گیله‌وا)



تا شعر از فلان و بهمان، ده انسان دانشمند ولایت ما را نام ببریم.

● قریب به دو سال از ارائه نخستین نمونه‌های «هشاشعر» می‌گذرد؛ نظر شما در باره «هشاشعر» چیست و، آیا انتظارات شما را برآورده است؟

○ هسا شعر هم، یک حرکت تازه در شعر و ادب گیلان است و شعرهای کوتاه ژاپنی را به یاد می‌آورد. هاشاشعر با تعریف و تمجید من و دیگران بزرگ نمی‌شود. یعنی شیوه نوئی در شعر و ادب گیلان است این من و ما نیستیم که تعیین کننده ارزش اجتماعی شعر و هنر یک سرزمین می‌باشیم. این روزگار است که مژر تأیید یا بطلان بر هر اثر ماندگار و ناماندنی می‌زند.

● چه دور نمائی برای شعر گیلکی پیش‌بینی می‌کنید؟

○ دور نمای شعر گیلکی را شیوه اوضاع و احوال اجتماعی تعیین می‌کند. حدس و گمان بی‌فایده است آیا می‌شد حدس زد که کار نیما با وجود هزاران شاعر قصیده سرا و سستی و هزارگونه تحقیر و ریشخند، به اینجا برسد و صداها شعر ناب و ماندنی، ثبت تاریخ شعر و ادب ایران شود؟ و مهمتر از همه پس از ۱۰-۲۰ سال، شاعرانی پیدا شوند که نیما را هم به نوگویی و نوجویی قبول نداشته باشند و شعر سپید بی‌وزن و قافیه و عروض، شعر روز شود؟ بیچاره، هوشنگ ایرانی! باکتاب شعرش (بنفش تند بر خاکستری) او غار کبود می‌دود - جیغ بنفش می‌کشد - هیما - هورای!!! و (شاهین‌های) تندریا ...

چقدر ناسزا شنیدند. کسی چه می‌دانست که کار قصیده و قطعه و غزل به اینجا بکشد که قافیه و ردیف و وزن و صنایع شعری، همه در کتاب‌های عروض و بدیع بازداشت شوند!!

کار شعر گیلکی هم همچنان است که بر شعر فارسی گذشت زیرا همان شاعرانند که هم فارسی می‌گویند و هم گیلکی ... اگر در فارسی تابع سنت‌های کهن نباشند در گیلکی هم آن فوت و فن شعر کهن را رعایت نخواهند کرد.

● دلیل عدم حضور زنان شاعر در حوزه شعر گیلکی (و حتی زنان محقق در تحقیقات گیلانشناسی) چیست؟

○ مگر مردان، با حضور در (حوزه شعر گیلکی) و تحقیقات گیلانشناسی چه کردند که زنان نکرده باشند. در (کتابشناسی گیلان) یکی از همکاران شایسته آقای پوراحمد جکتاجی، یک خانم است. در زمینه شعر و تحقیقات فرهنگ عامه هم زنان شرکت دارند. اما آن‌ها هم که از مردان برمی‌خیزد به هزار برهان، به زنان این امکان را نمی‌دهد و این با ساختار اوضاع اجتماعی جامعه گیلان و دیگر جوامع فرهنگی ایران بستگی دارد. زنان ایرانی و گیلانی، در همه زمینه‌های

در جامعه همیشه افراد برجسته و ممتازی پیدا می‌شوند که در خدمت به مردم و ترقی و تعالی میهن و رفاه اقتصادی پیشگامانده بزرگ مرد شریف و پاکباز ایرانی شاهزاده محمد میرزا ملقب به کاشف‌السلطنه هم یکی از این مردان نامور و شایسته است که در سال ۱۲۷۹ هـ. ق چشم به جهان هستی گشود و پس از پایان آوردن دوره تحصیلی در ایران به فرانسه رفت تا علوم جدید را بیاموزد و با کوله‌باری از دانش برای خدمت به ایران باز گردد، عشق محمد میرزا کاشف‌السلطنه به دانش اندوزی از خصیصه معرفت‌جویی نیایش عباس میرزا سرچشمه گرفته بود که وی را در دیار فرنگ به تلاش و کوشش واداشت.

مدتی با عنوان منشی سفارت در پاریس خدمت کرد. ناصرالدین شاه در سفر خود به فرنگ وی را از پاریس به همراه خویش به ایران آورد تا در وزارت امور خارجه ایران به کار مشغول گردد کاشف‌السلطنه بعد از هشت سال اقامت در ایران با ست ژنرال کنسول ایران در هند مامور هندوستان شد، در این سفر وظیفه خطیری بوی محول گردید چنانچه در رساله ناقص بجا مانده‌اش می‌نویسد: (در سال هزار و سیصد و پانزده هجری از طرف فرین‌الشرف دولت علیه ایران به سمت قونسول جنرالی به هندوستان مامور گردیده در موقع مرخصی از حضور شاهنشاه سعید مرحوم مظفرالدین شاه برای ایجاد زراعت چای در ممالک ایران امر شفاهی موکد فرمودند که از هندوستان تخم چائی و دستورالعمل آن را تقدیم دارم، انجام این خدمت بزرگ را در دل داشت که چون به هندوستان رسم، اگر بلای طاعون که نهایت شدت را در آن زمان داشت امان‌دهنده زودی موجبات امر ملوکانه را فراهم نماید...)

البته اگر تعارف نباشد که بود زیرا دیناری از هزینهای محمد میرزا کاشف‌السلطنه در امتثال فرمان!! نه از سوی شاه و نه از جانب دولت پرداخت گردید، انگیزه اصلی شد که کاشف به گونه علمی و عملی فنون کشاورزی و صنعت چای سازی را بیاموزد و (شهادت نامچهای معتبره) اخذ نماید و به ایران باز گردد، منتهی با سه هزار پوته چایی کاشته شده در گلدان و هزار اصله درخت (قهوه، دارچین، فلفل، میخک، هل، انبه، گننه، کافور، لاک (؟)، ریشه زردچوبه، زنجبیل) (۲) و با چندین صندوق بذر چای.

باید به مشکلات سفر از خارج به ایران و عدم وجود راههای شوسه در کشور و مشقات و مخاطرات عظیم سفر آگاه بود تا دانست این بزرگ مرد پرشور با چه همت مردانه و عشق به وطن هر گونه مانع و خطر را ندیده گرفت و محصولی را به ارمنغان آورد که امروز یکی از بزرگترین منبع درآمد ملی کشور شده است.

کاشت چای در ایران با کارشکنی‌های زیادی روبرو شد، بعضی از بازرگانان سوذجو که فکر



کاشف‌السلطنه چایکار

(پدر چای ایران)

فریدون نوزاد

می‌گردند با پی‌نیازی کشور از محصول چای خارجی سود سرشار آنها از بین خواهد رفت به مخالفت و هیاهو برخاسته و مالکان بزرگ و کوچک را تحریک نمودند که کشت چای و احیانا توسعه آن موجب نابودی مزارع برنج آنها خواهد شد. کاشف‌السلطنه در سال ۱۳۱۹ بعد از آنکه (گیلان را مستعتر و مردمانش را قابل تراز سایر نقاط ایران شناخته بود، برای اول امتحان این نقطه را منتخب کرده و آنچه تخم و نهال چائی و غیره از هر قبیل که موجود داشت برداشته عازم گیلان شده... (۳) ولی در اینجا با چنین مانعی برخورد نموده بود به سختی ترسید زیرا متاسفانه مقداری از بذر چای فاسد شده و تعدادی از بوتههای موجود در گلدان خشک یا پوسیده گردید و احتمال داده می‌شد اگر باز هم تعللی روی دهد تمام زحمات کشیده شده از بین خواهد رفت متوسل به محمد

ولی‌خان سپهدار اعظم تنکابنی حاکم وقت گیلان گردید و توانست با همراه داشتن فراشان حکومتی به زحمت قطعه زمینی در قسمت شرقی بیرون شهر لاهیجان اجاره و شروع به کشت و کار نماید و خوشبختانه این محصول پس از به ثمر رسی، برای توسعه با اشتیاق عمومی روبرو گردید و استعداد آب و خاک هم تشدید استقبال را باعث گشت.

تردیدی نیست که کاشف‌السلطنه کشت چای را عملا به افرادی آموزش داده باشد تا در غیاب او بتوانند بطرز درست از آن نگاهداری و بهره‌وری نمایند زیرا در سال ۱۳۲۵ هـ. ق او را در تهران، تکیه زده بر کرسی ریاست اداره بلدی می‌بینیم (۴) که میکوشد شهر تهران را به وضع آبرومندی اداره نماید تا گرفتاری‌های شهری ساکنین پایتخت رفع گردد.

متاسفانه روشن نیست که این خدمت چه مدتی به طول انجامید فقط می‌دانیم در ۱۳۴۴ هـ. ق بار دیگر کاشف‌السلطنه به منظور کسب آخرین اطلاعات در باره چای و چایکاری راهی هند و چین و ژاپن گردید و سه سال دیگر از عمرش را به مطالعات بسیار دقیق گذرانید، این بار نیز با دُشی برتر به ایران بازگشت و دریغاً که ساعت دو بعد از ظهر روز دوشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۰۸ خورشیدی اتومبیل حامل وی در کتل‌ملوب به دره سقوط کرد و مردی با یکدنیا آرزوی سعادت و خودکفائی اقتصادی هم وطنانش جان بجان آفرین تسلیم نمود. جنازه آن شایسته مرد ایراندوست به گیلان و شهر لاهیجان منتقل و بر تپهای مشرف به شهر به آغوش خاک سپرده شد.

بعد از شهریور شوم ۱۳۲۰ مردم با همکاری انجمن آثار ملی اقدام به احداث بنای مجللی بر گور وی نمودند که متاسفانه فقط سخت کاری‌های آن به پایان آمد، این بنای شکومند مدت‌ها بامید خدا رها شد و خوشبختانه بعد از گذشت سالها بی‌اعتنائی دگرباره به همت و توجه اداره محترم میراث فرهنگی جلو تخریب آن گرفته شد و دگرباره تعمیر و برای احداث موزه لاهیجان آماده میگردد که امید است بزودی کوشش‌های مداوم اداره مزبور به نتیجه رسیده و این امید به خادمین مردم و کشور داده شود که اجر زحمات و خدمت صادقانه هیچگاه فراموش شدنی نیست و دلهای گرم و پاک مردم قدرشناس جایگاه ابدی خدمتگزاران خواهد بود.

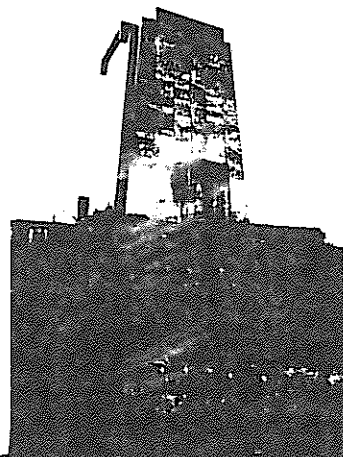
پانویس:

۱ - رساله خطی و ناتمام. کاشف‌السلطنه

۲ - همین مرجع

۳ - همین مرجع

۴ - روزنامه یومیه صبح صادق به مدیریت مرتضی قلی‌خان مؤید الممالک شماره ۹۴ سال اول مورخه شنبه ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ منطبقه تهران ص ۱



هر سال در پایان فصل تابستان هزاران زن و مرد شالیکار شمالی دوش به دوش هم به تلاشی سخت و طاقت فرسا دست می یازند تا حاصل شش ماه کار و کوشش و رنج و زحمت خود را درو نمایند. لزوم برداختن و توجه به مسایل کشاورزی و نیز مشکلات مضاعفی که امسال شالیکاران در کار تولید برنج با آن روبرو بودند، انگیزه های شد تا نگاهی داشته باشیم به مسایل و مشکلات زراعت برنج در گیلان و مازندران؛ با این امید که از این طریق بتوانیم برخی از مهمترین موضوعات و معضلاتی را که اکنون در عرصه کشاورزی شمال کشور قابل ذکرند، طرح نماییم و هم از این راه به بیان مشکلات و خواسته های شالیکاران بپردازیم.

بهره برداری یکی از عوامل محدودکننده تولید برنج بوده و مانع از افزایش سطح زیر کشت برنج می گردد. به طور مثال نامسطح بودن اراضی زیر کشت و وجود مرزبندیهای کنونی باعث گردیده تا اولاً از وسعت خاک های حاصلخیز مستعد برنجکاری کاسته شود و ثانیاً به خاطر توزیع نامناسب و غیر علمی آب در مزرعه و ماندابی شدن شالیزارها ضایعات و آفتابی به تولید برنج وارد گردد و بدین ترتیب در کل، تولید با افت زیادی مواجه گردد.

● الف - ۴: به دلیل موروثی بودن مالکیت در ایران اراضی تحت تسلک دهقان پس از فوتش باز به قطعات کوچکتر قسمت شده و بین فرزندان تقسیم می گردد. اگر این نکته را نیز در نظر بگیریم که معمولاً کشاورزان خانواده های پُراولادی هستند عمق فاجعه ای که روی می دهد بیشتر معلوم می گردد. نتایجی را که روند مذکور در امر کشاورزی شمال کشور به بار آورده آن است که تاکنون صدها هکتار زمین زراعی به تدریج از خط تولید برنج خارج شده و به پشته، باغ، خانه، استخر پرورش ماهی، کیوی کاری و... تبدیل گردیده است.

● الف - ۵: به زیر کشت بردن زمینهای زراعی با هکتار کم زمانی به صفره است که اولاً مدیریت صحیح و علمی بهره برداری از زمین وجود داشته باشد و ثانیاً کشاورز لوازم و امکانات کشت را در اختیار داشته باشد. اما به دلیل فقدان این دو شرط، زارعین عموماً در کار خود ناموفقند و خصوصاً در شرایط فعلی زراعت برنج را از نظر اقتصادی با صفره نمی دانند. از این رو گروهی احساس خستگی و درماندگی می کنند و گروهی نیز عطایش را به لقایش می بخشند.

بنا بر آن چه گفته شد معلوم می گردد که سیستم مالکیت و شیوه بهره برداری کنونی نمی تواند در راستای توسعه کشاورزی و افزایش تولید برنج باشد. نظام موجود بهره برداری از زمین تاکنون آثار مخرب و زیانباری بر کشاورزی منطقه داشته و خواهد داشت. باید به دنبال طرحی نوین برای بهره برداری از زمین های زراعی بود. آن چه مسلم است آن که در این نظام نوین نه شکل مالکیت قبل از اصلاحات ارضی می تواند جای داشته باشد و نه شکل مالکیت پس از اصلاحات ارضی. خصوصیات تولید برنج - از جمله سرمایه بر و تخصصی تر بودن تولید آن - ایجاب می کند که شالیکاری به صورت متمرکز و گروهی صورت گیرد.

● ب - مشکل تولید در زمینه کاشت و داشت و برداشت برنج شالیکاران سواحل بحر خزر با معضلات و مشکلات فراوانی روبرو است که عدم توجه به آنها و برنداشتن گامهای عملی و طرحهای اجرایی در جهت حل آن مشکلات موجب گردیده تا کشاورزی منطقه آسیب فراوانی ببیند. در این جا به اهم مشکلاتی که در امر تولید برنج وجود دارد نظری می افکنیم:

● الف - ۱: چنان که می دانیم استفاده از ماشین آلات در زراعت هر محصولی، باعث افزایش باردهی و کاهش هزینه تولید می گردد. با استفاده از برنامه مکانیزاسیون می توان میزان تولید برنج را به چندین برابر رسانید و از طرف دیگر مشکل کسب و بروی کار در بخش کشاورزی را - که امروزه بر اثر مهاجرت، بالا بودن نرخ سود در دیگر بخشهای اقتصادی و گریز از کار برنج و مشقت شالیکاری پیش آمده - برطرف نمود. اما هنوز برنامه مشخص و مدونی در امر مکانیزه کردن کشاورزی و زراعت برنج وجود ندارد. همچنین زراعت در گیلان و مازندران عمدتاً به صورت ابتدایی و به روش سنتی صورت می گیرد و در تمامی مراحل تولید نیاز بسیاری به نیروی کار انسانی دارد. لذا مشکلات به کارگیری نیروی انسانی و طولانی بودن زمان عملیات زراعی همچنان به قوت خود باقی است.

از سوی دیگر عرضه ماشین آلات کشاورزی در برابر میزان تقاضای آنها به شدت پایین است. اکثریت شالیکاران از در اختیار داشتن ماشین آلات مورد نیاز خود محرومند و لذا بخش عمده ای از تولیدکنندگان برنج ناگزیرند که به شیوه اجاره ای از ماشین آلات استفاده نمایند و این کار موجب می گردد تا زارعین

قربان فاخته جوینه

شالیزارهای سوخته

نگاهی به بحران برنجکاری در گیلان و مازندران

● الف - مسئله مالکیت و سیستم بهره برداری.

ساخار کنونی مالکیت و سیستم بهره برداری کشاورزی در منطقه شمال همانند دیگر مناطق کشور میراثی است بازمانده از طرح اصلاحات ارضی که از سال ۴۲ در ایران به موقع اجرا گذاشته شد. اولین و مهمترین پیامد این اقدام از نظر اقتصادی آن بود که زمین های زراعی به قطعات کوچک - از نیم هکتار گرفته تا سه و چهار هکتار - تقسیم گردید و زارعین که پس از آن مالک زمین شناخته می شدند که روی آن کار می کردند، در زمینهای تحت مالکیشان فعال مایشاء گردیدند.

تقسیم زمین به شکل مذکور هر چند موجب خوشنودی زارعین گردید، اما با گذشت زمان کاستیها و غیر اقتصادی بودن آن آشکار گردید. به طوری که اکنون مهمترین مسئله و مشکل اساسی کشاورزی ایران در نوع مالکیت و شیوه بهره برداری فعلی آن نهفته است. بدون تردید راه خروج از بحرانی که نظام کشاورزی ایران با آن روبروست، بدون تغییر در سیستم مالکیت و نظام بهره برداری موجود آن ناممکن می باشد. در حال حاضر در گیلان و مازندران کشاورزی با دهقان به کسی می گویند که معمولاً صاحب یک الی سه هکتار زمین کشاورزی است. مطابق آماري که در دسترس است بیش از ۷۰٪ از واحدهای بهره برداری در زراعت برنج زیر یک هکتار قرار دارند. (۳) درصد اندکی از کشاورزان هستند که مالک بیش از چهار یا پنج هکتار زمین زراعی باشند. هم اکنون بهره برداری از زمین های زراعی در چنین واحدهایی صورت می گیرد. این نوع شیوه بهره برداری و تولید که ریشه در شکل مالکیت آن دارد به دلایلی که ذیلاً ذکر می گردد نمی تواند کارآمد و اقتصادی باشد.

● الف - ۱: کوچک بودن اندازه زمین های زیر کشت و متعدد بودن قطعات برنجزارها، موجب گردیده است که سطح قابل توجهی از بهترین زمین های مستعد کشت صرف مرزبندی بین بهره برداریها و قطعات مربوط به آنها گردد.

● الف - ۲: نظام موجود بهره برداری همواره به عنوان یکی از موانع اصلی و اساسی برای استفاده هر چه بیشتر و بهتر از ماشین آلات در زراعت برنج مطرح بوده است. یکی از شرایط لازم برای مکانیزاسیون در امر کشاورزی این است که قطعات کوچک زمین های زیر کشت یک پارچه شده و تحت نظام نوین بهره برداری مورد کشت و زرع قرار گیرند. اما سیستم فعلی کشت برنج در گیلان و مازندران نمی تواند پاسخگوی این نیاز باشد.

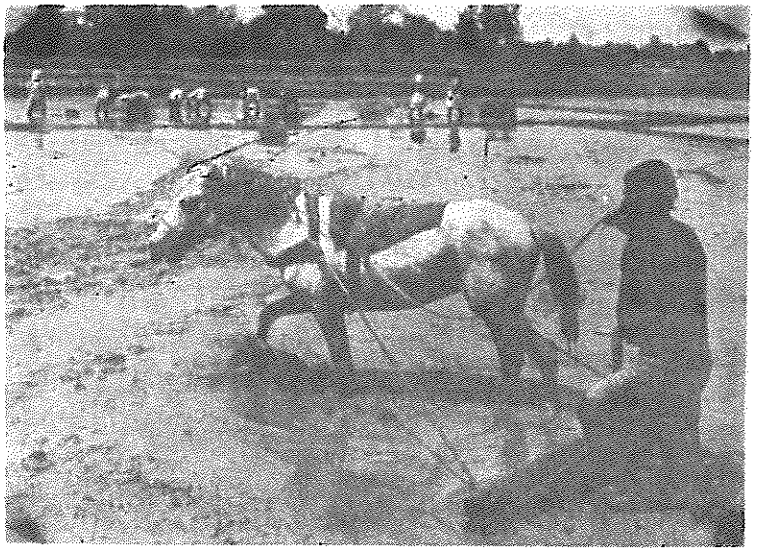
● الف - ۳: نیازها و شرایط جدید زندگی ایجاب می کند تا با افزایش سطح زیر کشت برنج از حداکثر ظرفیت زمین های قابل کشت بهره برداری و استفاده گردد. حال آنکه نظام موجود

● طرح مسئله

برنج از جمله غلات استراتژیکی است که به لحاظ مصرف پس از گندم در درجه دوم اهمیت قرار دارد. در عرصه تولید و توزیع برنج در سطح کشور ما در مجموع ۱۷ استان از ۲۵ استان کشور نقش دارند. در این میان دو استان زرحیز گیلان و مازندران از جهت میزان سطح زیر کشت و تولید برنج مقام نخست را دارند. بنا بر آمار سال ۱۳۶۵ مازندران با اختصاص ۴۱/۳۵ درصد سطح زیر کشت کل کشور به خود، ۵۱/۵۸ درصد محصول کل کشور را داشته است. بعد از مازندران گیلان با دارا بودن ۴۰/۶۷ درصد با حدود ۲۱۲ هزار هکتار از ۵۲۲ هزار هکتار سطح زیر کشت برنج کل کشور، ۳۳/۸۳ درصد محصول کل کشور را داشته است. روی هم رفته دو استان گیلان و مازندران با احتساب گرگان و گنبد) ۸۵/۸ درصد سطح زیر کشت و ۸۸/۷۵ درصد تولید برنج کشور را در سال ۱۳۶۵ داشته اند. (۱) از نظر مصرف برنج به عنوان کالایی ضروری، بعد از گندم دومین عنصر مهم غذایی مردم به حساب می آید و در ردیف کالاهای اساسی کشور جای دارد. طبق بررسی هایی که صورت گرفته معلوم می گردد مصرف برنج کشور از دهنه ۵۰ به این سو سیر صعودی قابل توجهی داشته و از ۷۲۶۰۰۰ تن در سال ۱۳۵۰ به ۱۶۶۸ هزار تن در سال ۱۳۶۴ رسیده است. (۲) و این سیر همچنان رو به افزایش است. در حال حاضر بیش از دو سوم زمین های قابل کشت گیلان و مازندران در جلگه ها و دره ها و کوهپایه های کشت برنج اختصاص دارد و بیش از سیمی از جمعیت این دو استان در روستاها ساکن بوده و از طریق کشت و زرع برنج امرار معاش می نمایند.

با اینکه اهمیت و نقش تولید برنج به عنوان یک محصول استراتژیکی در تغذیه جمعیت رو به افزایش و اقتصاد کشور ما بر کسی پوشیده نیست و با وجود این که در برنامه توسعه اقتصادی کشور گیلان و مازندران به عنوان استانهای کشاورزی معرفی و اعلام گردیده اند و شعار کشاورزی محور توسعه و استقلال در همه جا به گوش می خورد، با این حال چنان که مشاهده می گردد کشاورزی این منطقه به خود واگذاشته شده و هم اکنون امر تولید و زراعت برنج با آن چنان مشکلات و معضلات کوچک و بزرگ و بعضاً به ظاهر لاینحلی روبرو گردیده است که به جرأت می توان گفت در صورت تداوم وضع موجود آینده ای برای تولید برنج در این دو استان وجود نخواهد داشت.

به طور کلی مسایل و مشکلاتی را که هم اکنون در عرصه کشاورزی گیلان و مازندران قابل طرح است می توان چنین دسته بندی و بیان نمود:



مبلغ زودی را برای انجام عملیاتی نظیر شخم زمین هزینه نمایند و هم در روند تولید محصول با مشکل روبرو گردند. بر اساس آمارگیری نمونه‌ای سال ۱۳۶۰ که توسط مرکز پژوهش‌های اجتماعی نخست وزیری صورت گرفت، ۴۴ درصد برنجکاران استانهای گیلان و مازندران نداشتن وسایل کشاورزی و مهمتر از همه آنها تیلر را به عنوان مهمترین مشکلات خود در رزاعت برنج عنوان نموده‌اند. با این حال از سال ۱۳۶۴ به بعد، فروش آن توسط "بنگاه توسعه ماشین‌های کشاورزی" به شدت کاهش یافت. به طوری که کل میزان فروش تیلر در سال مذکور بالغ بر ۳۲۴ دستگاه گزارش شده است. (۴)

ب - ۲: در حال حاضر آموزش و به کارگیری شیوه‌ها و دستاوردهای نوین کشاورزی در اسر زراعت برنج جایگاهی ندارد. شالیکاران همانند گذشته به شیوه سنتی کشت و زرع دلبسته‌اند و ناآشنا به اصول علمی رزاعت، خودسرانه و بدون رعایت موازین صحیح و امروزی تولید کار زراعت برنج را دنبال می‌کنند. حال آنکه آموزش برنجکاران در تمام مراحل کشت، داشت و برداشت، خود یکی از عوامل عمده افزایش تولید به لحاظ کمی و کیفی به‌شمار می‌رود. عدم آموزش تولیدکنندگان برنج در خصوص نحوه صحیح کاربرد ماشین آلات کشاورزی، شناخت انواع آفات و بیماریها و چگونگی مبارزه با آنها، استفاده درست و به موقع از انواع کودهای شیمیایی و انواع سموم، نحوه صحیح انبارداری و... موجب ضایعات فراوانی در امر تولید برنج بوده و خواهد بود.

ب - ۳: وجود کرم ساقه‌خوار برنج و دیگر آفات شالیکاری از مسایل مهمی است که هستی کشاورزی منطقه را تهدید می‌کند.

اگر برای مبارزه با این آفات اقدامات سازمان یافته و اساسی‌تر صورت نگیرد، در آینده باید منتظر حوادث ناگواری برای زراعت برنج باشیم. چنانکه در سال جاری به خاطر شیوع بی‌سابقه کرم ساقه‌خوار برنج خسارات فراوانی بر تولید برنج و شالیکاران وارد آمد و صدها هکتار برنجزار به وسیله کرم ساقه‌خوار درو گردید. در برخی موارد شیوع این آفت چنان مخرب و وسیع بود که زارعین از خیر درو برنج گذشتند و یا برنجزار خود را با آتش سوزانیدند.

ب - ۴: در عرض چند سال اخیر بالاخص امسال تهیه و دریافت کود، سم کرم ساقه‌خوار و دیگر سموم دفع آفات به خاطر عدم توزیع به موقع و مناسب، کمبود - البته در بازار آزاد فراوان - اما بسیار گران وجود داشت. - افزایش سرسام‌آور قیمت آنها از سوی دولت چنان شاق و مشکل بوده که دسترسی به آنها که از لوازم حتمی تولید می‌باشند، به آسانی برای کشاورزان میسر نبوده است. به همین دلیل بسیاری از شالیکاران امسال به خاطر گران بودن سم و کود از خرید و استفاده از آنها خودداری کردند.

ب - ۵: بالا رفتن هزینه تولید برنج خصوصاً در سالهای اخیر بیش از هر عامل دیگری کشاورزی منطقه را تهدید می‌نماید. به موجب محاسباتی که به عمل آمده است، متوسط هزینه‌های یک هکتار شالیکاری در سال زراعی ۶۲ - ۱۳۶۱ بالغ بر ۳۱۶۹۰۰ ریال بوده و در همین سال ارزش محصولات فرعی از یک هکتار شالیکاری در استان گیلان ۷۰۶۰۰ ریال برآورد گردیده و بدین ترتیب قیمت تمام‌شده یک کیلوگرم برنج به شرح ذیل محاسبه شده است:

هزینه تولید شلتوک در یک هکتار	۳۱۶۹۰۰ ریال
ارزش محصولات فرعی	۷۰۶۰۰ ریال
جمع هزینه پس از کسر درآمدهای فرعی	۲۴۶۳۰۰ ریال
تولید برنج دانه بلند مرغوب	۱۲۱۰۰ ریال
هزینه تولید یک کیلوگرم برنج مرغوب	۲۰۴ ریال
و با در نظر گرفتن ۲۰٪ سود برای زارع، قیمت تمام شده یک کیلوگرم برنج مرغوب استان گیلان در سال زراعی ۶۲ - ۱۳۶۱ در سطح ۲۴۵ ریال تعیین گردید. و باز مطابق محاسبه‌ای که صورت گرفت متوسط هزینه تولید یک کیلوگرم برنج (صدری) طی سالهای ۶۵ - ۱۳۶۰، صد در صد افزایش یافته و از ۱۷۰ ریال به ۳۴۰ ریال (دو برابر) رسید. (۵)	

هر چند اکنون دسترسی به آمار و ارقام درباره هزینه تولید برخی از اقلام برنج در سال جاری جهت مقایسه با آنچه که در بالا ذکر شد نداریم، اما بدون شک می‌دانیم که در طی این سالها هزینه تولید برنج تحت تأثیر تورم لحاظ‌گسیخته کشور نسبت به سال ۱۳۶۱ چندین برابر گردیده است. نگاهی به برخی از هزینه‌هایی که امسال کشاورزان برای تولید برنج متحمل شده‌اند می‌تواند حقایق بیشتری را نمایان سازد.

ب - ۶: شخم زمین در سال قبل هر جریبی ۸ تا ۱۰ هزار تومان بود اما امسال ۱۵۰۰۰ تومان شد.

ب - ۷: مزد کارگر کشاورزی اعم از زن یا مرد از ۹۰۰ تومان در سال قبل به ۱۵۰۰ تا ۱۷۰۰ تومان رسید.

ب - ۸: سم علف‌کش نیم لیتری از ۳۵۰ تومان در سال قبل به ۶۰۰ تومان رسید.

ب - ۹: سم کرم ساقه‌خوار برنج و کشاورزان در سال قبل هر کیلو ۸ تا ۱۲ تومان از دولت خریداری می‌کردند اما امسال کیلویی ۸۰ تومان خریداری کردند.

ب - ۱۰: کود از کیلویی ۱۲ ریال در سال قبل به ۱۲ تا ۲۲ تومان رسید.

ب - ۱۱: سم آفت برگ‌خوار از لیتری ۱۰۰ تا ۱۵۰ تومان امسال به ۹۰۰ تومان رسید.

ب - ۱۲: مزد خرمن برنج از روزی ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ تومان در سال قبل به ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ تومان در سال جاری رسید.

در بالا رفتن هزینه تولید برنج چند عامل به طور مستقیم نقش دارند:

۱: در مرحله اول تورم و گرانی است که باعث افزایش تصاعدی دستمزدها در مراحل مختلف تولید می‌گردد و همین باعث می‌گردد تا پیوسته هزینه تولید و قیمت تمام شده برنج افزایش یابد.

۲: مهاجرت روستائیان و بالا بودن نرخ سود در دیگر بخشهای اقتصادی باعث گردیده بخش زراعت برنج نیروی کار خود را از دست بدهد و در نتیجه با پیشی گرفتن تقاضا بر عرضه کار هزینه تولید افزایش یابد.

۳: از آن جا که زراعت برنج عمدتاً به صورت ابتدایی و به روش سنتی انجام می‌گیرد و در تمامی مراحل تولید نیاز زیادی به نیروی کار انسانی دارد، لذا حدود ۸۰ درصد از هزینه تولید برنج به هزینه نیروی انسانی اختصاص می‌یابد و همین امر به دلیل مشکلات به کارگیری نیروی انسانی باعث بالا رفتن هزینه تولید می‌گردد. طبق محاسبات صورت گرفته مجموعاً ۱۵۳ روز کار از قرار ۸ ساعت کار در روز از زمان شخم تا برداشت محصول برای هر هکتار زراعت برنج لازم است. (۶)

۴: بیش از ۷۰ درصد از واحدهای بهره‌برداری در زراعت برنج زیر یک هکتار قرار دارند. این واحدها عموماً فاقد لوازم تولید و ماشین آلات مورد نیاز بوده و می‌بایست هزینه‌های مربوط به اموری از قبیل شخم‌زنی، خرم‌کوبی، حمل و نقل محصول... را با قیمت‌های بسیار بالا پرداخت نمایند.

۵: در سالهای اخیر به دلیل عدم توجه به نیازهای ضروری زارعین و نیز عدم حمایت اصولی از تولیدکنندگان محصول برنج، شالیکاران ناگزیرند بسیاری از لوازمات مورد نیاز خود همچون انواع کود و سم را به قیمت گزاف از دولت یا بازار آزاد خریداری نمایند. حال آنکه روزگاری همانها را به رایگان در اختیار می‌گذاشتند. علاوه براین شالیکاران باید نیازهای مصرفی روزانه کارگران خود را نیز تأمین نمایند، و این نیز مخارج هنگفتی را بر دوش شالیکار تحمیل می‌نماید. همه اینها موجب می‌گردد تا بر قیمت تمام شده محصول برنج افزوده شود. بالاخره با بالا رفتن هزینه تولید و پایین آمدن شدید نرخ سود و پیشی گرفتن مخارج تولید برنج بر میزان درآمد آن در چند سال اخیر، شالیکاران به این نکته واقف شده‌اند که کار زراعت و تولید برنج عاقبتی ندارد و باید به جستجوی راه نفری بود. هر سال که می‌گذرد زارعین بار گرانی و مشکلات مضاعفی را بر دوش خود احساس می‌کنند. از سوی دیگر با کمرنگ شدن نقش دولت در تولید برنج و عدم حمایت اصولی و جدی دولت از تولیدکنندگان یکی از با ارزش‌ترین منابع تغذیه جمعیت روه افزایش کشور، بحران تولید برنج وارد مرحله تازه‌ای گردیده است. در هر صورت اولین و مهمترین نتیجه بحران مزبور سرخورگی زارعین و گریز از تولید برنج می‌باشد.

● ج - مشکل توزیع

در حال حاضر سیستم عرضه و توزیع برنج ناعادلانه، انگلی و در راستای تضعیف برنجکاران و صدمه به مصرف‌کنندگان است. به طور کلی مشکل توزیع برنج از سه جنبه قابل بررسی و تأمل است:

ج - ۱: وجود عواملی زاید به نام دلال و علاف و سلف‌خو که حاصل ماهها رنج و تلاش جانفروسی زن و مرد، پیر و جوان و کودک روستایی را به قیمت نازل خریده و پس از انبار و احتکار و تقلب در نسوع برنج آن را به قیمت گزافی در اختیار مصرف‌کنندگان قرار می‌دهند و اسم این عمل را می‌گذارند معامله مشروع. از آن جا که شالیکاران در پایان فصل برداشت در زیر فشار شدید زندگی، قرض و بدهکاری هستند به ناگزیر تمامی یا بیشتر محصول خود را برای فروش عرضه می‌نمایند و این فرصت مناسبی برای تلاش انگلی واسطه‌گران فراهم می‌نماید تا حتی با حضور در کارخانه‌های برنج‌کوبی و با استفاده از عرضه انبوه کالا سودجویی‌های خود را دنبال کنند. نتیجه این کار آن است که بخشی از ارزش تولیدی شالیکاران به ناحق به جیب کسانی رود که در وقت کار و تلاش در حجره‌های خود آرمیده‌اند! آب خنک می‌نوشند و برای ربودن حاصل کار کشاورزان نقشه می‌کشند. این نوع مبادله در واقع دزدی آشکار

■ در سالهای اخیر به دلیل عدم توجه به نیازهای ضروری زارعین و نیز عدم حمایت اصولی از تولیدکنندگان محصول برنج، شالیکاران ناگزیرند بسیاری از لوازم مورد نیاز خود همچون انواع کود و سم را به قیمت گزاف از دولت یا بازار آزاد خریداری نمایند. حال آنکه روزگاری همانها را به رایگان در اختیارش می گذاشتند. ■

■ دولت که تاکنون از طریق تعاونیهای روستایی حافظ منافع روستاییان بود، و در مراحل مختلف تولید و از جمله در وقت توزیع برنج و تعیین قیمت جانب تولید کنندگان را می گرفت، اکنون با خنثی کردن نقش تعاونیها عملاً شالیکاران را تنها و به خود وا گذاشته است؛ که این کار به تعبیر شالیکاران چیزی جز سپردن گوسفند به دست گرگ نیست. ■

■ اگر در گذشته برنجکار با فروش یک کیلو برنج می توانست پنج کیلو عدس خریداری نماید، اکنون باید در ازای یک کیلو برنج، یک کیلو عدس به دست آورد. ■

کنندگان را می گرفت، اکنون با خنثی کردن نقش تعاونیها عملاً شالیکاران را تنها و به خود وا گذاشته است؛ که این کار به تعبیر شالیکاران چیزی جز سپردن گوسفند به دست گرگ نیست.

افزایش قیمت برنج در طول سالهای اخیر کاذب و مصنوعی و حاصل زد و بند گروهی واسطه گر است و تولیدکنندگان هیچ گونه نقشی در تعیین ارزش و افزایش قیمت محصول خود ندارند. عملاً نیز این افزایش قیمتها در رونق کشاورزی و بهتر شدن زندگی شالیکاران نقش مثبتی بر جای نهداده است؛ بلکه آنها هزار مرتبه آرزومند بازگشت به دوره ای هستند که قیمتها متعادل بود و اگر ترفی ای وجود داشت تدریجی و بر اساس طبیعت بازار بود نه حاصل زد و بند یک شبه گروهی خاص. آن چه که در واقع از افزایش های کاذب قیمت برنج حاصل شده بدین قرار است:

■ بر شدن جیب تجار برنج و سوکس شدن گروهی واسطه گر. کم نیستند افرادی که با به کار انداختن ۳۰ و ۴۰ هزار تومان سرمایه در خرید و فروش برنج اکنون میلیونر شده اند.

■ آسیب دیدن و به تنگا افتادن مصرف کنندگان. ■ مغبون و مظلوم واقع شدن شالیکاران. چرا که افزایش کاذب قیمت برنج موجب شد تا هم دولت قیمت اجناس و خدماتی را که به کشاورزان ارائه میکند به طرز بی سابقه ای افزایش دهد و هم کشاورز مجبور شد تا نیازهای مصرفی و غیر مصرفی خود را که قبلاً با قیمت مناسبی در بازار تهیه می کرد، اکنون با چند برابر قیمت قبلی آن به دست آورد.

اگر در گذشته برنجکار با فروش یک کیلو برنج می توانست پنج کیلو عدس خریداری نماید، اکنون باید در ازای یک کیلو برنج، یک کیلو عدس به دست آورد.

● دس زوال تولیدات جنبی روستایی

تا چندی پیش شالیکاران در کنار کشت برنج عموماً به کار پرورش و تولید دام، طیور، میوه جات، صیفی جات و سبزیجات نیز می پرداختند و از این راه هم نیازهای مصرفی خود را بر طرف می کردند و هم مازاد تولید را به بازار عرضه می کردند؛ اما امروزه فعالیت روستاییان منحصر به تولید برنج شده و تولیدات جنبی روستایی به تدریج راه زوال پیموده است. اکنون زارع هسان کالایی را که خود روزگاری در بازار می فروخت همچون مرغ و تخم مرغ، گوجه، خیار، انواع ساقلی و... از شهر تهیه می نمایند و اگر سوال کنید چرا؟ جوابش این است که خیر و برکت از روستاها رخت بر بسته است!

در زوال و نابودی تولیدات جنبی روستایی عواملی چند دخیل بودند از جمله:

- شیوع انواع امراض و آفات دامی و نباتی و عدم مبارزه جدی با آنها به طور اصولی و مستمر.
- فقدان و پاکسنگ شدن آموزش و تبلیغ و ترویج در روستاها در زمینه افزایش تولیدات و فرآورده های کشاورزی.
- نبودن هیچگونه طرح و برنامه عملی در جهت احیا و تقویت تولیدات جنبی و سنتی روستایی.

این عارضه باعث گردیده که روستاها به شهر وابسته شده و روستا نه محل زندگی و آبادانی و آسایش بلکه رنج و ملال در نظر آید. در نتیجه میل به گریز از روستا افزونتر شده و بحران زندگی روستایی دامنه بیشتری یافته است؛ حال آنکه با استفاده از برنامه های جامع و هدفدار و تحقیقات و بهره گیری از علوم و فنون کشاورزی می توان بار دیگر بهتر و بیشتر رونق از دست رفته روستاها را بازگرداند.

● هد - خسته شدن از تولید و مهاجرت از روستاها

واقعیت ملموسی که اکنون در میان شالیکاران دیده می شود این است که کمتر زارعی پیدا می شود که از کسب و کار خود راضی باشد. عموماً احساس خستگی و تنهایی و مغبون شدن در زندگی می کنند. انگیزه و روحیه نشاط در تولید و زندگی را در چهره آنان نمی توان دید. اگر همچنان به کار خود ادامه می دهند به قول خودشان به خاطر این است که چاره ای جز این ندارند. شالیکاری به فرزندش نصیحت می کرد اگر مجبور شدی خاک بخور اما هرگز کشاورزی نکن. همه اینها بازتاب مسائل و مشکلاتی است که کشاورزان با آنها درگیرند و چون از رفع مشکلات و معضلات خود مأیوس اند به کار و تولید و زندگی امید ندارند.

طبیعی است در چنین شرایطی نه تنها روستازادگان بلکه روستاییان نیز در جستجوی طریقی دیگر برای زندگی و اسرار معاش باشند. هم اکنون نیز کشاورزان تنها از طریق کشت برنج زندگی خود را نسی چرخاند بلکه اغلب آنها به منظور افزایش درآمد خود در کنار زراعت به مشاغل دیگری نیز می پردازند. در این بین موضوعی که بیش از همه فکر آنها را به خود جلب می نماید مهاجرت است. اگر چه پدیده مهاجرت از روستا به شهر همیشه و همه جا وجود داشته، اما بحرانهای اقتصادی و اجتماعی اخیر جامعه ما و به دنبال آن بحران در تولید زراعی میل به کندن از روستا و پیوستن به جمع شهریان را چند برابر کرده است. به همین خاطر روستاییان تا آنجا که امکان دارند زمین های خود را می فروشند و با ترک دیار می کنند؛ که به شهر می آیند.

بی مورد نیست که در طول چند سال اخیر نوکیسه های بورژوا - فئودال (بورژوازی ملاک) از نقاط مختلف برای خرید زمین های کشاورزان به گیلان و مازندران روی آورده اند. و باز اسباب شاهد بودیم که تعداد زیادی از شالیکاران به خاطر عدم اعتبار و تنگدستی و نا مشاهده هزینه سرسام آور تولید، رفتن را بر ماندن ترجیح دادند و در اواسط کار کشت و ررع زمین هایشان را فروختند و با اصلاً به ربر کشت بریدند. حال سوال اینجاست که اگر کشاورزی رکن است و محور استقلال، آیا با تشدید این روند و جلوگیری نکردن از آن بازهم می توان به توسعه کشاورزی امیدوار بود؟

● نتیجه گیری

آنچه در مجموع می توان درباره شالیکاری شمال گفت این است که کشت و تولید برنج با بحرانهای عدیده و فزاینده ای روبرو است. گزارش حاضر تنها بیانگر برخی از مهمترین موضوعات و مشکلاتی بود که درباره شالیکاری منطقه قابل ذکرند و اگر سایر نارساییها و مشکلاتی را که در این مورد وجود دارد همچون مسائل رفاهی و خدماتی بیفزاییم عمق بحران بیشتر معلوم می گردد.

بحران کنونی کشاورزی منطقه ریشه در عوامل مختلفی دارد، اما کمرنگ شدن دخالت دولت در امر ساماندهی به نظام تولید و باری و تقویت روستاییان، فقدان طرح، برنامه های عملی و بنیادی در جهت تحول روند کنونی و توسعه کشاورزی، ابهام و تناقض در برنامه های توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور، عدم توجه جدی و عملی به خواسته ها و نیازهای شالیکاران از سوی برنامه ریزان و سیاست گذاران کشاورزی در زمره مهمترین آن عوامل اند. تا دیر نشده باید به حل بحران پرداخت؛ در غیر اینصورت یکی از رکن های اساسی اقتصاد کشور فرو خواهد ریخت.

از تولیدکنندگان و اجحاف به مصرف کنندگان است؛ چرا که اگر فرض کنیم علافی برنج "بینام" را از کشاورز کیلویی ۷۰ تومان خریداری کند و پس از چند ماه آن را به قیمت ۱۲۰ تومان به مصرف کننده بفروشد، به معنی آن است که ۵۰ تومان تفاوت قیمتی که در این معامله وجود دارد، به منزله سود یک کیلو برنج تولیدی است که از آن کشاورز می باشد. اما بر اساس سیستم غارتگرانه مبادله به جیب کسی رفته که در تولید آن هیچ نقشی نداشته است.

■ ج - ۲: مسئله دوم ورود بی رویه برنج خارجی از تایلندی و پاکستانی گرفته تا برنج آمریکایی به بازارهای داخلی است. آن هم درست در زمانی که حاصل تولید داخلی به بازار عرضه می شود - که به ضرر تولیدکنندگان داخلی تمام می شود. سخن و سؤال کشاورزان از دولت و مدیران کشاورزی کشور این است که چطور با توجیه حمایت از تولیدکنندگان داخلی از ورود کالاهایی چون تخم مرغ، مرغ، گوشت و... جلوگیری به عمل می آید، اما در مورد ورود بی رویه برنج خارجی که می دانیم و عملاً نیز مشاهده می کنیم که به قیمت تضعیف تولید و تولیدگران یکی از محصولات مهم داخلی تمام می شود این قدر شتاب و سهل انگاری صورت می گیرد؟

آیا ارزش تولید تخم مرغ و مرغ بیش از برنج در کاهش وابستگی و جلوگیری از خروج ارز مؤثر می باشد؟ آیا حمایت از مصرف کنندگان به شکل و شیوه دیگری ممکن نیست که تنها راه ورود برنج خارجی را چاره مشکل بدانیم؟

آیا می توان به دلیل حمایت از مصرف کنندگان، بازار داخلی را به روی کالای خارجی گشود و تولید کالای مشابه داخلی را تضعیف و نابود کرد؟

و آیا وجود و فروش بی حساب نفت ابدی و به معنی بی نیازی از تولیدات داخلی است؟

■ ج - ۳: مسئله تعیین قیمت برنج از دیگر مسائلی است که در بحث مرحله توزیع باید بدان توجه کرد. هم بانک این دولت و مدیران کشاورزی کشور نیستند که در تعیین قیمت، جهت گیری و خط تولید برنج و سرنوشت شالیکاری شمال تصمیم می گیرند بلکه بازار و بورژوازی تجاری سودجوست که حال و آینده کشاورزی منطقه را دارد رقم می زند. این واقعیتی است که کشاورزان آنرا اذعان می نمایند. به عقیده آنها دولت با عدم دخالت و مسئولیت در امور کشاورزی، سرنوشت کشاورزان را به دست سرمایه داران سپرده است.

در تعیین قیمت برنج در حال حاضر دو عامل مستقیماً نقش دارند: بازار و عرضه و ورود کم یا زیاد برنج خارجی. جالب این جاست که تولیدگران برنج - به دلایل مختلف از جمله عدم وجود سازمان و یا سندیکایی که از منافع آنها حمایت کند - هیچگونه نقشی در تعیین قیمت محصولی که خود، آن را با زحمت بسیار تولید کرده اند، ندارند و دولت نیز که تاکنون از طریق تعاونیهای روستایی که حافظ منافع روستاییان بود، در مراحل مختلف تولید و از جمله در وقت توزیع برنج و تعیین قیمت جانب تولید

بحران کتاب در گیلان

پای صحبت کتابفروشان شهر رشت

میان گروه تولید کنندگان و گروه وسیع مصرف کنندگان کتاب مراکز وجود دارد که این دو گروه را به هم ارتباط می‌دهد. در واقع پل ارتباطی تولید و مصرف کتاب، کتابفروشی است. مدیران فهیم و زحمتکش کتابفروشیها در دهه گذشته شرایط سخت و دشواری را پشت سر گذاشته‌اند. اینک سختی‌کار به نهایت رسیده است و درد دل‌ها و گلایه‌ها از شمار و اندازه بیرون شده است.

راجع به بحران کتاب در سطح کشور مطالب فراوانی در نشریات پایتخت به چاپ رسیده است اما در مورد کتابفروشان شهرستانی و بحران کتاب در استانها بندرت مطلب یا گزارشی تهیه شده است. گزارش این شماره گیلان به بحران کتاب در گیلان اختصاص دارد که در این رابطه با تنی چند از مدیران کتابفروشی‌های شهر رشت به گفتگو نشستیم. توضیح این دو نکته لازم است که برخی از مدیران عزیز کتابفروشیها علی‌رغم اصرارمان بدیالی نخواهند در گفتگو شرکت داشته باشند و دیگر این که حاصل گفتگوی کتابفروشان دیگر شهرهای گیلان زمینه گزارش مستقلی است که در آینده منعکس خواهد شد.

(گروه گزارش گیلان)

ناصر شهزادی

(مدیر کتابفروشی نصرت)

بیشترین فروش ما را کتابهای هنری، ادبی و آموزش زبان تشکیل میدهند متأسفانه در این شهر کار کتابفروشی روزه روز به صفر نزدیکتر می‌شود بعضی‌ها علتش را در گرانی کتاب می‌دانند و این در مقوله کتاب شاید دلیل آخر باشد چون عادت به کتاب خواندن دارد فراموش می‌شود. اما آیا خواندن کتاب هم گران است؟ هر کس که مایل باشد کتابی بخواند می‌تواند آن را از دوست، همسایه، فامیل و کتابخانه تهیه کند. بیست سال پیش شاید بیش از چهار نوع سیگار در اینجا نمی‌شناختیم حالا اگر اغراق نشود بیش از پنجاه نوع داریم و تنقلات جور و اجور خارجی با قیمت‌های آنجانی که مردم بسیار راحت می‌خرند شاید خیلی از همین اجناس از کیفیت خوبی نیز برخوردار نباشند. در سال ۶۸ هر ایرانی روزانه دو ریال خرج کتاب کرده است: بیش از یک میلیون زیر کنکور داریم اگر ۱۰٪ آنها کتاب می‌خواندند وضع ما چنین نبود. نمی‌دانیم اگر مردم عادت به کتابخوانی را فراموش کنند به قول مجله فیلم میزان صدمه‌اش که یک تصمصیم یا اقدام ناپجا به فرهنگ یک ملت وارد می‌کند با چه مقیاسی قابل اندازه‌گیری خواهد بود. تاوان این صدمه را چه کسی، چطور و به چه میزان باید بپردازد؟ جوانان امروز علاقه‌نی به کتاب نشان نمی‌دهند به دنبال چیزهای راحت و وقت هدر دادن هستند و خواندن کتاب هم در خانواده مشکل می‌آفریند. این چند روز در نمایشگاه کتاب تهران بودم متأسفانه کتاب‌های خارجی عنوان‌های خوبی نیاورده بودند تعدادی کتب درسی که برای بعضی‌ها جالب بود و دوستان ناشرها کتابهای جدید و قدیم خود را عرضه می‌کردند و با تخفیف ۱۰ درصد یا بیشتر و این کسار صدمه شدیدی است که تاکنون به کتابفروشی‌های کوچک شهرستان زده است. ببینید اگر نمایشگاه کتاب می‌توانست فروش کتاب را بالا ببرد من حرفی ندارم ولی متأسفانه قضیه عکس شده است سال به سال مشتریان کتاب بخاطر تنوع نداشتن کتاب خوب، نبودن کتاب دلخواه و گرانی کتاب از کتاب دور مانده‌اند و نمایشگاه کتاب هم شده است

گاردن پارتی، حالا که ارشاد در تعیین قیمت کتاب نظارت ندارد باز همین ناشران بعضی از کتاب‌ها را با قیمت پشت جلد و گران‌تر به همکاران شهرستانی تحمیل می‌کنند.

ما سال‌های بسیار سختی را پشت سر گذاشتیم ناشران تهران تیر خلاصی را مدت‌ها پیش زده‌اند و حالا جسد ما روی دستان مانده‌است باور بفرمائید آنچنان اجحافی در این سال‌ها به ما رسانده‌اند که فکر نمی‌کنم در هیچ شغلی تاکنون اینطور بوده باشد و ما که می‌خواستیم مثل تعدادی از همین کتابفروشان از شغل سمساری کتاب دور باشیم خیلی لطمه خوردیم. کتاب اینجا با سود ناچیز بدستمان می‌رسد و با این هزینه سنگین بسته‌بندی برای مشتری و کرایه بازاری و کتاب‌های فروش نرفته و

مالیات سنگین که متأسفانه هر سال هم بیشتر می‌شود در گذشته بخاطر فرهنگ کتابخوانی و اینکه این شغل شغلی پردرآمد به حساب نمی‌آید از مالیات معاف بود و حالا شهردار محترم عوارض شغلی را هم افزوده است. اگر دولت برای کتابخانه‌های مدرسه بخواهد کتاب تهیه نماید تا ناشران می‌خورد انگار ما کتاب را از ناشران محترم فقط برای نمایش می‌گیریم کتاب آشپزی خانم روزا منتظمی را پرس و جو بفرمائید با چه ترفندی می‌فروشند و یا کتاب سینه‌ه راه. متأسفانه در باره ناشران گیلان هم که چه عرض کنم بگذریم...

اگر قرار باشد با این فروش اندک مردم کتاب را با تخفیف خاص بخرند چرا باید به کتابفروشی بیایند و از ما خرید بکنند. اگر نمایشگاه کتاب راه چاره است پس چرا فروش کتاب هر روز سیر نزولی طی می‌کند.

و اما کتابفروشان تهرانی، هزینه بازاری کتابفروشان شهرستان را ندارند و انتخاب بهتری می‌توانند انجام دهند. در هر صورت وضع بهتری نسبت به ما ندارند. تأسف دیگر اینکه در این چند ساله سه کتابفروش در این شهر مغازه خود را فروخته‌اند و دو کتابفروش دیگر در حال فروش مغازه هستند. دولت اگر کمکی به کتابفروشان شهرستان‌ها در شهرستان نکند تا چند سال دیگر، شاید کسی را در شهرستان برای ادامه این کار پیدا نکنید. باید بخاطر ترویج فرهنگ، مالیات از صنف کتابفروشان حذف

پوشش‌ها

۱- در شهر شما با کتاب چگونه برخورد می‌شود؟ آیا استقبال از کتاب مطلوب و رضایت بخش هست؟

۲- چه کتابهایی بازار فروش خوبی دارند؟

۳- تفاوت کتابفروش شهرستانی و تهرانی در چیست؟ مشکلات شما در این رابطه کدامند؟

۴- نظر شما راجع به نمایشگاه‌های کتاب چیست؟

۵- چه پیشنهاداتی برای برطرف کردن نارسائیهای موجود دارید؟ و فکر می‌کنید برای اشاعه امر کتابخوانی چه کارهایی باید انجام گیرد؟

شود. خرید کتاب برای کتابخانه‌های شهرستان انجام شود. معرفی کتاب در روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون بیشتر شود و قیمت کتاب را ناشران با کمک دولت پایین بیاورند (چون تخفیف کاذب کتاب در نمایشگاه‌ها برای مدت کوتاه چاره ساز نیست قیمت کتاب باید پایین بیاید) باید حرفهای کتابفروشان و مشکلات آن‌ها شنیده و بررسی و برطرف شود.

و سخن آخر اینکه با این سرفزلی مغازه می‌توانستیم شغل پُر درآمدی داشته باشیم که حداقل هر سال بخاطر اجاره خانه دریدر نمی‌شدیم. ای کاش عشق به کتاب نمی‌داشتیم.

سرور پدر کوهی

(مدیر کتابفروشی پدر)

باید بگویم متأسفانه در شهرستان رشت در حد بسیار ناچیزی کتاب می‌خوانند (کمتر از ۱٪) منظورم کتاب غیر درسی است که علل آن در موارد زیر خلاصه می‌شود:

اول: نبودن فرهنگ کتاب خواندن در خانواده.
دوم: از طریق رسانه‌های گروهی برای مطالعه تبلیغ نمی‌شود.

سوم: بالا بودن بهای کتاب هم بی‌تأثیر نیست. در رشت به ترتیب کتابهای کودکان، درسی و دانشگاهی، سیاسی و اجتماعی معاصر، روانشناسی، رمان خوب، تاریخ، دیوان اشعار، علمی و فنی، تخصصی و تحقیقی از بازار فروش پتزی برخوردارند.

کتابهای ما کلاً از تهران تهیه می‌شود و در مورد نحوه توزیع کتاب از تهران باید بگویم بسیار بدعمل می‌شود انتظار این است که ناشرین محترم و مؤسسات بخش کتاب افرادی مسئول، متعهد، صفت، قابل اعتماد باشند تا گفته نماند که به‌مغضای دارای چنین صفاتی هستند.

مشکلات و تفاوت‌های کتابفروشی شهرستانی و تهرانی فراوان است:

اول اینکه: در تهران فروش کتاب (یا بعلا زیاد جمعیت و یا بالا بودن سطح فرهنگ) بیشتر است.

دوم: میتوان همان روز اول کتابهای منتشره را عرضه نمود. سوم: مستقیماً با ناشر در رابطه بود و لازم نیست حتماً مقدار زیادی کتاب تهیه نمود تا در کارتن حمل و ارسال گردد.

چهارم: با درصد بیشتری تخفیف می‌توان کتاب تهیه نمود. پنجم: کتابهایی که نقص چاپ دارند سریعاً تمویض و به مشتری تحویل می‌شود.

ششم: مشکل حمل و نقل و کرایه از گاراژ تا فروشگاه که روز بروز بیشتر می‌شود و در اثر بی‌میلانی کارتن‌ها پاره و کتابها شکسته و گاهی در موقع حمل و نقل در زیر باران خیس بدست ما میرسد و موجب مشکلات فراوان می‌شود.

کلاً برای اشاعه کتابخوانی و علاقمندی مردم به کتاب، تلویزیون و رادیو میتوانند نقشی بس ارزنده داشته باشند. معلمین و دبیران از شاگردان بخواهند کتابی را نقد نمایند (این روش در کشورهای پیشرفته انجام میشود) بهای کتاب باید فراخور حال فشر کم درآمد جامعه باشد.

کتابفروشی پدر کوهی

کتابفروشی پدر کوهی

کتابفروشی پدر کوهی

کتابفروشی پدر کوهی

کتابفروشی پدر کوهی

کتابفروشی پدر کوهی

کتابفروشی پدر کوهی

کتابفروشی پدر کوهی

کتابفروشی پدر کوهی

کتابفروشی پدر کوهی

کتابفروشی پدر کوهی

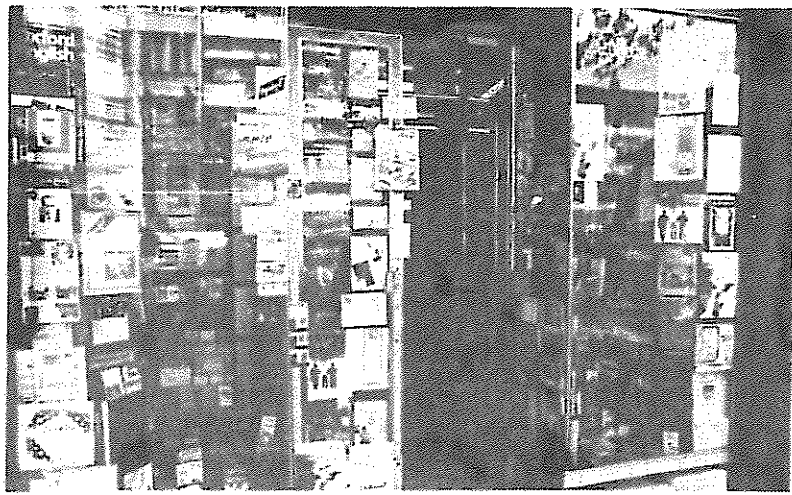
کتابفروشی پدر کوهی

کتابفروشی پدر کوهی

کتابفروشی پدر کوهی

کتابفروشی پدر کوهی

کتابفروشی پدر کوهی



پشت ویرین کتابفروشی نصرت

شغل‌های دوم و سومی دست و پا کنند برای تأمین هزینه‌های غیره و کتاب حسب‌المعمول.

در این سالها گویا برای برطرف کردن نارسایی‌ها پیشنهادهای زیادی رسیده. گمان می‌رود دست‌اندرکاران اگر از همه بیشتر ندانند کمتر هم نمی‌دانند که چه باید کرد. خلاصه کلام یک کتاب برای چاپ شدن نیاز به مصالحي دارد روی جزء جزء آن باید تأمل کرد. حتی اگر صلاح باشد به حساب هزینه ملی ضرر کنیم باید کتاب چاپ کنیم. کتاب نزد مردمان کشورهای پیشرفته کمتر از خوراک نیست. باید کتاب چاپ کنیم با کاغذ، جلد و قطع مناسب با بهای ارزان و تعداد فراوان.

اگر تعدادی کتاب از کشور خارج می‌شود نگران نشویم. مقابله با تهاجم فرهنگی غرب را در پیش داریم با پشتوانه‌ای از فرهنگ غنی و ناب و کلی حرف حساب. چه بهتر از طریق مطبوعات و کتاب. هم برای خودسازی و دفاع هم برای مقابله با تهاجم. اما درست در این سروصدا و تحت حمایت از کتاب و کتابخوان گرانی غیرمعتاد کاغذ چرا؟!!

آیا تصور نمی‌کنید قبل از آنکه کتاب دست مردم بدیم باید به آنها آرامش بدیم به ویژه پس از تحولات و تغییرات بنیادی و جنگ در سالهای اخیر. افراد یک جامعه نیاز به آرامش دارند به مانند اعضای یک خانواده. آیا غرض از کتابخوانی و مطالعه بالا بردن سطح فرهنگ و آگاهی مردم نیست؟ و احترام گذاردن به بافته‌های تازه در جهت ایجاد روابطی بهتر و منظم‌تر؟ اگر چنین است آیا بهتر نیست به‌همراه کتاب آرامش هم به آنها بدیم، به ندانسته‌هایشان بی‌حرمتی نکنیم و به دانسته‌هایشان احترام بگذاریم. وقتی کسی با مشکلات آن‌چنانی روبرو در جدال نیست در مجامع و محافل و ادارات غریبه به حساب نمی‌آید، عالم را در هر لباسی، عالم و عامی را در هر هیئتی عامی می‌بیند آنوقت در هر جا از هر فرصتی استفاده می‌کند؛ در خانه، در اتوبوس، قطار، کنار دریا، هر جا حتی در دستشویی کتاب می‌خواند، چون حواسش متمرکز است. چون تأمین شغلی و تأمین آینده دارد. ما امروزه با مشکل ازدیاد جمعیت روبه‌رو هستیم. آن هم جمعیت جوان، اکثریت (۶۰ تا ۷۰ درصد) زیر ۱۸ سال چنین جامعه جوانی خوراک می‌خواهد. دارو، کلاس، معلم، کتاب، کار، مسکن و رفاه نسبی و تأمین آینده (دوران بیری و از کارافتادگی).

باید اندیشه کرد تا مشکلاتی که گذرا بر شمریم مقابل چشمان آحاد جامعه صفت نبیند. آنوقت آمار مطالعه بالا می‌رود، می‌شود ۳۰۰ ساعت ۴۰۰ ساعت مطالعه به‌طور سرانه به مانند ساکنان همان کشورهای که به‌راحتی با تولیدات انبوه‌شان ملتهای دیگر را زیر سلطه می‌برند... خوشبختانه ملت ما هوشیار است. اگر به دلایلی مطالعه مجله و کتاب اندک است اما خوب می‌فهمد.

آرزو می‌کنم یک روزی آمارهای ما هم بالا برود و کتاب و مطبوعات جایگاه حقیقی خود را در جامعه پیدا کنند.

رضا حیات‌بخش

(مدیر کتابفروشی و انتشارات هدایت)

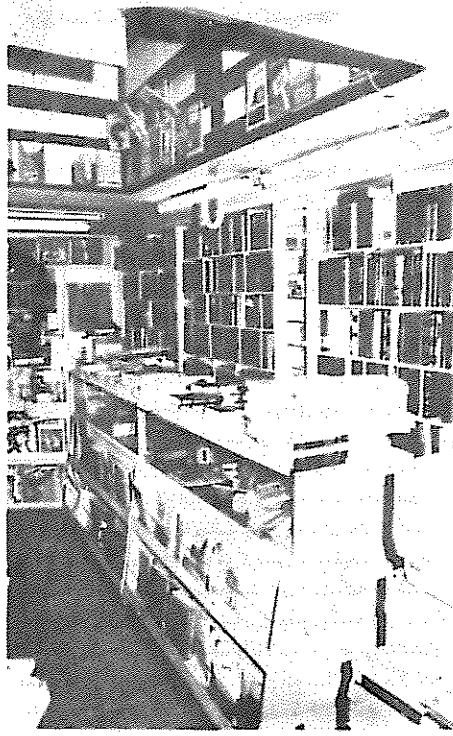
مشخصاً باید گفت که از کتابهای عمومی استقبال به عمل نمی‌آید زیرا هزینه خرید کتاب برای طبقه کتابخوان به‌فشر ادغام شده متوسط و کم درآمد که درصد بسیار قابل توجهی از جمعیت کشور ما را تشکیل می‌دهد متأسفانه سنگین و غیرقابل تحمل است. اگرچه روند افزایش قیمت و گرانی دیگر کالاها نسبت به کتاب، در سال‌های اخیر سرعت بیشتری داشته اما دهان باز گرانی سهمیه ناچیز خرید کتاب نزد طبقه کتابخوان را هم بلهیده. این پدیده برای جامعه جوان ما تأسف آور است حتی برای اندک علاقمندان به مطالعه که گویی با علاقه ولی با حسرت فقط به کتابها و قیمت‌ها خیره می‌شوند.

آنچه به روشنی مشخص است نسبت به جمعیت، مراجعات بسیار کم است بنا به روایت آمارتعداد (تراژ) کتابها در مقایسه با مشاغل دیگر در شهر تعداد کتابفروشی‌ها خیلی کمتر و همین تعداد کتابفروشی‌ها در یک بررسی دقیق برای ماندن به گمانی نصف‌شان هم زیاد!

مشکلات کتابفروشان شهرستانی زیاد است مثلاً روش بخش و حمل سراسری کتابهای منتشره ناشران بسیار ضعیف است مراکز و مؤسساتی که در برگزیده تمامی آثار مؤلفان و ناشران ریز و درشت و پاسخ‌گوی تمامی نیازهای کتابفروشی‌های مملکت باشد ایجاد نشده است. گاهی ممکن است آدمی برای تهیه کتابی یا کوبنهایی به‌عنوان پیش فروش (کتابهایی که نخوانده دست به دست و تبدیلی به کالای تجارتی می‌شود و بحسبت تزیین سر طاقچه‌ها و...) ناچار سر از میدان آفریقا یا برادان آسیا در همین تهران خودمان بیرون بیاورد. تعجب نکنید این دم از معجزات بعضی مدیران جدید روزگار ماست در بخش کتاب، در مجموع به لحاظ تمرکز کار چاپ، تهیه کتاب برای کتابفروشی‌های تهران آسان‌تر صورت می‌گیرد ملاقات (ویزیت) و معرفی کتابی تازه توسط بخش‌ها، آنها را در جریان کتابهای روز قرار می‌دهد. برای شهرستانی‌ها، آشنایی با کتابهای تازه همواره با مشکلاتی همراه است.

میرسیم به مسئله نمایشگاههای کتاب. بدون شک تشکیل نمایشگاههای کتاب از اقدامات بسیار مؤثر سالهای اخیر در جهت معرفی کتاب به‌شمار می‌آید. امید است با اتخاذ سیاستهای درست فقط نام برای نمایشگاهها باقی نماند و بینندگان در حد تماشا به کتاب نزدیک نشوند تا به خواست خدا آمار نیم ساعت و یک ساعت مطالعه برای هر ایرانی در سال به زودی دگرگون شود.

اما در آستانه تشکیل ششمین نمایشگاه حدود ۲۵ درصد (و این روزها ۷۲/۷/۱۰ صد در صد) بر قیمت کاغذ داخلی افزوده شد. خواننده گرامی می‌تواند بقیه داستان این کتاب! را در آینده نخریده بخواند و خیل خوانندگان، مؤلفان و ناشران و کتابفروشان به امید سوسید (این سکه رایج زمانه) امیدوار! و



مشریان ما چند گروه اند. الف: دانشجویانی که به ضرورت کتاب می‌خرند. ب: برخی برای تزئین منزل و تظاهر، به خرید کتاب روی می‌آورند که هدفشان داشتن کتابخانه‌ای لوکس و تظاهر به آن است اینها کسانی هستند که پول دارند ولی اهل مطالعه نیستند و دنبال کتابهای لوکس و شکیل اند و کتابهایی را انتخاب می‌کنند که با دکور خانه‌شان همخوانی داشته باشد. این دسته تعدادشان معدود است. ج: دسته سوم کتابخوان‌های واقعی هستند که مشکل از دانش‌آموزان، دانشجویان و فرهنگیان می‌باشند که با همه اشتیاق تهی دستان رفته در بازارنده با این حساب از کتاب استقبال مطلوبی نمی‌شود، و علت این امر گرانی روز افزون کتابهاست که متأسفانه روز بروز قدرت خرید را از آنها می‌گیرد. بارها پیش آمده است که مشتری کتاب بسته‌بندی شده را بخاطر گرانی آن نخریده است.

زآب خرد ماهی خرد خیزد، تهران با کانون‌های ریز و درشتی تغذیه خوبی برای کتابفروشی‌هاست، علاوه بر این کتابفروشی‌های شهرستان نیز از مرکز تغذیه می‌شوند. مشکل عمده ما که مرکز فروش کتابهای دانشگاهی هستیم اولاً از رده خارج شدن این دست کتابهاست در نانی سود بانکی (۲۴ الی ۲۷ درصد) هیچگونه هماهنگی با سود کتابها (۱۰ الی ۲۰ درصد) ندارد. گذشته از اینها برخی از دانشکده‌های گیلان مستقیم از تهران کتاب می‌خرند و بین دانشجویان توزیع می‌نمایند و در بعضی موارد دیده شده است که اسنادی کتابی را ترجمه یا گردآوری کرده و بچاپ رسانده و شخصاً به توزیع آن مبادرت ورزیده است. مشکل اساسی که اخیراً با آن مواجه هستیم از دست دادن قدرت خرید ماست بطور مثال: اگر حجمی از کتابهایمان را به مبلغ پنجاه هزار تومان بنروشیم برای خرید همان مقدار کتاب باید پرداخت دو برابر آن مبلغ تن در دهیم.

بعد سودجویی و جنبه تجاری کار کتاب را در نمایشگاه کتاب نیز می‌بینیم، آخرین نمایشگاه کتابی که در پاییز سال گذشته در دانشکده علوم پایه برگزار شد از استقبال خوبی برخوردار نبود. مسؤولان نمایشگاه کتاب به‌افشناسی پس‌لن» را بسبب سه هزار ریال فروخته‌اند حال آنکه همین کتاب با همان چاپ بسبب دوهزار و شصت ریال در بازار آزاد بفروش می‌رود. سؤال اینست که: هدف از برگزاری نمایشگاه کتاب چیست؟ فروش کتابهای به اصطلاح ته‌نیاری؟! یا عرضه کردن کتابهای روز بانحیف مناسب برای نونهالان و علاقه‌مندان به کتاب و مطالعه و اعتلای فرهنگ جامعه؟

متأسفانه تحصیلکرده‌های دانشگاهی و دست‌اندرکاران فرهنگی ما در این زمینه قدمی و درمی نگذاشته‌اند.

واضح است که ساختن و پرداختن در هر امری نیاز به سرمایه‌گذاری دارد، داشتن جامعه‌ای متعالی و پیشرفته و فرهنگی آسان و ارزان بدست نمی‌آید، باید در همه زمینه‌های فرهنگی از وقت و مال و اندیشه مایه بگذاریم. مادامیکه در کتاب و کتابخوانی به همین پاشنه می‌چرخد و کسی برایش دل نمی‌سوزاند و هدف اصلی کسب درآمد بیشتر است هر اقدامی البرز به کلنگ برگرفتن است و محیط به کفچه پیمودن و آنچه در این مسیر بار همه نابسامانها را بدوش می‌کشد و پشتش کمانی می‌گردد، کتابفروشی است و کتابخوان. اگر قیمت کتابها به همین منوال اندیشه سنبال داشته باشد تنها راهی که برای رشد کتابخوانی و تنویر اهل مطالعه باقی می‌ماند عرضه کردن رایگان کتابها، یا به اجاره گذاشتن آنها به علاقه‌مندان آست و دیگر اینکه کتابخانه‌های عمومی را توسعه دهیم و برایش دل بسوزانیم و مایه بگذاریم.

احمد سوار رخس

(مدیر کتابفروشی صفوت)

ممکن است برخورد با کتاب در اینجا در مقایسه با بیشتر شهرهای کشور و دیگر شهرهای استان گیلان، از وضعیت بهتری برخوردار باشد، لیکن هنوز تا حد مطلوب و ایده‌آل فاصله دارد. علل آن را باید در عدم ترویج فرهنگ مطالعه، خاصه در نزد نسل

شهرابی:

● عادت به کتابخوانی دارد فراموش می‌شود آیا خواندن کتاب هم گران است؟ در حالی که هر کس که مایل باشد کتابی بخواند می‌تواند آن را از دوست، همسایه، فامیل، کتابخانه و ... تهیه نماید.

● در گذشته بخاطر فرهنگ کتابخوانی و اینکه این شغل، شغلی پُر درآمد به حساب نمی‌آمد از مالیات معاف بود حالا شهرداری محترم عوارض شغلی را هم افزوده است.

● باید بخاطر ترویج فرهنگ، مالیات از صنف کتابفروشان حذف شود.

در این چند ساله سه کتابفروش در این شهر مغازه خود را فروخته‌اند و دو کتابفروش دیگر در حال فروش مغازه کتابفروشی‌اند.

● با این سرفقلی مغازه می‌توانستیم شغل پُر درآمدی داشته باشیم که حداقل هر سال بخاطر اجاره خانه در بردر نمی‌شدیم.

حیات بخش:

■ هزینه خرید کتاب برای طبقه کتابخوان (قشر ادغام شده متوسط و کم درآمد) سنگین و غیرقابل تحمل است

■ این پدیده [گرانی کتاب] برای جامعه جوان ما تاسف‌آور است حتی برای اندک علاقه‌مندان به مطالعه که گویی با علاقه ولی با حسرت فقط به کتابها و قیمت‌ها خیره می‌شوند.

■ حتی اگر صلاح باشد به حساب هزینه ملی ضرر کنیم باید کتاب چاپ کنیم. کتاب نزد مردمان پیشرفته دنیا کمتر از خوراک نیست

■ درست در این سرو صدا و تحت حمایت از کتاب و کتابخوان گرانی غیر معقول کاغذ چرا؟

حسین زاده:

■ بارها پیش آمده است که مشتری کتاب بسته‌بندی شده را بخاطر گرانی آن نخریده است.

■ سود بانکی ۲۴ الی ۲۷ درصد هیچگونه هماهنگی با سود کتابها ۱۰ تا ۲۰ درصد ندارد.

■ داشتن جامعه‌ای متعالی و پیشرفته و فرهنگی، آسان و ارزان بدست نمی‌آید ... مادامیکه در کتاب و کتابخوانی بر همین پاشنه می‌چرخد و کسی برایش دل نمی‌سوزاند و هدف اصلی کسب درآمد بیشتر است هر اقدامی البرز به کلنگ برگرفتن است و محیط به کفچه پیمودن و آنچه در این مسیر بار همه نابسامانها را بدوش می‌کشد و پشتش کمانی می‌گردد، کتابفروشی است و کتابخوان

سوار رخس:

● اکثر کسانی که از استطاعت مالی خوبی برخوردارند، میلی به خرید و مطالعه کتاب ندارند

● کتابهای گیلانشناسی در این سه - چهار سال اخیر، مورد استقبال قشر کتابخوان گیلان قرار گرفته است

● کتاب، نشر آن، و اصولاً مقوله کتابخوانی و مطالعه، از آن دسته امور فرهنگی است که باید حمایت مستقیم و غیر مستقیم دولت، شامل حال آن شود.

فهرست مطالب سال اول گیلوها

بطور جداگانه در ۲۴ صفحه

با نمایه‌های موضوعی و الفبایی نام مؤلفان بزودی منتشر می‌شود

نام کلیه همکاران گیلوها که در طول سال گذشته با مجله همکاری داشته‌اند همراه عنوان آثارشان در این فهرست چاپ شده است. "فهرست مطالب سال اول گیلوها" بهترین وسیله برای دستیابی آسان به مطالب متنوع و فراوان آن است. (این فهرست به محض انتشار بطور رایگان برای مشترکین ارسال می‌شود.)

خواننده عزیز

اگر گیلوها را می‌پسندید و با آن همراه هستید به هر طریق ممکن که می‌توانید آن را حمایت کنید.

چگونگی تهیه شماره‌های گذشته

گیلوهوا

با انتشار هر شماره تازه، گیلوهوا عده جدیدی خواننده پیدا می‌کند که به داشتن شماره‌های قبلی اظهار تمایل می‌کنند. کفایت معادل مبلغ ۶۰۰ ریال تمبر باطل نشده در ازای هر شماره، به نشانی گیلوهوا پست شود. شماره‌های مورد نظر بلافاصله برایشان ارسال خواهد شد.

دوره کامل و صحافی شده مجله

گیلوهوا (سال اول)

با جلد لوکس و زرکوب

در دفتر مجله موجود است

علاقه‌مندان شهرستانی که مایل به دریافت آن از طریق پست می‌باشند می‌توانند مبلغ ۸۵۰۰ ریال به حساب جاری ۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت بنام مجله گیلوهوا واریز کرده، فیش بانکی را همراه تقاضا و نشانی دقیق به آدرس مجله ارسال نمایند. دوره صحافی شده گیلوهوا در اسرع وقت با پست سفارشی برایشان ارسال خواهد شد.

کتاب جدید و سودمند داشته باشد، تأسیس کتابخانه‌های عمومی بیشتر در سطح شهرها و روستاها، به شرط آنکه، به شکل سالن مطالعه برای فراگیری دروس امتحانی درنیاید کمکی است به مشکل کتاب. و همچنین باید از طرح خوب شهرداری تهران در ایجاد کیوسکهای فروش کتاب در پارکها تحت عنوان "گلستان کتاب" نام برد که، حتی بعضی از آنها جنبه تخصصی داشته، و فقط به ارائه همان نوع کتاب می‌پردازد و عوامل بسیار دیگری که مسلماً ذکر همه آنها در این مختصر نمی‌گنجد.



فریدون طاهری

(مدیر کتابفروشی و انتشارات طاهری)

در شهر ما کتاب و کتابخوانی به عنوان یک ضرورت فرهنگی حتی در میان قشر تحصیلکرده در نظر گرفته نشده است و بطور ساده باید بگویم از کتاب و کتابخوانی عمده‌نا بعنوان ابزاری برای گذراندن مقاطع تحصیلی حتی در مراحل دانشگاهی استفاده می‌گردد و چنانچه از آن بگذریم بسیار معدودند افرادی که کتاب را صرفاً برای افزایش رشد و آگاهی و یا علاقه‌مندی می‌خوانند بدهی است بالا بودن قیمت کتاب نیز در مورد این کم توجهی بی‌تأثیر نمی‌تواند باشد.

ما در گذشته غالب کتب مورد نیاز خود را مستقیماً از ناشران تهران تهیه می‌کردیم که طی چند سال اخیر با ایجاد و توسعه مراکز پخش کتاب غالباً از طریق این مراکز اقدام به تهیه کتاب می‌نماییم. پیشنهاد می‌کنم جهت ارائه و توزیع بهتر کتاب، ناشرین تهران کتابهای خود را در اختیار مراکز پخش گذارده و از طرفی مراکز پخش درآمدها را گردیده تا تهیه کتابهای مختلف از مراکز پخش، محدود، بهتر و سهل‌تر انجام شود.

تفاوت‌هایی که میان کتابفروشی تهرانی و شهرستانی هست اولین تفاوت در میزان فروش کتاب است که فروش شهرستان بهیچ وجه قابل مقایسه با فروش تهران نیست و این خود به دلیل تعداد مراکز فرهنگی و آموزشی و جمعیت بیشتر و در کنارش کثرت قشر کتابخوان می‌باشد. مشکل عمده ما در کار کتاب علاوه بر متقاضیان نسبتاً اندک، تخفیف کم تعدادی از کتابهای پرفروش می‌باشد.

چنانچه می‌خواهیم علاقه به کتابخوانی بیشتر شود و علاقه‌مندان کتاب هر چه بیشتر و سهل‌تر بتوانند کتاب مورد نیاز خود را تهیه نمایند بهتر است وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در زمینه چاپ، تهیه کاغذ، مقوا، فیلم و زینک تمهیدات بیشتری در اختیار بخش خصوصی قرار دهد و از جمله سوسید برای کاغذ.

بهترین راه برای ترویج امر کتابخوانی اینست که:

- ۱- عرضه کتاب به قیمت مناسب باشد.
- ۲- برگزاری مستمر و پربار نمایشگاه‌های کتاب ادامه یابد.
- ۳- تأسیس و گسترش کتابخانه‌های عمومی و تشویق کتاب و کتابخوانی از طریق رسانه‌های همگانی افزایش یابد.

جوان، گرانی قیمت کتاب و سایر گرفتاریهای روزانه ناشی از تورم اقتصادی موجود که، موجب شده تا وقت فراغت اکثر مردم به شغل‌های دوم و سوم اختصاص یابد دانست. واضح است که با چنین وضعیتی، نه توانی برای مطالعه، و نه رغبتی برای گشودن لای کتاب، برجا می‌ماند.

شق دیگری نیز به چشم می‌خورد، بدین نحو که، اکثر کسانی که از استطاعت مالی خوبی برخوردارند، میلی به خرید و مطالعه کتاب ندارند، و اصولاً با این مقوله بیگانه‌اند، و آنهایی که اشتیاق به این امر دارند، از کباب فقط به بوی آن قناعت می‌کنند، در حقیقت فقط نظاره گر عناوین و طرحهای روی جلد، از پشت ویرین کتابفروشیها هستند.

از میان کتابها، کتابهای درسی و دانشگاهی به دلیل نیازی که دانش‌آموزان و دانشجویان به آنها دارند، در مرحله بعد کتابهای کودکان، سپس کتب ادبی، و خوشحالم که در اینجا یادای از کتابهای گیلان‌شناسی کنم، که در این سه چهار سال اخیر، مورد استقبال قشر کتابخوان گیلانی واقع شده است، بازار فروش بهتری دارند. نحوه توزیع کتاب ناشرین تهران، بسته به سابقه و نحوه قرار داد آنها با کتابفروشیهای شهر ما متفاوت است، معمولاً به صورت ارسال تقاضا (تلفنی یا کتبی) و ارسال کتب توسط آنهاست. معامله نیز، ممکن است به صورت نقدی یا مدت‌دار (پرداخت به وسیله حواله بانکی یا برات) انجام شود. خود ناشرین هم، اکثراً صورت کتب جدید منتشره خود را با چگونگی درصد تخفیف و نحوه اتباع ارسال داشته، و گاهی ممکن است یک یا دو جلد از هر کتاب جدید را، برای مشتریان شهرستانی خود، بفرستند.

در رابطه با ناشرین گیلانی، انتظاری که می‌توان از آنها داشت، برقراری شرایط بهتر، جهت تسهیل در معامله، برای فروش کتبی است که، به چاپ و نشر آن مادرت ورزیده‌اند. ارتباط و اتحاد ناشران و کتابفروشان گیلانی، باید بیش از اینها استحکام یافته، و هر یک به نوعی همدیگر را، باری و تقویت نمایند. در این خصوص، شاید نشتهای مشترک گاه‌بگاه سودمند و مفید افتد.

اتفا تفاوت میان کتابفروشی شهرستانی و تهرانی در میزان استقبال فروش است. به ندرت کتابفروشی تهرانی، در کسب حداقل درآمد، به زحمت خواهد افتاد، مگر آنکه محاسباتی برای خود داشته و انتظاراتی برای وی ایجاد شود که این کار را به صرفه نداند، ولیکن در کار کتابفروشی شهرستانی برای کسب موفقیت، دو عامل بیش از همه مؤثرند که، در نزد اکثر آنها یافت نمی‌شود، یکی «صبر و ایستادگی» و دیگری «گنج قارون». ذکر این نکته نیز، ضروری است که، اصولاً مقایسه این دو با همدیگر، چندان صحیح به نظر نمی‌رسد.

در باره برگزاری نمایشگاه کتاب باید بگویم که، نفس امر، بسیار خوب، ولیکن نحوه اجرای آن دچار اشکال است، خاصه بشکلی که اسامیل برگزار گردید. در نمایشگاه اسامیل، استقبال مردم خوب بود ولیکن، اکثریت دست خالی یا با خرید نهایت یک کتاب، آن هم محض خالی نبودن عریضه، از نمایشگاه بازگشته، و از قیمت سرسام‌آور کتابها کله داشتند. با درآمدهای امروزی، چگونه می‌توان کتابهای ۱۲۰۰۰ ریالی یا ۱۵۰۰۰ ریالی خرید، قیمتهایی که کم‌کم برای ناشرین، حگگ آن در پشت جلد کتابها، به صورت امری پذیرفتنی و متداول درآمده، آیا نمایشگاه فقط برای نمایش کتاب است، یا میدانی برای ناشر و خواننده. اکثر ناشرین، برای آب کردن کتبی که، روی دستشان مانده بود، به جان قیمت‌های قبلی افتاده، و با افزایش ۶۰٪ به نرخهای پیشین، تبلیغ می‌کردند که کتاب در این غره با ۳۰٪ تخفیف عرضه می‌شود. از تبعیض در تخصیص غره‌ها نیز، باید یاد کرد. بهر حال کتاب، نشر آن، و اصولاً مقوله کتابخوانی و مطالعه، از آن دسته امور فرهنگی است که، مدتها باید حمایت مستقیم و غیر مستقیم دولت، شامل حال آن شود.

حمایت دولت از مسئله چاپ کتاب و افزایش امکانات چاپ باید به تناسب قیمت کتاب و درآمد قشر متوسط جامعه بیانجامد، و چاپ کتاب فراوان باشد. ایجاد تنوع در عناوین و افزایش تیراژ، تبلیغات مناسب و ارزان برای آن در نشریات ادواری و صدا و سیما، خاصه با ارائه برنامه‌هایی که اختصاص به معرفی

خون شاعر

ابراهیم رهبر

اینطور گفته‌اند.

«شما باور می‌کنید؟»

«و شما باور می‌کنید؟»

مگر او!

چه کس دیگری ممکن است گوینده‌ی این دو «دو

دانه»ی گیلکی باشد؟

دو دانه‌ی یک

«ترا خوابه آیه خفتن نتانی

در ده دیل داری و گفتن نتانی»

خوابت می‌آید خفتن نتوانی

درد دل داری و گفتن نتوانی

دو دانه‌ی دو

«ماره ماره چرا مرا بزایی

به جای شیر مرا کاش زهر بدایی»

مادر مادر چرا مرا زاییده بودی

به جای شیر کاش زهرم داده بودی

در «گمبو» می‌زیست، کمی سرد سیر بود. آنطور

که او خوش داشت، کشتکار بود و پیشه‌اش شعر، آنقدر

از کار آسودگی داشت که دلش را در شعرش بگذارد.

دنباله‌ی سرگذشتش را گیله مردی برای امیر دوباج

(کدام امیر دوباج؟) گفته است.

امیر دوباج (کدام امیر دوباج؟) از تختگاه با

همراهان و چاکر و نوکر آهنگ شکار کرد. در کوه به

گیله مردی دور مانده و گوشه گیر برخورد که حرفهای

شگفتی می‌زد.

سفر «آشگاه» می‌رفتم. به گمبو رسیدم. گمان

نمی‌کردم به چشم خود می‌بینم. گمکرده‌ی بیست سال

پیشم همراه شش گاو دیگر در محوطه‌ی درندشتی

می‌چرید. دور پسرچین کوتاهی بود؛ و دری از

شاخه‌های درخت که به درون باز می‌شد و کومه‌ای

تک افتاده. از صاحبش چگونگی را سراغ گرفتم.

گفت: «گاو توست. نه تنها یکی، بلکه هر هفت تا.

زایج بود و سالی یک گوساله آورده.»

و هر هفت گاو را به من داد.

گفتم: «مزدت؟ رنج نگاهداری؟»

گفت: «آرزویی ندارم. تنها کسی باشد، بسیرم.

دفنم کند، نمی‌خواهم لاشه‌ام آزاری برساند.»

و گفت: «هر کس به خاکم بسپارد، بهشت

می‌رود.»

از رفتن به مزار آشگاه چشم پوشیدم. و با گاوها

به خانمان برگشتم.

گاهان به گمبو سر می‌زدم. نامادریش با او زندگی

می‌کرد. زبان و کرداری گزنده داشت. می‌خواست از

میدان ببه درو به فرمان و در بندش کند. مرغ برشته در

تابه را به پرواز درمی‌آورد: «همه‌ی دنیا می‌خواهی

مال خودت باش! هرگز قدم خیری برای دیگری

برداشته‌ای؟»

او لال می‌ماند و به حیرت نگاهش می‌کرد.

و اگر به نهالی دل می‌بست، نامادری آن را

می‌شکست و او می‌نمود کار باد است. رام که هیچ نه.

از زندگی بیزار می‌شد. می‌گفت:

آدرا واکونی باد آیه

او در واکونی باد آیه

هوانه بیداد آیه

این در را باز می‌کنی باد می‌آید

آن در را باز می‌کنی باد می‌آید

هوانه بیداد می‌آید

شاعر بود و من نمی‌دانستم

یک «چهاردانه» که خیلی دوست داشت و

می‌خواند. تا آنجا که یاد دارم یا شاهد کم و زیاد و پس

و پیشش کرده باشم. آخر خودم هم بعد از او خیال

می‌کنم شاعر شده‌ام.

ابتا دارم درم گمبو کی گم بو

می‌دم روبار می‌پوشت کو

تابستانه همه می‌سایه نشن

ویریشن زمستان هنوز ناما بو

درختی هستم در گمبو که گم بود

دمم رودخانه پشتم کوه

تابستان همه در سایه‌ام می‌نشستند

برخواستند زمستان هنوز نیامده بود

و می‌گفت: «نی مانده‌ام و سرما که با هم جوریم و

دیگر

وای وای وای.»

یکی از این گاهان دیدم گیلگه‌اش دریده.

زخمی دهن باز کرده بود و خون می‌ریخت. هیچ

نمی‌گفت. پایش گیر کرده و سرش به خوسنگ خورده

بود؟ نامادری با دشنه، در خواب یا بیداری ضربه زده

بود؟ تا زنده بود از آن خون می‌آمد.

وقتی مرد باز خون تمامی نداشت. از کفش روی

گیلگه‌اش خون نشت می‌کرد.

امیر دوباج (کدام امیر دوباج؟) گفت گور را نشان

دهد.

اینطور گفته‌اند و اینطور دنبال گرفته‌اند.

به آن جایگاه که رسیدند، رسین شکافت. شاعر

آرمیده بود. در گیلگه‌اش خون تازه از روی کس

قطره قطره می‌تراوید.

امیر دوباج (کدام امیر دوباج؟) گفت پارچه

بیاورند. هر چه کردند که خون بیارند و بسندد،

نتوانستند.

گیله مسرد گفت: «تا روز پنجاه هزار سال

می‌جوشد.»

اینطور گفته‌اند و اینطور به پایان برده‌اند.

همه می‌پندارند ستاره‌ی شاعر در آسانیا

می‌درخشد. ستاره‌ی او در گیلگه‌اش بود.

کدام امیر دوباج بود؟ پس از دیدن ستاره‌ی

گیلگه‌اش شاعر چه کرد؟ شکار را بسنه گذاشت و گفت

بس است. و از فردا فرمانروایش دیگرگون و به داد

شد»

گمبو کجاست؟ کی از گوری که سینه می‌کشاید

نشان دارد و گیلگه‌اش خواب را دیده و باور می‌کند؟

«شما باور می‌کنید؟»

«بله. آن زمان زندگی ساده بود و نیاز کس تر

آدمی روی هم رفته آزادتر. درستکاری هم آسان تر

بود.»

«و شما باور می‌کنید؟»

«معلوم است که نه. حرف بیکاره‌ها! مگر این که

ساده باشم. امروز هر کس آزاد است و می‌تواند

با کوشش به هدف برسد. فقط باید زیرک بود و نیازها

را دانست و دوید جا نماند.»

«آقا، دیگر حرف باور یا ناباوری نیست. شما نوار

ویدئویی فیلم خون شاعر را دارید؟»

«نامش را نشنیده‌ام.»

چه برشی؟ گمان نمی‌کنم به کشور ما آمده

باشند. فیلمی است که یک فرانسوی ساخته؛ از

رویدادهای ناواقف. البته ربطی به خون این شاعر ندارد.

تهران ۲۲/۵/۲۶

از همین نویسنده:

سوگواران

(مجموعه داستان)

فرهنگ عامه

ضرب المثلها

مردم شمال ایران

بُزکِ بسته نوین، سَرِ هادِن و رقصِ بوین

(= بز کوچک را که بسته است نگاه نکن، رهایش کن و رقصاش را ببین
نظیر: به خردگی منگر دانه سپندانرا (ناصر خسرو) یا: فلفل نبین چه...

شالُ تَشی ش و چه رِ گون، تِ مخملی پشتِ قریون

(= جوجه تینی به بچه خود میگوید قریان پشت مخملیات بروم)
نظیر: در دل غافل نیابی سوز عشق از بهر آنک - کس نیابد چشمه آب حیات
از سراب (عبدالراسع جبلی)

جا داشتم جانشین، گِرزه بوما شب نشین

(= جای نشستن داشتم، موش آمد سر جایم نشست)
منظور: شخص محترمی که از جایش بلند شود و شخص ابله‌ی جای او بنشیند.
عزیز عیسی پور - تنکابن

حاجی، حاجه، کُتو بده، مکّه - گِبره کُتو بده، تپه.

(= حاجی حاجی را کجا دیده است، در مکّه - " گبر " را کجا دیده است،
در تپه)

" گبر " پرندمای است حلال گوشت که بر روی سینه خالهای سیاه دارد. در
مازندران " توکا " گویند که در زبان فارسی نیز بهمین نام معروف شده است.
تپه علاوه بر معنی اصلی خود، نام یک روستا است.
در مورد کسانی گفته می‌شود که پیوسته خلف وعده می‌کنند یا با ظاهر خوب
افراد را جذب کرده و بعد از کلاهبرداری فرار می‌کنند و امکان دوباره یافتن
آنها نیست.

گَمج، دیگا گونه تی رو چره (چقد) سیاهه!

(= " گمچ " به دیگ یا قابلمه می‌گویند صورت چرا (چقدر) سیاه است)
" گمچ " ظرفی است گلی که در آن خورشت درست کنند.
روایت دیگر: گمچ، تووه گونه تی رو چره (چقد) سیاهه!
در مورد کسانی گفته می‌شود که بد و بدکارند اما بدی را به دیگران نسبت
می‌دهند. خود را خوب و دیگران را نادرست می‌دانند.

محمد شعبانی شکل جیرسویی - لاهیجان

کرک اگه کارگر به، خروس کونه تومان دبو

(= مرغ اگر کارگر بود، شلوار به پای خروس می‌شد)
کنایه به آدمیایی که حرکتی ندارند، بی‌کاره و تنبل هستند.

سیا سال و سفیده آنجیل؟

(= سال سیاه و قحطی و فراوانی انجیر؟)

در مورد چیزی که امکان ندارد، تقاضایی که جایش و موقعش فراهم نیست.
علی پاک سرشت دیلمی - دیلمان

۱ - بی دست و پا بشی یه هوا؟

(= بی‌دست و پا، می‌رود هوا؟)

۲ - شو و روح را کَرِه؟

(= شب و روز در راه است)

۳ - روح کنیز، شو خنم؟

(= روز کنیز است، شب خانم)

۴ - امور کیشه، اور کیشه، وسطش زرد ریشه؟

(= این طرف شمشاد و آن طرف شمشاد بسته است، وسطش ریش زردی
است.)

شهرام آزموده - اسالم تالش

۵ - سبز قبا، سورخ شوی، سیا پولوک؟

(آن چیست که روپوش سبز و پیراهن قرمز و دگمه سیاه دارد؟)

۶ - سورخ خوروسدی باغ دَره، کمر چرا خاک دره؟

(خروس قرمز در باغ است، از کمر به پائین در خاک است؟)

۷ - شاه شوی لشکر مونه

(شاه می‌رود و لشکر می‌ماند؟)

۸ - برین نقش و نگاره، دَرین گریون و زاره؟

دیرون نقش و نگار دارد و درونش در حال گریه و زاری است؟)

علی صفری سرامری - رستم آباد

۹ - جیر شودره خنده کونه، جور همادره گریه کونه

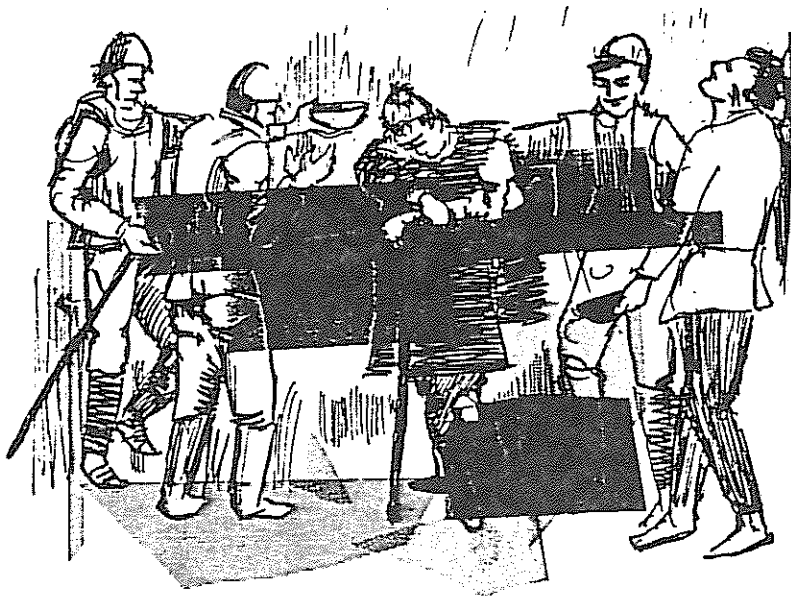
(زمانی که پائین می‌رود خنده می‌کند و زمانی که بالا می‌آید گریه می‌کند)

۱۰ - پیشته برار هسن که هیچ وخت کس بکس نرسن

(بچه تا برادر هستند که هیچ وقت به همدیگر نمی‌رسند)

ناصر بابایی - رودسر

● جواب چیستانها در صفحه ۳۷



کتره گیشه

مراسم سنتی جهت بند آمدن باران

تا یکی دو دهه قبل مراسمی توسط نوجوانان رامسر اجراء می شد که به آن «کتره گیشه» می گفتند و هدف از اجراء آن بند آمدن باران بود. در مرداد و شهریور که زمان برداشت محصول برنج توسط شالیکاران و گیل مردان و موقع دروگندم و جو توسط کوه نشینان و گالش ها می باشد، بارش باران مانعی برای برداشت محصول است و در کمیت و کیفیت آن موثر بوده و به آن آسیب می رساند.

تا چند سال قبل اگر باران چند روز پیاپی تداوم می یافت، اضطراب و نگرانی گندم کاران در بیلاق و برنجکاران در فشلاق بیشتر می شد و کشت و ریزان در دو منطقه جغرافیایی مختلف، در انتظار بند آمدن باران و مساعد شدن هوا بسر می بردند تا نتیجه زحمات چند ماهه خویش را در آغوش کنند. در چنین اوضاع نگران کننده ای، نوجوانان جهت ایجاد با رقه ای امید در دل بزرگترها و همچنین برای شاد کردن آنها مراسم «کتره گیشه» را بر پا می کردند تا خودشان نیز از این راه پول توجیبی لازم را فراهم آورند.

در صبح یا بعد از ظهر یک روز بارانی چند نفر از نوجوانان پسر به ابتکار و تشخیص خودشان یا با اشاره تلویحی بزرگترها، مراسم را اجراء می کردند. حداکثر چهار نفر از بچه ها گردانندگان اصلی بودند و عده زیادی نیز، بعداً بدنبالشان راه می افتادند. گردانندگان نخست در حیاط منزل یکی از افراد تجمع کرده و نقش ها را بر عهده گرفته و وسایل و ابزارهای لازم را تهیه می نمودند. این چهار نفر عبارت بودند از: ۱- کتره گیشه، ۲- خواننده، ۳- دایره زن (دف زن)، ۴- جمع کننده هدایا و کمک ها.

البته گاهی نیز سه نفر با پذیرش مسئولیت بیشتر از عهده انجام این مراسم برمی آمدند. نقش کتره گیشه به کسی واگذار می شد که خجالتی نباشد و درعین حال چابک بوده و سرعت عمل داشته باشد. به این فرد لباس کهنه و مندرسی می پوشانند و حصیر کهنه و

بوسیده ای را باریسمان بر پشت وی می بستند. (اگر حصیر تهیه نمی شد از نم یا رختخواب کهنه استفاده می کردند) و دو یا سه زنگوله کوچک نیز به حصیر می آویختند تا بر اثر حرکت، به صدا در آید.

بچه ها کارشان را از همان اولین خانه شروع کرده و به منزل تمامی اهل محله می رفتند و گاهی (اگر بازارشان گرم می شد) تا محله های مجاور نیز می رفتند. پس از ورود به محوطه هر منزل کتره گیشه در وسط مانده و بقیه بچه ها و همراهان به دورش ایستاده حلقه می زدند، آنگاه خواننده، شعر می خواند و همزمان دایره زن نیز دایره اش را به صدا در می آورد و اگر دایره نداشتند، تکه چوبی را بر قوطی حلبی می کوبیدند. کتره گیشه در وسط حیاط پاها را جفت کرده و بالا و پایین بریده و به دور خودش می چرخید و زنگوله ها به صدا در می آمد و تماشاچیان نیز که همگی از کودکان و نوجوانان محله بودند، همراه با صدای خواننده، کف می زدند:

کتره گیشه هوا بیه

= عروس کفگیری هوا را مساعد کن

ایمرو تبه ، فردا بیه

= اگر امروز نشد، فردا مساعد کن

آی پوسه پوسه پوسه

= های پوسیده، پوسیده ، پوسیده

عروس لحتب پوسه

= لحاف عروس پوسیده

گوک دم پوسه

= دم گاو پوسیده

کولیک شم پوسه

= شم گوساله پوسیده

آیه چینه فوسوسه

= دامنه خانه ما فرو ریخته

آی تاب تاب تاب

= های تابش، تابش، تابش

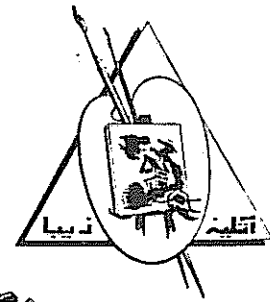
فردا آفتاب بتابیه

= فردا آفتاب بتابد.

پس از اتمام شعر، صاحبخانه هدیه ای که بیشتر شامل پول یا برنج بود به فردی که کمک ها را جمع می کرد می داد و سپس بچه ها به خانه دیگری می رفتند. گفتیم که این مراسم در روز بارانی انجام می شد، بعلاوه در روزهای قبل هم هوا بارانی بوده و زمین در کوجه و حیاط منزل کاملاً گلی بود، لذا وضعیت ظاهری گردانندگان با لباس های خیس و پاها و شلوار گلی خنده آور بود و صاحب خانه نیز با دیدن این وضعیت کمک و هدیه بیشتری می داد. بخصوص خانواده هایی که بر اثر بارش به ستوه آمده بودند و نیاز به هوای مساعد و آفتابی داشتند، از این حرکت بچه ها بیشتر خوششان می آمد و هدیه بهتری می دادند.

اعضای اصلی در پایان مراسم، پول ها را شمرده و با توافق پول و وسایل را بین هم تقسیم می کردند و برای چند روز، نیازی نبود که از والدین پول توجیبی بخواهند. بارها اتفاق افتاده که یک یا دو روز پس از اجراء مراسم، باران چند روزه، بند آمد و هوا مساعد و آفتابی گشت و باور مردم به اینکه اجراء مراسم، کتره گیشه، باران را بند می آورد قوی تر شد، اما رشد و توسعه شهرنشینی و گسترش وسایل ارتباط جمعی در دو دهه اخیر موجب تغییرات فرهنگی در جوامع سنتی و روستایی گردید و در نتیجه این مراسم امید بخش و شادی آور نیز به فراموشی سپرده شد.

رامسر - مرداد ۱۳۷۲



آب + رنگ

نگاهی به زندگی عباس پور ملک آرا هنرمند و نقاش گیلانی



ناتمام رها می‌کند و همه‌اش در فکر خط کشی است! باز روزی تصویری از زرتشت پیام آور را دید، برداشت و آنرا بزرگ کرد. پدرش او را منضلاً کتک زد که چرا بجای آموختن درس به هنر نقاشی دل بسته است، کربلا محمود طه عیش حضور داشت، چون علاقه شدید عباس را به نقاشی دید، دور از چشم برادر بزرگ او را بسیار تشویق کرد و دو قران به عباس جایزه داد، این حرکت هنر دوستانه عمو عمیقاً در روحش تأثیر گذاشت، با دو قران به کتابفروشی اقبال رفت و بسیاری از لوازم و اسباب کار نقاشی از قبیل: کاغذ فیل نشان، مداد کتبه و غیره را اکتفا کرد زیرا عباس تصمیم خودش را گرفته بود ...

* * *

شانزده سال سنتر از عمرش نمی‌گذشت که آتل‌های در خیابان سه انزلی گشود و رسماً به جرگه نقاشان حرفه‌ای درآمد، سورن و حبیب محمندی تازه از روسیه آمده بودند، سورن را با خود همراه کرد و حبیب محمندی در بازارچه سبزه میدان رشت آتلیه باز کرد.

در جنگ دوم جهانی استعمارگر پیر یعنی انگلیس از جنوب و لشکر غاصب روسیه از شمال به ایران حمله کردند. فرمانده هنگ ۴۰ سرهنگ ایران پور به چیره دستی ملک آرا واقف بود، از وی خواست که خدمتی به عهده گیرد، بدین سان به نقاشی تجهیزات جنگی پرداخت و به آگاهی بیشتر سربازان مبتدی دل بست، پس از خدمت مقدس سربازی به تیران رفت و «نگارستان زیبا» را در چهار راه ملک، افتتاح نمود، در آنجا از او استقبالی نشد ولی یأس را به خود راه نداد و با تنگدستی به خلق آثار متعدد همت گماشت.

* * *

پدر و مادر هنرمند نامبرده سالیهای مدیدی بود که در کربلا اقامت داشتند بنا به پیشنهاد بعضی از نقاشان صاحب نام از جمله اساتید مشکین قلم و یحیی نصیری که در بغداد بودند و بنا به اصرار والدین عباس مسلک آرا به عراق رفت و به اتفاق هنرمندان

را زیر نظر داشت، بعد از فراغت از مدرسه یعنی بعد از ظهر وقتی برادران عباس با بچه‌های توی کوچه بازی می‌کردند، عباس را به دور از این شیطنت، باید یا بر ساحل دریا یا کنار مرداب انزلی پیدا می‌نمودند. او همیشه نگه چوبی از درختان که اینجا و آنجا جدا می‌کرد، به همراه داشت تا فلق را با آن عظمتش با خطوطی مبهم بر شن‌ها ترسیم نماید. روزی خانه را خلوت دید، در حالی که برادرانش با همسن و سالان محله به بازی در «شاه کوچک» مشغول بودند عکس بزرگ شده پدرش را، از روی طاقچه برگرفت تا شبیه آنچه را که استاد اصغر نقاش کشیده بود بکشد. پدر سر رسید و او را بسختی تیبیه کرد و به او گفت: هنر، فلاکت می‌آورد!

اما عباس کوچک چیزی در خودش می‌دید که او را به دنبال خویش می‌کشاند.

وقتی دیگر، پنهانی و دور از چشم معلم در کلاس و زیر میز تصویری از دوست خویش کشید که موجب درد سر تازه‌ای شد، مادرش را به دفتر مدرسه خواستند و از او تعهد گرفتند زیرا آموزگار معتقد بود که عباس به درس گوش نمی‌دهد و تکالیفش را



به نیت آنکه، در جامعه روبه رشد کنونی، کارهای خیر و دلسوزانه افراد راه ارج نهمیم و به سهم خویش، ارزش‌های متعالی انسانی را، تشخیص بخشیم، در این مقاله به خلوت پیدا و پنهان یک هنرمند نیکوکار، که به مدت شصت سال قلم و قدم و کرم را بر زمین نهاده است، ره جستیم. ره آورد ماه پیش‌کش به آن دسته از افرادی است که دل به آب و خاک خود داده‌اند شاید این خیزش، انگیزه‌ای برای انسان‌های شریفی باشد که در گذاشتن قدم نخستین مرددند....

* * *

بیست و هفتم ماه مبارک رمضان ۱۳۰۰ شمسی بود به آقا بزرگ^(۱) که روی سفره افطار نشسته بود مژده دادند که فرزند دلنشدش بانو معصومه، صاحب پسری شده‌است، وی در حالی که روزه‌اش را بایک لیوان آب جوش به عادت متعارف می‌شکست، به «میرزا حسن» انعامی بخشید و گفت: فوراً به «شاه کوچک» برو و به داماد آقا غلامرضا پیغام مرا برسان و به ایشان بگو، نام جگر گوشه‌ام را «عباس» بگذار و دست تقدیر چه بازی‌ها که نمی‌کند، زیرا این اسم، یعنی عباس که در فرهنگ مذهبی ما قرابتی تنگاتنگ با «آب» دارد، در زندگی عباس پور ملک آرا نقیض نخست را داشته و دارد، سقایی را می‌گویم و می‌رسم آن جا که چرا سقا!

کربلا حسن‌جان سوسری مردی به غایت خدادوست بود، بهمین دلیل از کمترین فرصت برای تربیت مذهبی و پرورش روحی فرزند زاده‌اش که او را بسیار با ذکاوت و هوشمند می‌دید استفاده می‌کرد، چنانکه عباس خردسال را ترغیب و تشویق نمود تا برخی از آیه‌های قرآن مجید را حفظ کند، عباس چنان در فراگیری کلام خدا پیش رفت که در پنج‌سالگی در مسجد گلشن انزلی اذان می‌گفت!

* * *

هفت ساله که شد او را به مدرسه انوری در بندر انزلی فرستادند. مادر در تحصیل دانش فرزندان بسیار کوشا و سختگیر بود، بهمین دلیل درس و مشق فرزندان

سابق‌الذکر، در خیابان «شارع الرشید» جنب فروشگاه بزرگ بغداد (آروز دیواک) نمایشگاهی دیدنی از تابلوهایی که بوی ایران می‌داد افتتاح کردند، اما ملک آرا بالاخره تاب غربیت را نیاورد و به سال بهرانی ۱۳۳۲ به وطن مألوف بازگشت و مجدداً تا سال ۱۳۴۰ «نگارستان زیبا» را در چهارراه ملک به راه انداخت لیکن فقر همچون گذشته سایه به سایه او بود.

ملک آرا از سال ۴۰ تا ۱۳۴۶ کارگاه نقاشی خویش را در چهارراه نواب نبش خیابان آزادی دایر کرد، فشار مالی همچنان چنگ در گلوئی وی می‌افکند، با اینکه کوشش بیدریغ وی در استمرار کار هنری آینده را روشن نشان می‌داد اما وی مجبور شد برای گذران زندگی و سیر کردن شکم زن و بچه کارهای هنری خود را موقتاً تعطیل کند و از قلم خود بنحوی دیگر کار بکشد. پس در این سالها که با تولد سرمایه‌داری همراه بود و تبلیغات به سبک غرب رشد می‌کرد بالا جبار دست به یک سری کارهای هنری تبلیغاتی زد. شب‌های سرد زمستان را با کمک چراغ دستی و زنبوری بر روی داربست‌ها کار می‌کرد. روی دیوارها نقاشی می‌نمود. روزهای گرم تابستان را بغل اتومبیل‌ها نقش می‌انداخت. چای شهرزاد، روغن نباتی شاه‌پسند، آدامس خروس‌نشان، بی. اف. گودریچ، کاناداری و بسیاری از مارک‌های آشنای تبلیغاتی که از آن زمان مانده یادگار اوست. این کارها اگر چه برایش سود آور بود اما خطرناک هم بود. او که در این ایام بیمار شده بود و هم بر اثر اختلاف خانوادگی، هنوز زندگی آرامی نداشت. ناچار از تهران کوچ کرد و با باری از تجربه و تلاش آتلیه زیبا را روبروی بیمارستان بوعلی در قزوین گشود، با اینهمه شکست او را مقاوم‌تر کرده بود.

در قزوین با همه تلاش مستمر کاری از پیش نبرد، گاه پیش می‌آمد که با آن انگشت هنرمندانه‌اش برای یک وعده غذای معمولی معطل می‌ماند اما هرگز مایوس نگشت و از میدان بدر نشد، پس از دو سال به تهران مراجعت نمود، این بار در بیابانی که اینک شهرک ولی عصر نام دارد (اول جاده ساوه) سکنی گزید، و شد آنچه که آقا بزرگ پیش‌بینی کرده بود.

حسن سلوک و رفتار پسندیده این هنرمند، موجب گردید که بسال ۱۳۵۵ ملک آرا رئیس انجمن آن محل شود، همانجا بنا به توصیه یک انسان مومن دوپست و چهل متر مربع زمین بایر را که چاهی عمیق و «بسته» در آن قرار داشت خرید و دو حلقه چاه نیز بدان افزود. بر اثر تلاشهای شبانه‌روزی وی بیابان مذکور، در عرض ۴-۵ سال آباد گشت و از آنروز استاد ملک آرا عملاً تأمین آب یکصد و بیست‌هزار نفر سکنه شهرک را به عهده گرفت.

* * *

سیک متداول نقاشان، حول و حوش سالهای ۳۰-۱۳۲۰ یعنی زمانی که هنرمند چیره دست ما، دوره جوانی را سپری می‌کرد طبیعت‌گرایی و صورت‌سازی (شبه‌سازی) بود، اگر چه گروهی اعتقاد دارند که عکاسی نیز همان کار را می‌کند که نقاش شبه‌ساز می‌نماید لیکن به تحقیق هیچوقت یک عکاس



بعد اجتماعی یا هنری قلمداد کرد زیرا رشته‌های مذکور بهم گرده خورده است، بهر سو اگر بخواهیم هفتاد و چند سال خدمت استاد ملک آرا را بر شمریم مثنوی «هفتاد من کاغذ شود» بدان جهت بطور فشرده به بعضی از آنان اشاره وار می‌گذریم.

مهمترین خصیصه این نقاش طبیعت‌گرا خدمت به مردم است، نیکوکاری و یابوری به مردم، در صدر برنامه‌های وی است، چنانکه گفته شد زمین برهونی را که دریاچه فاضل آب تهران بود چنان آباد کرد که اکنون شهرکی پرجمعیت در جنوب شهر تهران است، وی در برابر عتال جور رژیم پهلوی بهنگام تخریب خانه‌ها نیز ایستادگی نموده (۳) از ویران کردن خانه‌های ایشان جلوگیری بعمل آورد.

یکی از کارهای بیاد ماندنی استاد ملک آرا که موجب گردید تا نام وی در کنار اسامی اهل فضلیت پایدار و مانا بماند اهدای کتابخانه شخصی به دانشگاه گیلان بوده است، چنانکه در این اواخر در اولین سمینار زبان و فرهنگ ادبیات گیلکی شاهد بودیم و بهمین مناسبت نیز در بروشور دانشکده علوم انسانی از این عمل پسندیده و ارزشمند و هدفدار استاد ملک آرا تمجید و تحسین بعمل آمده است. از خاطرات دلنشین و جالب توجه این پیر هنر نقاشی که کولباری از تجربه را بر دوش دارد مربوط به یکی از تابلوهایش به نام منظره روی مخمل مشکلی در ابعاد ۸۰x۱۲۰ می‌باشد، حدود ۲۰ سال پیش بعلت نیاز مالی شدید نقاش بعضی از تابلوهایش را که با عرق جبین به اتمام رسانیده بود به ثمن بخش فروخت منجمه تابلوی دلنشین مذکور را به مبلغ یکصد و پنجاه تومان با قاب واگذار کرد. حیرت آور اینکه پهل از چند سال آنرا در مغازه‌ای در بیج شیران در معرض فروش دید و بالاخره پس از چند و چون آنرا به مبلغ پنجاه هزار ریال خرید. ناگفته نگذارم که استاد ملک آرا یکی از نخستین کسانی است که هنر سیلک را در ایران شناسانده است و وسایل ابتدایی چاپ آن را با خود از بغداد به ایران آورده است.

* * *

در جریان سمینار و در شب دوم استاد ملک آرا دست به ابتکار جالبی زد و تعداد قابل توجهی از کتاب‌های محققان گیلانی را که در زمینه

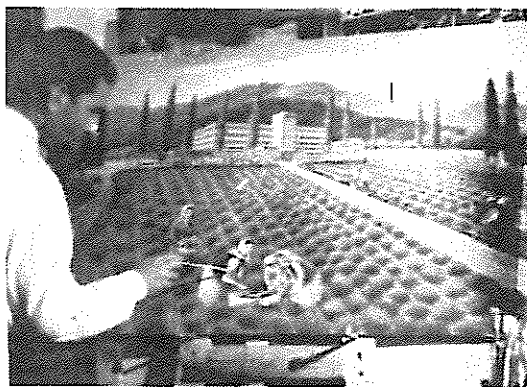
نمی‌تواند زوایای یک طبیعت زنده را بکاود و ظرائف و دقائق آنرا به روشنی نشان بدهد. چنانکه یک نقاش ورزیده و با تجربه ارائه می‌دهد.

چنانکه می‌دانیم در کار هنر، مقوله تأثیر پذیری را بویژه در جوانی نمی‌توان کتمان کرد. در نوجوانی، کارهای سورن (۲) و در جوانی آثار ارزشمند بحیثی نصیری بروی تأثیر شگرف گذاشته است.

یکی از کارهای با شکوه ملک آرا تذهیب و نقاشی برخی از صفحات رباعیات خیام است که در بغداد صورت گرفت بدین معنی که اشعار عرفانی و فلسفی خیام بوسیله فاضل ارجمند قدس نخعی به انگلیسی ترجمه گردید. نقاشی حاشیه بعضی از صفحات رباعیات این شاعر صاحب نام قرن پنجم، از استاد ملک آرا می‌باشد، گفتنی است که این کتاب ارزشمند در سطح بین‌المللی توزیع گردیده است.

استاد ملک آرا با اینکه بیش از ۷۲ سال سن دارد اما قلم و بوم را ترک نکرده، در سالن نمایشگاه خانه‌اش می‌توان با آخرین کارهای بعد از انقلابش، روبرو شد. بطور مثال، در اولین سمینار زبان و فرهنگ و ادبیات گیلکی، یکی از آخرین کارهای وی یعنی تصویر امام به ابعاد ۹۰x۱۴۰ به دانشکده علوم انسانی دانشگاه گیلان تقدیم شد.

موضوع قابل اهمیت دیگر اینست که نمی‌توان در زندگی هنرمندان زوایای فرهنگی را جدای از



کارخانه و باغ چای و اجارگاه (نقاشی روی جعبه حلب چای گرجی)



کتابهای رسیده

سازمان و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتابهای خود در ماهنامه «گله‌وا» هستند می‌توانند از هر عنوان ۲ نسخه به دفتر نشریه ارسال نمایند.

غزلهای فزول / به کوشش رحمت موسوی گیلانی / رشت، به سرمایه و اهتمام محمدحسین خدایاری، ۱۳۷۱ / هشتاد و هشت + ۵۹۶ صفحه، وزیری، ۴۵۰۰ ریال.

رحمت موسوی، شاعر غزلسرای معروف، گزیده‌ای از بهترین غزل‌های فارسی ۱۷۵ شاعر گیلانی و غیر گیلانی اما ساکن گیلان را در این مجموعه گردهم آورده است و مقدمه‌ای مفصل در باب شعر و شاعری و غزل و غزلسرای در ۸۸ صفحه نوشته و بر آن افزوده است. کتاب به همت و سرمایه یکی از سرایندگان همین مجموعه، محمدحسین خدایاری چاپ و با قیمت ارزان در دسترس عموم گذاشته شده است.

راهنمای جیبی الکتروکار دیوگرافی ۶۶ بیماری مهم / دکتر محمدحسن هدایتی امامی / رشت، هدایت، ۱۳۷۲ / ۶۶ + ۶ صفحه، ۷۵۰ ریال

کتابی است در زمینه پزشکی که به قطع جیب بالثوبی منتشر شده است.

ماهی و ماهیگیری در آب‌های شیرین / ژان پوآریه / برگردان: غلامرضا رایمنند / رشت، هدایت، ۱۳۷۲ / ۹۵ صفحه، ۸۰ تومان

کتابی است درباره شناخت انواع ماهی، محل زیست و طریقه صید به روشهای گوناگون.

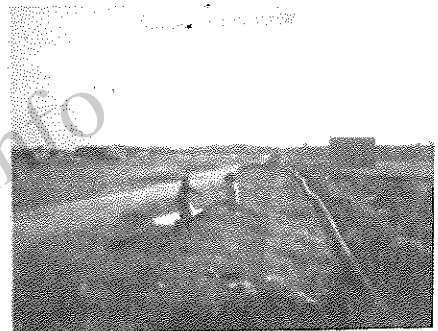
فرهنگ جامع نامهای شاهنامه / محمد رضا عادل / تهران، نشر صدوق، ۱۳۷۲ / ۵۱۲ صفحه، وزیری، ۴۴۰۰ ریال

فرهنگ واژه‌ای است جامع و دربرگیرنده تمامی نامهای خاص اعم از کسان، جانوران، مکان و اشیا که در شاهنامه فردوسی آمده است همراه با شرحی لازم اما موجز که لازمه چنین فرهنگنامه‌های کلیدی است. در ذیل «گیل» گیلان آمده است: گیلانیان خشت را به شیوه‌ای خاص بر دشمن می‌زده‌اند: زال بز خشت بر سه سیر گیل وار / گشاده به دیگر سو افکند خوار دیوان پیر شرفشاه دولایی / به کوشش عباس حاکمی / رشت، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان، ۱۳۷۲ / ۳۲ + ۶۴۵ صفحه، وزیری، ۶۵۰۰ ریال

این دیوان که تنها متن بازمانده از زبان گیلکی است مجموعه ۷۳۹ دوبیتی یا به اصطلاح خود شاعر، «چهاردانه» است. شرفشاه، عارف قرن هشتم هجری قمری است که اینک مقبره‌اش در دارسرای گیل دولاب تالش بریاست و مورد زیارت و احترام فراوان اهالی قرار می‌گیرد. دیوان شرفشاه سالهای مدید در کتابخانه آکادمی بخارست (رومانی) نگهداری می‌شد که توسط دکتر محمدعلی صوتی شناسایی و در سال ۱۳۵۸ از سوی بنیاد فرهنگ ایران به صورت عکسی چاپ و منتشر گردید. عباس حاکمی، شاعر و محقق گیلانی نزدیک به ۱۰ سال روی آن کار کرد. چهاردانه‌ها را شماره‌گذاری و متن آنها را مورد بازخوانی قرار داد و آن گاه با آوانوشت و ترجمه همراه کرد و با افزودن توضیحات و تعلیقات و یک مقدمه در آغاز و یک واژه‌نامه بسامندی مفصل در پایان به چاپ سپرد. دیوان پیر شرفشاه دولایی یکی از مراجع بسیار سودمند در زبان و ادبیات گیلکی است.

گیلان به رشته تحریر در آمده بود خرید و در اختیار دانشکده ادبیات علوم انسانی گذاشت تا به میهمانان اهل فضل که از اطراف و اکناف ایران آمده و در سمینار شرکت جسته بودند هدیه نماید. وی علاوه بر آن کلیه مخارج و هزینه چاپ مجموعه مقالات گیلان‌شناسی رسیده به دبیرخانه سمینار را که احتمالاً در ۳ یا ۴ جلد خواهد بود تقبل نمود.

مجموعه این تحرکات که به بالندگی و اشاعه ادب و هنر و تحقیقات گیلان‌شناسی منجر می‌شود، موجب گردید تا دانشگاه گیلان ضمن تجلیل از استاد ملک آرا لوحه یادبود اولین سمینار زبان و فرهنگ و ادبیات گیلکی را به ایشان تقدیم نماید و این حرکت حساب شده و ظریف که ناشی از ارج نهادن به معیارهای تعالی اسلامی انسانی است موجب استقبال مردم هنر دوست قرار گرفت.



بیابان دیروز (محل شهرک ولی عصر کنونی)



شهرک ولی عصر

(بیابان و یکی از فاضلاب‌های دیروز تهران)

۱- کریم‌حسن جان سوسری از بنجار صاحب نام و امین و مؤمن و طرف توجه مردم به شمار می‌رفت مردم غازیان و بیرامین آن وی را «آقا بزرگ» صدا می‌کردند زیرا مردی نیکوکار بود و در خیل معضلات هموعان به جان می‌کوشید.

۲- سورن تحصیلکرده روسه بود و بعنوان مهاجر به ایران (بندر انزلی) آمد و مدتی با استاد ملک‌آرا، همکاری نزدیک داشت.

۳- سال ۱۳۵۶ جزوه‌ای علیه شهردار وقت تهران منتشر کرد که روزنامه‌ها درسال مذکور اظهارات وی و مردم محرومی که زیر چتر این هنرمند بی‌ریا و پاکباز جمع شده بودند، بطور گسترده منعکس نمودند -

بررسی نیروی انسانی شاغل در شهرداری‌های استان گیلان (مهر ۷۱) / تهیه‌کنندگان: فرشته تالش انساندوست، کیومرث داداشی، غلامرضا الله‌وردی / رشت، سازمان برنامه و بودجه استان گیلان، ۱۳۷۲ / ۹۶ صفحه از انتشارات داخلی و درون سازمانی دولتی است که در تیراژ محدود ۱۰۰ نسخه منتشر شده است و دستمایه کار محققان، آمارگران و برنامه‌ریزان دولت است.

کتاب کسادوس / به کوشش محمد بشرا / تهران، معلم، ۱۳۷۲ / ۲۰۷ صفحه، وزیری، ۱۸۰۰ ریال

مجموعه‌ای است هنری و ادبی و... در زمینه‌های

قطعه‌نویسی ادبی، مقالات، داستان، شعر معاصر، مردم‌شناسی،

تحقیق تاریخی و شطرنج. این مجموعه در واقع جنگی است عمومی که به کل مسئله هنر و ادبیات در ایران می‌پردازد و امید

که تداوم یابد. در کتاب کادوس از این شاعران و نویسندگان آثاری ارائه شده است: محمد اسدیان، دکتر عباس افراه، محمد

بشرا، افشین پرتو، علی‌رضا پنجه‌ای، محمود تقوی‌تکیار، بیژن

جلالی، مهران حق‌شناس، ضیاءالدین خالقی، مجید دانش‌آراسته،

محمود دهقان، فرشته ساری، سیدعلی صالحی، طاهر طاهری،

محمود طیار، میرزا آقا عسکری، ابوالقاسم غریب، مهرداد فلاح،

علی‌رضا کریم، علی‌رضا کثوردوست، کریم رجب‌زاده، بیژن

کلکی، پورویح محسنی آزاد، حمید محبت، مصطفی موسوی

م. مؤید، حیدر مهرانی، سیدعلی میربازل، تقی‌نژاد اکبر، فواد

نظیری، دکتر عبدالحسین نوایی، جبران خلیل جبران، الی‌تیس.

با حضور محمد بشرا، شاعر و محقق برجسته گیلانی به‌عنوان

فراهم آورنده، جای شعر گیلکی و ادبیات بومی در این مجموعه

خالی است.

نشریات رسیده

مجموعه مقالات (گاهنامه)

نخستین شماره این گاهنامه که به همت سازمان برنامه و بودجه استان گیلان در ۱۳۸ صفحه به قطع وزیری چاپ و منتشر شده است حاوی چهار مقاله در زمینه مراکز توسعه در ایران - وضعیت جمعیتی در کشورهای اروپایی و توسعه یافته - مرگ و میر کودکان در کشورهای در حال توسعه - دیدگاه جغرافیایی به تورسیم با نگاهی به کرانه‌های جنوبی دریای خزر است. سیدحسن معصومی اشکوری، فرشته تالش انساندوست، مخمدرضا فرمند و بهمن رمضانی گورابی از پدید آورندگان این مجموعه‌اند. با آرزوی توفیق برای همه دست‌اندرکاران و تداوم کار توصیه می‌کنیم نام خوبی نیز برای گاهنامه خود برگزینند.

شهروند

شماره پنجم (بهار ۱۳۷۲) شهروند، نشریه داخلی شهرداری رشت منتشر شد. رشت در آئینه تاریخ، گفتگو با شهردار رشت، مسجد صفی، انجمن ملی ولایتی گیلان، پیشگامان هنر نمایشی در رشت، گذری و نظری بر آسایشگاه معلولین و اخبار مربوط به فعالیت‌های شهرداری عنوان مطالبی است که در این شماره شهروند آمده است.

وجود ۳ صفحه کاغذ سفید در مجله به‌خصوص صفحات پشت روی جلد و ماقبل پشت جلد که از نوع کاغذ گلاسه اعلا می‌باشد، گذشته از این که چشم را آزار می‌دهد داغ گیلوا را تازه می‌کند که اگر چنین کاغذ اعلائی برای مجله خود می‌داشت چه عکسهای بی‌نظیری را می‌توانست چاپ کند و روی صفحات سفید و اضافی مجله چه مطالب بکری را می‌توانست انتقال دهد.

با آرزوی توفیق برای همکاران «شهروندی» و امیدواریم با کوچک‌ترگرفتن عکس‌ها، کمترکردن فاصله سطرها و استفاده از حروف ریزتر، مطالب بیشتر و مفیدتری عرضه نمایند و فقط به نقل قول مطالب از کتابهای موجود در بازار آن هم بی‌ذکر مآخذ نام نویسندگان یا ناشر اکتفا ننمایند.

حمراء دیلم

حسین مهلوی



اموی شوریدند و غیر از چوب سلاحی با خود نداشتند یاد می‌کند (مفاتیح العلوم، ۳۴، مروج الذهب، ترجمه، ۱۰۲/۲).

حمراء دیلم در سپاه ابراهیم اشتر، مختار و ابو عمره کیسان بخش شدند. مختار از آنان دلجویی کرد و بار دیگر عطاء و مستمری آنان را برقرار ساخت. ابو عمره کیسان خانه‌های هواداران امویان یا کسانی را که در کوفه به جنگ با امام رفته بودند بدست آنان ویران کرد. اشراف عرب که نیرو گرفتن ایرانیان را پر خطر می‌دیدند لب به سرزنش مختار و ابراهیم گشودند. به گفته دینوری (م ح ۲۸۲ ق) ابومقلی سرکرده عرب و رئیس قبیله قیس هنگامی که به دیدار ابراهیم رفت گفت: اندوهم شدت یافت زیرا هنگامی که پیش تو رسیدم هیچ سخن عربی نشنیدم و بانو همین گروه ایرانیان هستند در حالیکه بزرگان و سران مردم شام که حدود ۴۰۰۰۰ مردند به جنگ تو آمده‌اند. چگونه می‌خواهی با این کسان که همراه تو هستند با آنان رویاروی شوی، ابراهیم دلاوری ایرانیان را ستود و پاسخ داد که این مردان و فرزندان سوارکاران و مرزبانان ایرانیند و من سواران را با سواران و پیادگان را با پیادگان رویاروی خواهم ساخت (اخبار الطوال، ترجمه، ۳۳۹).

در این نبرد که در سال ۶۶ ق روی داد و عین‌الورده نامیده شد، عبیدالله بن زیاد، حصین بن نسیر، شرحبیل بن ذی کلاع، ابن خوشب ذی‌ظلم، عبیدالله بن ایاس، ابوشرس، غالب باهلی و صدحا بن ابراهیم اشرف و هواداران حکومت اموی به هلاکت رسیدند. حسین (ع) بدست حمراء دیلم به هلاکت رسیدند. آوازه این نبرد در قلمرو امویان در پیچید. دیگر ایرانیان با ناراضیان حکومت امویان از گوشه و کنار بر مختار فراز آمدند با دست به شورش زدند.

مسعودی آورده است که: سپس از دمشق خبر آمد که بزرگان و اوباش و مردم بی‌سرو یا آشوب کرده و در دامن کوه ارود زده‌اند و بعد خبر آمد که زندانیان دمشق زندان را گشوده و از آنجا بیرون ریخته‌اند و بادیه نشینان عرب بر حمص و بعلبک و بقاع حمله برده‌اند (مروج الذهب، ترجمه، ۱۰۱/۲). از ایران نیز تا ۱۸ ماه مال و خراج از سرزمینهای سواد، جبال، ری، اصفهان، آذربایجان، فارس و جزیره برای مختار رفت. عبیدالله بن اسید جیبینی، مالک بن بشیرالبدی و حمل بن مالک محاربی که در قادسیه شرکت داشتند کشته شدند. خولی بن یزید اصبحی را سربریدند و پیکرش را سوزاندند. عمر بن سعد و پسرش را به هلاکت رساندند. زید بن رقاده، کشنده مسلم بن عقیل را فرود گرفتند، سنگسار کردند و هنوز زنده بود که سوزاندند. شمر بن ذی الجوشن را که گریخته بود یافتند و سر برداشتند. حکومت امویان در کوفه فرو پاشید و مختار آن را بدست گرفت.

مختار ۷۰۰ تن از آنان را برگزید و برای رهاندن

حمراء دیلم، نام شماری موالی ایرانی است که پس از شهادت امام حسین (ع) به مختار ثقفی (م ۶۷ ق) پیوستند و در سپاه او و ابراهیم بن مالک اشتر (م ۷۲ ق) از قاتلان شهدای کربلا انتقام کشیدند. حمراء یا چند دیلم به آن دسته از سپاهیان ایران گفته می‌شد که بارستم فرخزاد به قادسیه آمدند و پس از شکست از اعراب به شریطی تسلیم شدند و در کوفه نشین گزیدند.

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (م ۲۷۹ ق) از خاستگاه آنان آگاهی‌هایی بدست داده که چون برگفته‌های چند کس استوار است یکدست نیست. وی به نقل از مدائنی آورده است که خسرو پرویز به دیلم رفت و ۴۰۰۰ تن از آنان را خدمه و خاصان خود قرار داد. این گروه در قادسیه شرکت کردند و پس از شکست به مسلمانان پیوستند و در کوفه منزل کردند (فتوح البلدان، ترجمه دکتر توکل، ۳۹۹-۴۰۰) و از قولی مع‌الواسطه ابومسعود کوفی می‌گوید که در نبرد قادسیه ۴۰۰۰ تن با رستم همراه بودند که سپاه شهنشاه خوانده می‌شدند. این گروه پس از شکست امان طلبیدند. مشروط به آنکه هر جا خود برگزینند اقامت کنند، با هر که خواهند حلیف شوند و در حق آنان عطایا مقرر گردد و نیز افزوده است که عجمان بزرگی داشته‌اند که او را دیلم می‌خواندند، اما همو می‌افزاید که اعراب عجم را حمراء می‌خوانند. چنان که گویند من از حمراء دیلم هستم مانند آن است که کسی گویند من از جهینم (همانجا، ۳۹۸-۹).

ابو عبدالله محمد بن احمد خوارزمی در مفاتیح العلوم (نوشته میان سالهای ۳۶۷-۷۲)، نام سرکرده آنان را صُرخاب (شُرخاب) طبری آورده است و عربان آن را به حمراء گردانیده‌اند. این گروه از نخستین شهروندان کوفه به‌شمارند. پس از آنکه علی (ع) کوفه را تختگاه جهان اسلام قرار داد، زیر تأثیر داد و دهش او قرار گرفتند و در شمار پیروان او بودند. در پی شهادت علی (ع) و برآمدن امویان والیان اموی عراق آنان را از عطاء و مستمری محروم ساختند. حتی معاویه در اندیشه از میان بردن آنان بود، اما احنف بن قیس (م ۷۲ ق) او را بازداشت (تاریخ ایران بعد از اسلام، ۳۵۷).

سیاست بیگانه ستیزی و تحقیر و تعقیب نژادی معاویه و دیگر امویان این گروه را ناگزیر ساخت که برای گذران زندگی به پشه‌های کم درآمد روی آورند. هنگام شهادت امام حسین (ع) شمار آنان به ۲۰۰۰۰ تن رسیده بود و بی‌گمان اگر عبیدالله بن زیاد در سرکوب رهبران هواداران امام شتاب نکرده بود در کنار امام قرار می‌گرفتند. هنگامی که مختار فرانسود که امین و وزیر محمد حنفیه فرزند علی بن ابیطالب است. به او پیوستند. خوارزمی که به خطا آنان را یکی از تیره‌های فرقه زیدیه گفته و نیز مسعودی (م ۳۴۵ ق) از حَسَبِیَه [= چوبداران]، گروهی که با مختار بر حکومت

محمد حنفیه که در بند عبدالله بن زبیر (م ۷۳ ق) بود به مکه فرستاد. این گروه که به چوب مسلح بودند، محمد حنفیه را آزاد کردند (العبر، ترجمه، ۲ / ۴۸-۵۲) سرانجام اشراف عرب و هواداران امویان که کار نهضت را بزرگ دیدند سپاهی گران به فرماندهی مصعب (م ۷۱ ق) و مهلب بن ابی صفره (م ۸۳ ق) بیاراستند. این سپاه پس از جنگهایی بر مختار و سرکردگان سپاه او چیره شدند و موالی ایرانی را از دم تیغ گذراندند. با کشته شدن حمراء دیلم زبان‌های آتش این جنبش که می‌رفت حکومت امویان را در خود گیرد فرو نشانده شد.

علاوه بر منابع متن مقاله:

تاریخ طبری، ترجمه، ۳۹۹/۸، ۳۴۱، ۳۴۲، زمینه فرهنگ مردم، ۱۱۶۵، تاریخ نهضت‌های نوری ایرانیان، از زینت نادری، ۱۱۷، ۱۱۵، روند نهضت‌های ملی و اسلامی در ایران، ۱۷۸-۱۸۶، الکامل، ریز رویدادهای سال ۱۶۷ دو قرن مکوت، ۸۷-۹۲، عبدالرحمان عمادی اسرخابیان دیلم و طبرستان و قیام مختار در کوفه، آینده، سال هفتم، شماره چهارم، تیر ۱۳۶۰، ص ۲۶۸-۲۷۴.

مرداد ۷۲ - قائمشهر

مجله محترم گیله‌وا عنایت فرمائید

در شماره ۱۱ (اردیبهشت ۷۲) آن مجله گرامی مطلبی پیرامون واژه Mital بمعنی محل اتصال مژه به پلک از اینجانب آمده بود که اشتباهاً این واژه مرادف CARUNCLE کارونکول نوشته شد. در حالیکه مفهوم واژه متفاوت و شاید با خط خاکستری گری لاین GREY LINE پلک منطبق باشد. ضمناً عرض می‌شود که با اعتقاد من این واژه MITAL گیلکی، مات (نوعی نگاه کردن در فارسی و گیلکی و دیگر زبانهای ایران) - MATA در زبانهای مالزی - اندونزی و تاگالوگ فیلیپین (زبان رسمی آن سامان) بمعنی چشم و همین واژه در زبان بومیان زلاننو MATA و واژه تینی MTHONG بمعنی دیدار رابطه‌ای است که می‌تواند از مسیر تمدن و روابط انسانها برده بردارد.

با تشکر دکتر سجادیه ۷۲/۶/۲

دکتر علی چاوشیان

(روان‌پزشک)

ذبیح‌الله شبان

دکتر علی چاوشیان در سال ۱۳۳۲ درکوی پیرسرا جنب مسجد ملاعلی محمد شهر رشت در یک خانواده فرهنگی پا برمه وجود گذاشت. دو ساله بود که پدرش را از دست داد علی از همان دوران با فقر آشنا شد. وی دوره ابتدائی را در دبستان عنصری جنب آرامگاه مرحوم استادپورداود و دوره متوسطه را در دبیرستان نوربخش واقع در کوی رشتیان پایان رساند و آنگاه لیسانس زبان ادبیات انگلیسی را از مدرسه عالی ترجمه تهران گرفت و کمی بعد برای ادامه تحصیلات عالی رهسپار آمریکا شد.

علی که در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شده بود از ایمان خود مدد گرفت و برای فرار از غم غربت به تحقیق و مطالعه روی آورد و دوره فوق لیسانس روانکاری و فوق لیسانس مشاوره و دکترای روانشناسی بالینی (Ph.D.) را در دانشگاه ویرجینیا و دانشگاه برکلی آمریکا گذراند و به اخذ جایزه (اسیت) که بزرگترین جایزه پژوهشی در زمینه روانکاری در آمریکاست نایل آمد و نام گیله مردان دانش پژوه را در آنسوی دریاها بلند آوازه ساخت. او اینکه بعنوان یک روانشناس بالینی معتبر در آمریکا مطرح و از شهرت بالائی برخوردار است.

دکتر چاوشیان بیماران خود را که یک چهارم ایرانی و بقیه آمریکائی و مهاجرین کشورهای دیگر از جمله ملیتهای آمریکای لاتین و آفریقا هستند در شهر برکلی کالیفرنیا ویزیت می‌کند. او در یک سخنرانی جالب و قابل تحسین در دانشگاه هجان اف کندی، آمریکا معالجه بیماران مهاجر را بوسیله روانشناسان آمریکائی مورد انتقاد شدید قرار داده و اظهار داشت بیماران مهاجر به روانکاری نوع آمریکائی پاسخ نمی‌دهند و به سیستم روانشناسی آمریکا اعتماد ندارند. روانشناسان آمریکا در معالجه مهاجرین، روش غیر معقول و دوزخ واقفیت را در پیش گرفته و مشکلات روانی را تماماً به مسائل فرهنگی مربوط می‌دانند و در نتیجه قادر به تشخیص واقعی مسائل روانی بیمار خود نمی‌باشند.

او در این سخنرانی موردی را مثال زد و گفت من می‌توانم یک مورد درمانی را در نظر بگیرم که مثلاً یک ایرانی به دکتر آمریکائیش می‌گوید من بقدری عصبانی هستم که می‌توانم رئیس اداره‌ام را بکشم و آن دکتر آمریکائی ممکن است فوراً پلیس را خبر کند. او متوجه نمی‌شود که این مرد ایرانی بدین طریق اضطراب خود را بیان می‌کند و ابدأ هم منظوری ندارد. دکتر چاوشیان در جواب ولهم کیننگ خبرنگار روزنامه کانترکاستاتایمز در شهر اورلاند کالیفرنیا در ۱۴ ژوئن ۱۹۹۳ گفت غربی‌ها در مورد ایرانیان، تعصب می‌باشند و فکر می‌کنند که آنها تروریست، مذهبی فستایک، فرش فروشان دو رو و یا مردانی هستند که دائماً همسران خود را کتک می‌زنند. وقتی که یک روانشناس آمریکائی با این دانسته‌های دور از واقفیت و مجهول و ذهنی انباشته شده از خود بزرگبینی و اینکه بیمار یک نفر از جهان سوم است که او را در گوشه‌ای کارش برای معالجه ملاقات می‌کند نتیجه درمان فاجعه آمیز خواهد بود. در ایران پایه خانواده و جامعه سستی است. در ایران از یک بیمار در خانه بیشتر مراقبت بعمل می‌آید. یک فرد بیمار ایرانی معمولاً از ترس اینکه مارک دیوانگی به او زده شود به روانشناس مراجعه نمی‌کند مگر اینکه مشکل روانی آشکاری داشته باشد.

با دکتر چاوشیان که اخیراً برای دیدار خانواده خود به رشت آمده در محیطی صمیمانه و سرشار از شادمانی ملاقاتی دست داد. ایشان گفتند حداقل صد هزار ایرانی در شمال کالیفرنیا زندگی می‌کنند که بیشتر آنها در شهر سن خوزه و ساکرامنتو مستقر می‌باشند. مهاجرت آخرین موج ایرانیان به آمریکا در اوایل جنگ تحمیلی ایران و عراق صورت گرفته است. بیماران مراجعه کننده جنگ زده ترس و وحشت زیادی از صحبت کردن درباره خود در جلسات روان درمانی نشان می‌دهند. دکتر چاوشیان تعداد زیادی از جوانان ایرانی مبتلا به بیماری شیذوفرنی را که زیر بیست سال داشته‌اند مورد معالجه قرار داده است. تعدادی از این جوانان در سنین نوجوانی به آمریکا رفته‌اند و مشکلات بیماری آنان تغییرات عظیم فرهنگی همزمان با بحرانهای دوران بلوغ می‌باشد.

دکتر چاوشیان معتقد است که مشکلات مهاجرین ملت‌های دیگر در آمریکا شبیه مشکلات مهاجرین ایرانی است و مردها نسبت به زنها مشکلات روانی بیشتری دارند، زیرا آنها به دلیل عادت به جامعه پدر سالاری شبیه آنچه در ایران معمول است زمانی که به آمریکا می‌روند نمی‌توانند قدرت سابق خود را حفظ کنند و ناچار گوشه‌گیری و عقب‌نشینی اختیار می‌کنند و همین مطلب تهدید روحی و روانی برای مردان است. اختلالات روانی از جمله افسردگی، اضطراب و کم اشتها، بیشتر زنها ایرانی مهاجر را مورد تهدید قرار می‌دهد. دکتر چاوشیان در مورد ریشه‌های نامتعادل روانی مهاجرین در حال تحقیقات همه جانبه است و می‌خواهد مطمئن گردد که آیا افراد مهاجر فقط با مهاجرت مشکلات روانی پیدا کرده‌اند یا نه؟ البته او تا حد زیادی در تحقیقات خود موفق شده و می‌گوید بعضی از بیماران قبل از مهاجرت مشکلات روانی از جمله آزارهای جنسی دوران کودکی، داشتن والدین الکلی و معتاد به مخدرات و نیز تجربه‌های دوران جنگ را داشته‌اند ولی چون ایرانیان برخلاف آمریکائیان معمولاً هویت خود را در گروه می‌بینند در فرودت لذا در هر گونه روان‌درمانی یا روان‌کاوی با یک ایرانی باید شرایط محیط را برای او مهیا ساخت تا هویت گمشده خود را در کشور بیگانه بیابد.

دکتر چاوشیان همچنین افزود من موقعیکه به آمریکا رفته بخاطر فشار ارزشهای فرهنگ مهاجم سعی بر آن داشتم که ارزشهای فرهنگی خود را انکار کنم و سعی کوشیدم فوراً مثل دیگران باشم و به دلیل انجام ورزشهای فوتبال و کاراته تا اندازه‌ای هم موفق بودم لیکن وقتی در سال ۱۹۸۶ به دانشگاه برکلی رفته درست برعکس سعی نمودم به ارزشهای فرهنگی خود نزدیک شوم و همین امر باعث شد که در وجود احساس آرامش کنم چرا که (انکار) را که در فرهنگ ایرانی و اسلامی بسیار زشت است از خود دور کرده بودم و در سایه آرامش هویت مرا که داشت از دستم می‌رفت بدست آوردم. تعداد ایرانیان بیکار و فقیر در آمریکا زیادند و مشکلات روانی بسیاری دارند و من بعنوان روانشناس مسئولیت زیادی را بر دوش خود احساس می‌کنم. تبلیغات سستی دولت آمریکا در مورد مهاجران بخصوص ایرانیان بروی بسیاری از روانشناسان آمریکا تأثیرات منفی گذاشته است و این فاجعه‌ای برای جامعه پزشکی آمریکاست که حرفه مقدس پزشکی را به تحریک غیر

اسکندر روزافزونی

حسین صدقی

اسکندر روزافزونی (es.kan.dar-e. ruz.af.zu.ni)، پیش از ۸۳۷ ق، دولتمرد ایرانی، بنیادگذار خاندان روزافزونی مازندران. از مردم رودبار نور بود و از کودکی به خدمت سیدغیاث‌الدین فرزند سید قوام‌الدین مرعشی درآمد و نزد وی پایگاهی بلند یافت. وی در ۸۲۱ ق از غیاث‌الدین جدا شد و به ساری رفت و به خدمت سید مرتضی، برادر غیاث‌الدین، حاکم بخشی از مازندران (۸۲۰-۸۳۷ ق) درآمد. هر چند غیاث‌الدین تلاش ورزید تا اسکندر را نزد خود بازگرداند اما سید مرتضی نپذیرفت. اسکندر پس از آنکه جمله‌الملک (= رابین همه کاره) سید مرتضی شد در او مدید تا سید غیاث‌الدین را بدست نصیرالدین از میان بردارد، اما مادر سید از اغوی اسکندر آگاه شد و نصیرالدین را به مخالفت با سید مرتضی برانگیخت. نصیرالدین و چند تن دیگر از بستگان مرعشی خواهان برکناری اسکندر روزافزونی شدند اما سید مرتضی خود را برای جنگ با نصیرالدین تدارک کرد و در صفر ۸۲۲ ق او را بشکست و گریزاند. این پیروزی به اعتبار اسکندر افزود. از زندگی او پس از این آگاهی به دست نیست مگر آنکه می‌دانیم که پیش از مرگ سید مرتضی (صفر ۸۳۷ ق) در گذشته است.

تاریخ جهان آرا، ۱۸۹، تاریخ طبرستان و دیوان و مازندران، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۸۸، ۲۸۵، ۱۳۰۶-۱۳۰۵، تاریخ مازندران (شبه‌خطی)، ۱۵۶، صاحب‌السریر، ۳/۳۴۹-۳۵۰.

ستقیم دولت خود تبدیل به آشفته بازار نموده‌اند.

دکتر چاوشیان که پژوهشهای فوق دکترای خود را در دانشگاه روانشناسی بالینی دانشگاه برکلی کالیفرنیا می‌گذراند ادامه داد: من نمی‌توانم دست روی دست بگذارم و نتاشاگر نمایانته بنذل روانشناسان آمریکائی باشم که بیماران می‌گاه مهاجر را به بازی بگیرند. دکتر هنگام اداي جملات اخیر احساساتی شده و ناخودآگاه حالتی بخود گرفته بود که انگار آمریکائیان را به مبارزه می‌طلبید، بخود گفتن این فرزند خلف گیلان با تکیه بر فرهنگ ایرانی اسلامی و با تکیه بر تجربیات و تحقیقات و معلومات وسیع خود و نیز با نیروی بدنی که دارد به تنهایی قادر است حق آمریکائیان را کف دستشان بگذارد البته آن دست از آمریکائیان که به دروغ دم از حقوق بشر می‌زنند ولی کاری جز تحقیر بشریت ندارند.

هنگام خداحافظی با دکتر در حالیکه دست یکدیگر را می‌فردیم ابتدا او و بعد من گونه یکدیگر را بوسیدیم. در اینجا بود که او نشان داد بعد از ۱۶ سال دوری از وطن هویت خود را از دست نداده و سنت فشنگ روبوسی را همچنان حفظ کرده‌است. در آمریکا دو دوست مرد یکدیگر را نمی‌بوسد و یک ایرانی غرب‌زده نیز بهنگام خداحافظی به تعجب از آمریکائیان دوست خود را نمی‌بوسد در حالیکه گرمی بوسه دو دوست تا اعصاب دل آدمی می‌رود و به سراسر وجود او گرمی می‌بخشد.

در ایام توقف دکتر چاوشیان در شهر زادگاهش گفتنی است که ترتیب سه جلسه سخنرانی از طرف دکتر جعفر مدبرنیا برای ایشان در بیمارستان میرزا کوچک رشت در سه هفته متوالی داده شد و دکتر در رابطه با مشکلات عاطفی و رفتاری کودکان و تست‌های شخصیتی به روش نوین ره نموده‌های جالبی ارائه کرد.



بازگشایی پل قدیمی لوشان

چهارم شهریور ۷۲ مراسم بازگشایی پل با حضور دکتر زرگر رئیس سازمان میراث فرهنگی کشور، دکتر رزازی سرپرست سازمان میراث فرهنگی استان، تنی چند از پژوهشگران و اعضای هیات امنای آثار باستانی و تاریخی گیلان، مقامات محلی و انبوهی از مردم شهرک لوشان حضور داشتند که پس از ایراد سخنرانی دکتر زرگر، پل تاریخی لوشان بدست یک پدر شهید افتتاح گردید.

لوشان این جنوبی‌ترین شهر گیلان تنها نمود گذشته‌اش وجود این پل بوده است که در زلزله ۳۱ خرداد ۶۹ شدت آسیب دید و اگر همت سازمان میراث فرهنگی کشور و در این جا سازمان میراث فرهنگی استان و خواست جمعی مردم نبود ممکن بود همچون آثار باستانی نیمه ویران و رها شده در جاهای دیگر بتدریج از بین برود. در واقع با صرف مبلغی حدود ۱۰ میلیون تومان پلی ساخته شد که هم نمادی از گذشته شهر دارد و هم در کنار پل فلزی و بتونی شاهراه رشت - تهران می‌تواند عامل ارتباط پیاده مردم دو سوی رودخانه باشد. در حالیکه احداث پل جدید با مشخصات یاد شده در این زمان نزدیک به ۱۰۰ میلیون تومان هزینه در برخواهد داشت و کم نیست از این نمونه پل‌های خشتی و قدیمی که در گوشه کنار گیلان وجود دارد و با اندک هزینه‌ای می‌توان آن‌ها را بازسازی و مورد استفاده قرار داد.

اگر لوشان که اینک نمود معاصر و حالش کارخانه سیمان آن است نمود گذشته‌اش حسین پل قدیمی است، و امید که در همه شهرهای گیلان و روستا روستای آن آثار تاریخی بجا مانده مورد عنایت مسئولان قرار گیرد و با همیاری و هشیاری مردم مرمت و نگهداری شود.

پل قدیمی لوشان با ۱۰۲ متر طول، ۷/۲۰ متر عرض و ۱۵ متر ارتفاع یکی از بزرگترین پل‌های خشتی گیلان است که بر روی رودخانه شاهرود ساخته شده است. آجرهای آن از نوع خطایی به ابعاد ۲۰×۲۰ و ۲۵×۲۵ و به قطر ۴ یا ۵ سانتی‌متر و ملاط آن از گچ و گل می‌باشد. سنگ لاشه نیز در آن بکار رفته است. ساخت بنای آن به ظن قوی ۱۲۳۰ هـ ق است. این پل در زلزله خرداد ماه سال ۱۳۶۹ آسیب

فراوان دید و بهره‌برداری از آن که دو سوی شمال و جنوب شهرک لوشان را بهم ارتباط می‌داد، قطع شد. از سال گذشته به همت سازمان میراث فرهنگی استان و با صرف هزینه‌ای معادل ۹۵۰۰۰۰۰ ریال ساختمان آن مورد بازسازی قرار گرفت. چون آجرهای قدیمی در منطقه وجود نداشت، آجرهای مشابه قرمز رنگ از مرند سفارش داده شد و در مرمت نیز از معماران سنتی و کهنسال که در ساختن پل‌های خشتی مهارت داشتند استفاده گردید.

مطالعات مربوط به شمال ایران در مطبوعات کشور

علی سیانلو، ص ۶۰-۶۱

• برگزاری جشن صدمین سال تولد نیما، ص ۹۷-۹۵

• شب شعر نیما: محمد وجدانی، ص ۹۶

دوستاناران شکار و طبیعت

(شماره ۱۵- خرداد ۷۲)

• دراکولای شمال! (معرفی حشره‌ای بنام «پتروس» و مبارزه با سم آن): دکتر محمد حسن هدایتی اسامی - علی‌نقی ناصر، ص ۲۲-۲۳

سپهر

(شماره ۳۷- خرداد ۷۲)

• التیامی بر زخمهای زلزله زدگان (سومین سالگشت حادثه دلخراش زلزله گیلان و زنجان)، ص ۲۴-۲۵

سفر

(ویژه نامه ششم، تابستان ۱۳۷۲)

• لاهیجان، شهر چای و ابریشم: پور شریعتی، هوشنگ، ص ۵۲-۵۸

سنبله

(شماره ۵۱- مرداد ۷۲)

• از کار خودم رضایت دارم (پای صحبت آقای اکبر انصاری پرورش دهنده کرم ابریشم در چالوس)، ص ۱۳-۱۴

• جنگل‌نشینان شمال کشور: مهندس ناصر قلی صفاری، ص ۵۲-۵۴

• شپه بیاره مرکبات شمال مهمترین تولید عمل بیاره: مهندس سید محسن بهرامی، ص ۵۹-۶۱

(شماره ۵۲- شهریور ۷۲)

• در فکر بهسار ۷۳ باشیم: حاج مهدی آستانه‌ای، ص ۵۸-۵۹

آبزیان

(سال چهارم، شماره ۳- خرداد ۷۲)

• صید ورزشی ماهی کپور باقلا در شمال و سختی با ماهیگیران ورزشی: ابوالقاسم نوربخش، ص ۲۴-۳۰

• بررسی وضعیت پرورش ماهی در استان مازندران: علی نصیری چاری، ص ۳۴-۳۷

(سال چهارم، شماره ۴- تیر ۷۲)

• سال ۷۲ پایان دام‌گسری در دریای مازندران (گفتگو با مهندس حبیب نژاد معاون صید شیلات مازندران)، ص ۳۸-۴۳

ادبستان

(سال چهارم، شماره ۷- تیر ۷۲)

• به یاد دکتر محمد معین (به مناسبت بیست و دومین سال درگذشت دکتر معین): هادی میرزا نژاد موحّد، ص ۱۸-۲۲

اقتصاد کشاورزی و توسعه

(شماره ۱- بهار ۷۲)

• تنش زنان گیلانی در ذراعت برنج، ص ۱۱۶-۱۲۷

پوزنگر

(شماره ۶۵۷- مرداد ۷۲)

• تخریب و تبدیل اراضی زراعی گیلان و مازندران حیات کشاورزی این دو قطب مستعد زراعت و باغبانی را تهدید می‌کند، ص ۵۸

• پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی شهید بهشتی (شماره ۱۰ و ۱۱- پائیز و زمستان ۷۲)

• شرح حال اشرف مازندرانی: حسن سیدان، ص ۵۳-۶۹

پیام دریا

• وضعیت بنادر تجاری ایران در حاشیه دریای خزر، ص ۱۰-۱۳

• اهمیت راههای آبی دریای خزر در شرایط جدید ژئوپلیتیک: فریدون دانش پژوه، ص ۱۴-۱۸

• شرکت کشتیرانی دریای خزر، تلاش وسیع در مدتی کوتاه، ص ۲۲-۲۵

• دریای خزر، آشنایی با بزرگ‌ترین دریاچه فاره‌ای کره خاک، ص ۲۲-۲۴

• در دریای خزر ناچاریم حضور خیلی جدی داشته باشیم: حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، ص ۳۵

• بندر انزلی با تاریخی کهن: غلامحسین توکلی مقدم، ص ۳۶-۳۷

تاریخ و فرهنگ معاصر

(سال دوم، شماره ۵- پاییز ۷۱)

• تاریخ حکومت علویان و زیدیه (متونی جدید در باره اخبار رهبران زیدیه طبرستان و دیلمان و گیلان): ویلفرد

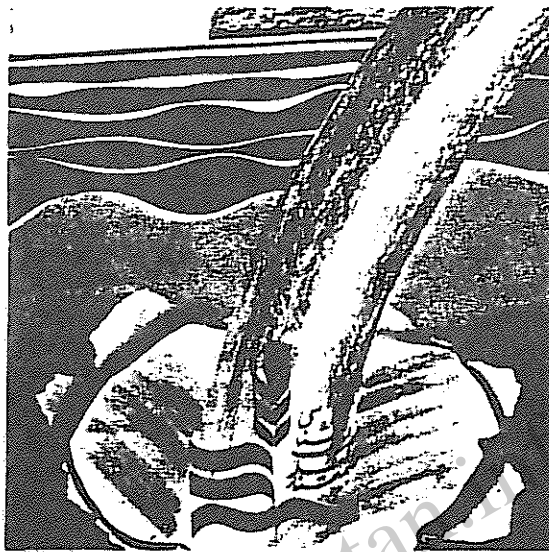
مادلونگ، ص ۱۲۳-۱۴۶

تکاپو

(شماره ۱۳- خرداد ۷۲)

• ترامن چشم در راحم ... (نخستین تجلیل از نیما در مراسم دی سال ۱۳۴۰ تالار فردوسی دانشکده ادبیات تهران): محمد

برنامه اولین سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان



۱-۲ شهریور ماه ۱۳۷۲

اولین سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان با همکاری استانداری گیلان در تاریخ اول و دوم شهریور ماه در تالار استاد مبین دانشکده علوم انسانی دانشگاه گیلان برگزار گردید. به استناد بروشورهای چاپ شده ۷۰ مقاله به دبیرخانه سمینار رسیده بود که از آن میان ۲۸ مقاله برای قرائت انتخاب شد.

در مراسم افتتاح ابتدا دکتر ورسای رئیس دانشگاه گیلان خیرمقدم گفت و آنگاه به ترتیب حاج آقا احسانبخش نماینده ولی فقیه در گیلان و امام جمعه رشت، مهندس طاهایی استاندار گیلان، غلامرضا رحمدل رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی و دبیر سمینار و دکتر صادق آئینوند معاون پژوهشی وزارت فرهنگ و آموزش عالی سخنانی بیان نمودند.

دکتر ورسای رئیس دانشگاه گیلان که تا کنون طرحهای خوبی جهت توسعه دانشگاه به مرحله اجرا گذاشته‌اند، در سخنان خود به این نکته اشاره داشتند که گیلان علی‌رغم دارا بودن بهترین شرایط ممکن و امتیازهای فرهنگی و وجود بیشترین تعداد دانشجو در سطوح عالی تحصیلاتی در رژیم گذشته از آخرین استانهای بوده است که صاحب دانشگاه شد و تأسیس دانشگاه در این استان با مخالفت روبرو بود و از این بابت بر گیلان ظلمی مضاعف رفته است.

آیت‌الله احسانبخش که عشق سرشاری به گیلان و مفاخر آن دارند و در اغلب سخنرانیهای خود صریحاً به این مورد اشاره می‌کنند، تأکید داشتند که از حقوق داده نشده به این قوم بشدت رنج می‌برد و توصیه کرد که مردم به هویت و زبانشان تکیه کنند و آن را برای نسل‌های بعد حفظ نمایند. وی به شاعران و نویسندگان گیلانی توصیه نمود که در آثار خود از زبان گیلکی مدد بگیرند و در ضمن پایبندی به اعتقادات اسلامی آن را به بهترین نحو پیروانند.

مهندس طاهایی استاندار گیلان که منشاء یک سری امور خیر در استان شده‌اند ضمن قرائت بخشی از وصیتنامه حضرت امام در مورد فرهنگ و زبان و تأکید بر برادری همه اقوام مسلمان ایرانی، از خانواده‌های گیلانی خواست که بجای استفاده از نامهای خارجی از نامهای زیبای گیلانی استفاده کنند و اینگونه

نامها را بر روی کودکان خود بنهند. بر گذشته و حال خویش واقف شوند تا آینده را بهتر رقم بزنند. دکتر رحمدل که بعد از سالها تلاش فردی و بی‌نظر محققان در زمینه شناخت گیلان اینک توفیق آن را یافته تا فعالیت‌های پراکنده این محققان را به اصطلاح خود تمرکز دهد. اشارهای داشتند به این که سمینار امیدوار است ذهنیت آلودهای را که در مورد مسایل گیلانشناسی وجود دارد و عده‌ای آن را دامن زده‌اند پاک کند!

دکتر صادق آئینوند معاون پژوهشی وزارت علوم و آموزش عالی ضمن بیانات شیوا و مستدل خود در مورد پژوهش و پژوهشگری با صداقت و شهامت اظهار داشتند دفاع از قومیت و تکیه بر زبانهای بومی خطر نیست بلکه عین حقانیت است. ترمزی است در مقابل هجوم فرهنگی بیگانه به جای جای کشور. چه کل ملیت ایرانی تلفیقی است از اقوام گوناگون ساکن این کشور و فرهنگ و زبان آنها، و آنها که از این واقعیتها مسئله می‌سازند در اشتباهند.

اعضای هیأت علمی، شرکت کنندگان در سمینار و موضوع سخنرانی آنان به شرح زیر بود.

- ۱- دکتر غلامرضا رحمدل - دبیر سمینار، عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان
- ۲- فاطمه کریمی - دبیر کمیته علمی سمینار، عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان
- ۳- فرامرز خوش اسراران - عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان
- ۴- احمد دمس - عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان
- ۵- علیرضا بیکویی - عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان
- ۶- ایراندخت فرخ پور - عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان
- ۷- سید محمد تقی میر ابوالقاسمی - محقق و گیلانشناس
- ۸- جواد کریمی - محقق و گیلانشناس
- ۹- جعفر خماسی زاده - محقق و گیلانشناس
- ۱۰- مصطفی فرخ پور - محقق و گیلانشناس
- ۱۱- علی اکبر مرادیان گروسی - محقق و گیلانشناس

دبیر برنامه ریزی و اجرایی سمینار: حسن دانشمندی

انتخابیه	صبح دوشنبه ۷/۶/۱ نخست اول
۸-۸/۲۰	تلاوت آیاتی از کلام ا...مجید، پخش سرود جمهوری اسلامی و اعلام برنامه
۸/۲۰-۸/۲۵	* خیر مقدم توسط جناب آقای دکتر ورسای - ریاست محترم دانشگاه گیلان
۸/۲۴-۹/۵	* سخنرانی حضرت حجت الاسلام والمسلمین احسانبخش نماینده ولی فقیه در گیلان و امام جمعه محترم رشت
۹/۵-۹/۲۰	* سخنرانی جناب آقای مهندس طاهایی استاندار محترم استان گیلان
۹/۲۰-۹/۲۵	* دکتر غلامرضا رحمدل موضوع: گزارش دبیر سمینار
۹/۲۵-۱۰/۵	* دکتر صادق آئینوند موضوع: اهمیت پژوهشهای علوم انسانی در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی
۱۰/۵-۱۰/۲۵	* پذیرایی
	صبح روز دوشنبه ۷/۶/۱ نخست دوم
	هیئت رئیسه: دکتر ورسای - اولین پرو - دکتر غلامرضا رحمدل - جعفر خماسی زاده
۱۰/۲۵-۱۰/۲۵	* دکتر جلیل ضیاءپور موضوع: ریشه بانی راز و رشت و رشتی
۱۰/۲۵-۱۱/۵	* سیده مریم ابوالقاسمی موضوع: نقد و تحلیل درباب افکار و اندیشه ها و سبک شعری نسیم شمال
۱۱/۵-۱۱/۲۵	* هادی آقاجانیان موضوع: زندگی‌نامه میرزا ابوالقاسم قمی گیلانی
۱۱/۲۵-۱۱/۲۵	* فریدون نوزاد موضوع: معرفی رشتش منجلی در دیوان مشتب به زیب انسا، بیگم هندی
۱۱/۲۵-۱۲/۵	پرسش و پاسخ
۱۲/۵-۱۵/۲۰	نهار - استراحت



گزارش

برنامه اولین سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان

۱۸/۱۹/۲۰
۱۹/۲۰-۱۹/۲۰
۱۹/۲۰-۲۲/۲۰

پرشش و پاسخ
اختتامیه و قطعنامه پایانی سمینار
نماز-شام-استراحت

در مراسم اختتامیه دو تن از شاعران گیلکی سراء عباسیه کهن از صومسرا و فخر موسوی از آستانه شرفیه به نمایندگی از دو لهجه بیس و بیپش و همچنین یکی از جوانان با ذوق تالش قطعاتی از چند شاعر تالشی قرائت کردند که جملگی با استقبال حضاران مواجه شدند. گروه موسیقی عشاق گیلان به سرپرستی عبدالله ملتپرست چند ترانه و آواز گیلکی با صدای گرم قوامی آبکناری اجرا کرد که بعنوان حسن ختام بسیار مورد استقبال قرار گرفت. مراسم در ساعت ۲۱/۳۰ به پایان رسید.

از نقاط ضعف سمینار بخاطر این که حرکت اول و گام نخستین کار بوده است - و گامهای اول همیشه با کاستی همراه است - حرفی به میان نمی آوریم الا این که امیدوار باشیم این حرکت خوب تداوم یابد و هر سال از سال پیش بهتر و شایسته تر برگزار گردد.

۹/۵۰-۱۰/۱۰
۱۰/۱۰-۱۰/۳۰

* یگانه هادی پوررحیم آبادی
موضوع: مرثیه جغرافیایی و تاریخی رحیم آباد

۱۰/۱۰-۱۰/۳۰
صبح سه شنبه ۷۲/۶/۲
نشست دوم

پرشش و پاسخ
پذیرایی ۱۰/۳۰-۱۰/۵۰

هیئت رئیسه: سید پور صدوقی (میان) - دکتر محمدعلی سجادیه محمود نیکویه - سید محمدتقی میرابوالقاسمی

۱۰/۵۰-۱۱/۱۰
* رحیم رضازاده ملک
موضوع: گامشازی در گیلان

۱۱/۱۰-۱۱/۳۰
* سیده سارا خدیوی فرد
موضوع: نهفت جنگل

۱۱/۳۰-۱۱/۵۰
* محمد ابراهیم زارعی
موضوع: نگاهی به هنر و فرهنگ ساکنان گیلان در دوره آغاز تاریخی

۱۱/۵۰-۱۲/۱۰
* جعفر بخش زاد محمودی
موضوع: زبان گیلکی

۱۲/۱۰-۱۲/۳۰
پرشش و پاسخ
نماز-تهار-استراحت
۱۲/۳۰-۱۲/۴۰

بعد از ظهر سه شنبه ۷۲/۶/۲
نشست سوم

هیئت رئیسه: رحیم رضا زاده ملک - سیده سارا خدیوی فرد - محمدنورمحمدزادعی جعفر بخش زاد محمودی

۱۵/۳۰-۱۶
* جعفر خماسی زاده
موضوع: زردآلودهای سیاسی و تاریخی دریای خزر

۱۶/۱۶/۲۰
* مهندس سیدحسن معصومی اشکوری
موضوع: دیدگاه تاریخی در شهرشناسی شهرهای گیلان

۱۶/۲۰-۱۶/۴۰
* رضا مظفری (قنبر زاده)
موضوع: تاریخ رحال مذهبی گیلان

۱۶/۴۰-۱۷
* غلامرضا روشنگر
موضوع: مقدمه ای بر شناخت اقوام گیل و دیش و تالشی و قیام عشایران تا دهه دوم قرن ۲

۱۷/۱۷/۲۰
* سید حسین موسوی
موضوع: نظری گذرا به حوشناوندی زبان گیلکی و لهجه آفری

۱۷/۲۰-۱۷/۴۰
پرشش و پاسخ
پذیرایی ۱۷/۴۰-۱۸

بعد از ظهر سه شنبه ۷۲/۶/۲
نشست چهارم

هیئت رئیسه: مهندس سیدحسن معصومی اشکوری - رضامظفری (قنبرزاده) - غلامرضا روشنگر - سیدحسین موسوی

۱۸/۱۸/۲۰
* سید محمد تقی میر ابوالقاسمی
موضوع: دکتر حشمت و اندیشه های اتحاد در اسلام

۱۸/۲۰-۱۸/۴۰
* علیرضا کشور دوست
موضوع: مملات لاهیجان

۱۸/۴۰-۱۹
* دکتر غلامرضا رحمدل
موضوع: سیری در اشعار چند شاعر لاهیجی عهد صغری

بعد از ظهر دوشنبه ۷۲/۶/۱
نشست سوم

هیئت رئیسه: دکتر حبیب ضیاءپور - سیده مریم ابوالقاسمی - هادی آفتابچیان - فریدون نرژاد

۱۵/۳۰-۱۵/۵۰
* دکتر محمد روشن
موضوع: تنبیهات در مثنوی فردوسی فرهنگ گیلکی

۱۵/۵۰-۱۶/۱۰
* احمد شریفی
موضوع: نم آرایین مشابه ای بین واژه های گیلکی و کردی

۱۶/۱۰-۱۶/۳۰
* ایراندخت فرخ پور
موضوع: معلق و فخر اماکن مقدسه در گیلان

۱۶/۳۰-۱۶/۵۰
* اصغر ویلانی
موضوع: جایگاه ورزش و بازیهای محلی در فرهنگ گیلان

۱۶/۵۰-۱۷/۱۰
* افشین پرتو
موضوع: تاریخ گیلان در سده هشتم هجری

۱۷/۱۰-۱۷/۳۰
پرشش و پاسخ
پذیرایی ۱۷/۳۰-۱۷/۵۰

بعد از ظهر دوشنبه ۷۲/۶/۱
نشست چهارم

هیئت رئیسه: دکتر محمد روشن - احمد شریفی - ایراندخت فرخ پور - مصطفی فرض پور

۱۷/۵۰-۱۸/۱۰
* عزیز طویلی
موضوع: اقوام اولیه گیلان و جنبه های شکسته در گیلان

۱۸/۱۰-۱۸/۳۰
* ابوالقاسم جلیل پوروردکی
موضوع: نامهای گیلکی

۱۸/۳۰-۱۸/۵۰
* مهندس عبدالله ملت پرست
موضوع: تشابه های تاریخی از موسیقی بر سر در گیلان

۱۸/۵۰-۱۹/۱۰
* علی اکبر مرادیان گروس
موضوع: نگارش کوتاه بر واژگان گیلکی

۱۹/۱۰-۱۹/۳۰
پرشش و پاسخ
نماز-شام-استراحت
۱۹/۳۰-۱۹/۴۰

صبح سه شنبه ۷۲/۶/۲
نشست اول

هیئت رئیسه: عزیز طویلی - ابوالقاسم جلیل پوروردکی - عبدالله ملت پرست علی اکبر مرادیان گروس

تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و اعلام برنامه ۸/۳۰-۸/۴۰

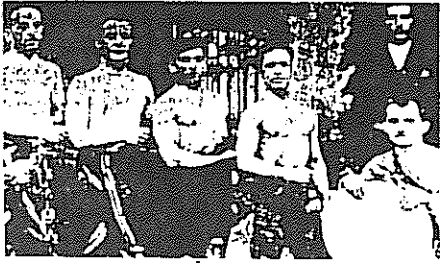
۸/۴۰-۸/۶۰
* منوچهر صدوقی
موضوع: حکمت منتهای در گیلان

۸/۶۰-۸/۸۰
* دکتر محمدعلی سجادیه و دکتر حسین نیا
موضوع: اهمیت پژوهش و بررسی واژگان گیلکی

۸/۸۰-۸/۹۰
* محمود نیکویه
موضوع: شخصیت های علمی و فرهنگی گیلان

قوم " در لغت گیلکی به معنی تخم شلوک سبز شده است .

توم
ماگاوون



پیش کسوتان ورزش کشنی در گیلان

... در صفحه ۲۷ شماره ۱۳ گیله را عکسی با عنوان پیش کسوتان ورزش کشنی در گیلان به چاپ رسیده بود که لازم می بینم توضیحات زیر محض اطلاع داده شود.

آقای سید محمد خاوری مدیر زورخانه یا علی مدد لاهیجان نسخه دیگری از این عکس را بمن نشان داد که فتوکپی آن به پیوست تقدیم میگردد. با این توضیحات تاریخ عکس ۱۳۱۹/۱/۱۰ شمسی است نه ۱۳۱۷ شخص ناشناس «عیسی امینی» است. کسی که پشت سر مرشد ایستاده است «ذوقی» نام دارد ضمناً مرشد حسین به مرشد ظریف معروف بود. آقا رضا پهلوان (مری کشنی) نام فامیلیش «رضا هاشم زاده حکیمی» است. میرزا علی اکبر شاهانی از تجار خوشنام لاهیجان بود و حایله نیز کوهپایه پهلوان نام در این محله وجود دارد.

در عکسی که آقای سید محمد خاوری بمن نشان دادند روی عکس آقای ذوقی سیاه شده است؟! شناسائی «ذوقی» وسیله حاج رضا گلتهای یعنی در زمین نفر از ست چپ عکس بعمل آمده است که خوشختانه در حال حاضر در فید حیات است و در محله تکیه بر سکونت دارد. در آخرین لحظه مطالعه عکس متوجه شدم پشت سر افراد ذکر شده پردهای قرار دارد شعری روی آن نوشته شده است که چنین خوانده شد:

غرض تشیست کز ما یاد ماند که دنیا را نمی بینم بشانی
مگر صاحب دلی روزی برحمت کند در حق محبوبی دروانی
لاهیجان - دکتر بهمن مشفق

مرگ میخواستی برو گیلان

از طرفداران روسیه تزاری بوده است؛ حتی عزل او از صدارت - دوره دوم - و روی کار آمدن شاهزاده عین الدوله، به حواست و فشار بیش از حد انگلیسی ها بوده ادوارد براون، سفیر برکزاری او را در تاریخ ۲۲ جمادی المانی ۱۳۲۱ هجری، به دلیل سبیل شدید او به روسیه، خصوصاً به خاطر تغییر نعره گترکی که، برای روسیه سود فراوانی بار آورد و انگلیسی ها به کلی از ماجرا بی خبر بودند، می داند. اگر فراز باشد امین السلطان را خوانده یکی از دو کشور روس و انگلیس بداسم، می شک در آن مقطع از تاریخ - دومین دوره صدارت - بک روسوفیل بوده انگلوفیل.

۳- هم چس در مورد مرگ میرزا محمود خان حکیم السلطک به صراحت می نویسد: «امین السلطان ... به کمک عین الدوله ... نواست میرزا محمود خان حکیم السلطک وزیر در بار را به عنوان حاکم گیلان از پایتخت دور سارد و کواش را بسازد، و جهت صحت ادعا، نوشته مرحوم ابراهیم خراش را در این رسبه نقل می ساینده. در حالی که، اگر عنایت بیشتری میدول می فرمودند، می دیدند مرحوم خراش با حسله: (کنسه می سوزد ...) از دیگران نقل قول کرده اند. اساساً هیچ یک از مورخین به صراحت، امین السلطان را قاتل حکیم السلطک ندانسه و آنانی هم که، در این باره به اظهار نظر پرداخته اند، قصه را با جملات: می گویند، شایع است و ... نقل سوده اند.

لذا اصلح آن است، در مورد قضایایی که، صحت تاریخی آن مورد تردید می باشد، به صراحت رای صادر ساسیم، و دو نهایت به نقل قول اکتفا کنیم.

شهریور ۱۳۷۲ رشت - محمود دهقان

نمک بر زخم گهنه

پنجه بوکسی بیرون آورد و محکم به دهانم کوبید که بر اثر این عمل دو دندانم شکست ...

و فیکه بر حسب مقررات قانونی از او پرسیدم اهل کجائی در جوابم گفت: «اهل آنجائی که بملک انتساب به آنجا دندان هایم را شکسته اند!» و اضافه نمود: «در این شهر همه مردم دنیا اجازه دارند که با کسان خود به زبان مادریشان تکلم کنند جز ما که نتیجه اش را می بینید!» دست از روی دهانش برداشت و جراحات وارده و دندان های شکسته اش را نشانم داد. جالب است که چون او منم پرسیدم چرا مرتکب این جنایت شده است، در دفاع از خود گفت: «برای اینکه او منم گفت چرا دگمه های لیاست را نسته ای!»

* * *

محمدرضا نادر در همه اسان های کشور بانابیس دانشگاه واقف گردد بود هر گیلان که با همه استعداد و اعتدای سطح فرهنگش در برابر کینه نوری شاه، مظلوم روی باور بود. اگر این جوان گیلانی در اسان خود دانشگاهی داشت ناچار سواد که برای ادامه تحصیل در بهار دچار رنج نخیر و نفس عنبر شود و برای آن تبار نادن نهرانی هم که تحت تاثیر همان «جوک» سازی ها و حوساری ها مرتکب جنایت شده بود محالی فراهم نمی شد تا میسان هم وطن خود را آنگونه مورد نوازش قرار دهد! ... آیا پیر نیست که حی در مورد شوخی ها هم جدی تر نکر کنیم؟

تهران - م. ارغنون

در شماره ۱۲ مجله گرانامه گیله نامه ای از یک بانوی گیلانی متیم تهران چاپ شده که شایسته توجه است. اشاره ای که در آن نامه به «جوک» سازی های در بار علیه گیلانیان شده بود متضمن حقایقی است. من اطلاع دارم که در دربار شاه کسانى بوده اند که برای خوشایند اعلیحضرت و هم پسرانش مامور ساختن «جوک» بوده اند.

شاه خودکامه نسبت به مردم گیلان بی مهر و سداندهش و کینه توز بود و بقول یکی از فضلای گیلانی نسبت به گیلان و آذربایجان عنده محمد علی شاهی داشت. در بین مامورین «سازنده جوک» تعدادی از اهالی گیلان نیز بوده اند که برای خود شیرینی و خوش خدمتی و بقصد تقرب و یا شاید بتصور اینکه «جوک» نام رشت ساخته میشود و آنها متعلق به محل دیگری در گیلان هستند در خلق آیین آثار ارحم خدا شرکت میکردند و گمانشان این بود که قاجار آن دامنه اش را نمی آلاید و به حیثشان لطمه نمیزند. غافل از اینکه دیگران عنوان رشت را شامل همه گیلان میدانند و نام رشت از این جهت بر روی «جوک» ها گذاشته میشود که غالب مردم غیر سالی بیش از همه شهرهای گیلان با نام رشت آشنائی دارند. و چون شهرستان رشت سواد اعظم و چشم و چراغ منظمه و جامع و نثار همه خصوصیات فرهنگی و اجتماعی گیلان است، «سه لی» گیلان و گاهی مرتاسر شمال تلقی میشود.

بنابراین اگر قضاوتی غلط یا درست در باره آن صورت گیرد در برگیرنده همه اسان و متوجه تمام ساکنانش خواهد شد. بقول علما اگر موضوعی در مورد یک کل مصداق باشد در باره اجزایش نیز صادق خواهد بود. زیرا: «جوک» صد آمد نودم پیش ماست، و اگر یکی از آنان بخواد بی هیچ دلیل و منطقی خود را مشتقی کند، جز بر بی جبری ارجح نتوان کرد.

بعضی ها می گویند: این «جوک» ها شوخی است و نباید جدی تلقی شود و موجب ناراحتی گردد. صرف نظر از اینکه شوخی زشت و زنده هم بضر وجود قضاوت فرست زشت است، باید گفت این خوشبینی غیر واقع بینانه نوعی خود فریبی است. زیرا بسیاری از مردم ساده و خالی الذهن موضوعات مربوط به این لطیفه های غالباً و قیحهانه را باور می کنند. آنانکه خارج از سرزمین گیلان زندگی می کنند بارها در این مورد با دیگران برخورد هائی داشته اند. نگرانی از این امر زمانی بیشتر میشود که مراجع رسمی و دولتی هم مثل رمان شاه به این آتش دامن بزنند. اگر آنطور که خانم نویسنده نامه نوشته اند از طرف تلویزیون هم در این زمینه کم لطفی شده باشد لازم است بوسیله مردم تذکرات جدی به این دستگاه داده شود تا به حرکات و سخنان نامطلوع و دلازار رسمیت نبخشند!

من برای اینکه نشان دهم خوشبینی سهل انگارانه گروهی از همولایتی های بی خیالی ما نابعاست، نتیجه موضوع به آن سادگی هم که تصور می کنند نیست واقعه ای را به عنوان نمونه با رعایت ایجاز ذکر میکنم:

بیست و چند سال پیش در دادرسی تهران به پرونده ای برخوردیم که شاکى آن یک دانشجوی سال آخر دانشکده معماری تهران بود، این جوان که دندان هایش را شکسته بودند در توضیحات خود گفت:

«... با برادرم از خیابان عبور میکردم و با هم به زبان مادری خود (گیلکی) صحبت میکردیم، ناگهان دو جوان که در کنار خیابان ایستاده بودند ما را مورد استهزا و تحقیر قرار دادند. من به آنها اعتراض کردم. یکی از آنان بسوی آمد و از جیب خود

... در پشت جلد شماره ۱۲ مجله گیله‌ها و منظره‌ای از رودخانه لنگرود جوار پل خشتی تاریخی معروف به حاج آقا پُرد و قایقهای مملو از خربزه و هندوانه بتاريخ ۱۳۳۴ دیده میشود که واقعا آنهايي را که آن منظره‌ها را از نزدیک شاهد بوده‌اند دچار غم و حرمان میسازد نه بخاطر شکم بلکه بخاطر سرنوشت نامعلوم و برنامه‌های سردرگم و بی‌منطق دیار ما، اولاً برای بنده یقین نیست که این منظره مربوط به سال ۳۴ بوده باشد زیرا اینگونه مناظر شاید از ده سال پیش از آن یعنی سال ۲۴ به بعد دیگر کمتر مشاهده میگردد.

نیم قرن قبل و پیشتر از آن یکی از محصولات کشاورزی بسیار معروف لنگرود خربزه و هندوانه بود. انواع هندوانه و انواع خربزه تا آنجا که بیاد دارم، خربزه‌های شاه مرادی - آئیل بری - رجبی - گلایی - گرگاب و دیگر انواع که سر به ده نوع بیشتر میزد در سطح گیلان و حتی خارج از گیلان معروف بود. سالهایی که در رشت تحصیل میکردم اوایلش گاه صدائی بگوش میرسید (آی لنگرودی) بنده بی‌اختیار برمی‌گشتم زیرا تصور می‌کردم که مرا صدا می‌زند بعد متوجه می‌شدم که خربزه‌های لنگرودی را که برای فروش عرضه کرده تبلیغ می‌کند. بعد کم‌کم با این صدا عادت کرده بودم و دیگر عکس‌العکس نشان نسیادم. بسی خربزه‌های لنگرود که معروفترین آنها محصول دو تا ده بنام‌های چاف (پالین چاف و بالا چاف) و تپه بود شامل نوعی که اسم بردم: شاه مرادی خربزه‌ای باندازه متوسط بیضی شکل (تخم مرغی) با رنگ خارجی سبز تند و رنگ داخلی قرمز و بسیار ترد و شیرین بطوریکه با اشاره چاقو یا کارد تا باختر می‌شکافت و با خوردن آن مخاط دهان از شید آن آسب می‌دید خربزه‌ای بود موسی و مربوط به اواسط تابستان.

خربزه گلایی تخم مرغی شکل کشیده (شبه خربزه مشهدی) اما رنگ بیرونی آن سبز کمرنگ و رنگ گوشت آن (اگر اطلاق گوشت درست باشد) سفید. کم گوشت اما معطر به عطر گلآب و ترد. که اینهم موسی بود.

آئیل بری گرد رنگ زرد مایل به سبز و خطوط نصف‌النهاری غیر ساده و بگوشیم منشعب و گوشتی سفید و بر آب که تا پائیز دوام می‌یافت. رجبی که گرد با رنگ پوست سبز ساده و گوشتی سفید و آبدار که تا فصل زمستان قابل نگهداری بود. حالا چی؟ آیا منظره روی جلد یا پشت جلد شما دیده میشود. چطور شد آن منظره - آیا زمین چاف و تپه منقود و زیر آب رفته خیر بهتر است بگوئیم که آن همت منقود و آن هدف و مقصد و برنامه معدوم گردیده است. آبیاری که امروزه فراهم است و سد سفید رود با میلیارد دلار هزینه آبیاری را تأمین کرده، شخم و شیار نیز امروزه با ماشین آلات مسکن سم پاشی و کوددینز میبیا. پس به چه علت یکی از بهترین محصولات صیفی کشور در یک نقطه مملکت بکلی نابود گردیده و با اصطلاح تخمش ورافزاده است.

آن منظره‌ای که می‌بینید مربوط به تیرماه سال است ماه و سالی که محصول خربزه و هندوانه آماده ورود به بازار بود اما متأسفانه آرزمان یعنی پنجاه سال

یک نامه و چندین نکته

(اشاره‌ای به کشاورزی و صیفی‌کاری در گیلان)

پیش و قبل از آن اولاً جاده نبود ثانیاً ماشین بحد و فور نبود و کشاورزان کناره مسیر رودخانه لنگرود به چسبخاله اجباراً محصولات خود را با قایقها به لنگرود می‌آوردند اما چون رودخانه داخل شهر لنگرود در تابستانها لنگ بود یک وجب آسی داشت که کشاورزان با زحمت و قتلای فراوان از یک کیلومتر مانده به لنگرود قایقها را هول داده و خود را به نزدیک پل خشتی کنار بازار و به صف قایقها میرساندند - در این قایقها قریب یکصد عدد خربزه جای می‌گرفت و در این بازار مکاره گاه خریداران که بارفروشان سایر شهرهای استان گیلان بودند می‌آمدند و کلی خرید میکردند و می‌زدند.



سالیای بعد که تابستانها بطور مرتب ساری به لنگرود می‌زدند تدریجاً کمبود محصول صیفی خربزه و هندوانه معروف چاف و تپه هر ساله آشکار بود و ما آنرا حمل بر نامساعد بودن هوای آن سال یا نقصان آب یا وجود آفات کشاورزی بحساب می‌آوردیم و خود را به سال بعد و سالیای بعد نوید می‌دادیم اما با به ضرب‌المثل دربع از پارسال، محصول این صیفی سال به سال نقصان پذیرفت تا به صفر رسید (به صفر نه عدد دیگری) وای بحال ما، محصولی بآن مرغویی، نعمت خدادادی بآن مطلوبی، چرا باید به کلی منقودالانتر گردد. چرا؟

شما جناب آقای جکتاجی صاحب نشریه هستی، روزنامه نویس هستی. زبان گویای مردم هستی، دلسوز این آب و خاکید تا چاف و تپه راهی نیست با ماشین خودتان بروید امروزه جاده اسفاله از لنگرود به چسبخاله و از آنجا به همه دهات قرب جوار که کانون این کشاورزی و صیفی یعنی خربزه و هندوانه و خیار و غیره بوده است. تشریف ببرید و در موقعیت و مقام یک محقق از پیران سالخورده بجا مانده از سالهای پر

برکت برسید و مصاحبه بنفرمائید که بگویند چه شد و کجا رفت.

امروزه خربزه کیلویی سی تومان است. (آب کیلویی سی تومان). پس ارزش محصول پابرجاست. چیست که با برجا نیست؟ این تصویر پشت جلد مثل اینکه خدائی بود تا انشاءالله بعون‌الله چنین مصاحبه‌ای بنفصیل انجام گیرد. البته یادم نمی‌آید که در رژیم گذشته و سالهای جوانی شاه که هر چند ماه یک کابینه می‌آمد و میرفت، یک سال بی‌جهت قیست برنج بالا بود. برای سال بعد میدیدید که توت‌زارها ریشه کن و زمین آنها برای کشت برنج اختصاص داده شده. با قطع اشجار توت قیبرا نوغانداری نیز موقوف بود. سالی دیگر قیست بیله ابریشم بی‌جهت ترقی میکرد. کشاورز بخیال این که رونق بازار بیله همه ساله است زمینهای کشت برنج را مجدداً به غرس نهال توت اختصاص میداد. سالی قیست خربزه بالا بود. توت‌زار به صیفی زار، و روزی کتف قیست داشت. صیفی زار به کتف زار تبدیل می‌شد. آیا این است روال درست کشاورزی در مملکت آیا نباید تا هر جا که زمینی باب و موافق محصولی بود الهی‌الابد از همان محصول کاشت و نعمت الهی را منقود ننمود.

بنده از دهان خیلی‌ها که از امریکا یا کانادا آمده بودند شنیدم که آفات‌نام انواع خربزه‌های قدیم لنگرود را از شاه مرادی و رجبی و گلایی در آنجا دیده‌اند و نوش جان کرده‌اند یعنی خربزه شاه مرادی از چاف لنگرود حذف و در نیوجرسی یا اوکلاهما یا لوس آنجلس آمریکا بروز کرده و ظیور نموده. اینجا غیبش زده و اما ... برای مردم امریکا این نعم‌الهی را از عالم غیب به عالم شهود آورده. ذائقه ما را محروم و ذائقه آمریکایی را از آن نصیب و قست داده است. این چیست؟ یا ما منکر نعم‌الهی هستیم و آنها را نمی‌شناسیم و برای ما زندگی در ماشین سواری خلاصه شده است. یا آمریکائی می‌فهمد که نعم‌الهی یعنی چه؟ لذا با فراط افزاده و اقتدر میخورد که بترکد. چند روز قبل در روزنامه اطلاعات خبری بود که زنی در آمریکا ۵۰۰ یا ۶۰۰ کیلو وزن داشته که تا رنگی دوپست کیلو از آن کم کرده است. لابد از بس خربزه شاه‌مرادی و آئیل بری شیرین چاف ما را که اکنون نه در چاف بلکه در امریکاست سر برآورده خورده که اینطور چاق شده آنوقت ما در حسرت یک قاچ آن بید اینچنین نامه پرانی نموده و مصدع اوقات گرانبهای جکتاجی عزیز و گرامی شویم. تهران - ع.م. سابه‌دار

حروف چینی

انتشارات هدایت

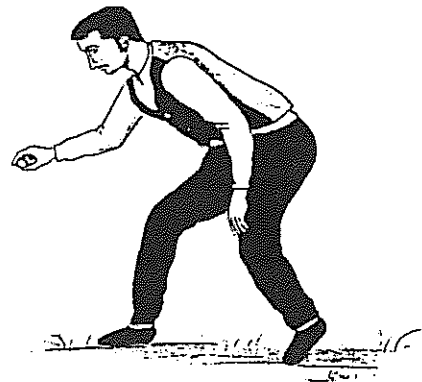
با استفاده از امکانات پیشرفته حروف چینی

کامپیوتر لیزری، آماده دریافت سفارش‌ها و

چاپ آثار شما است.

رشت - خ مطهری - انتشارات هدایت - تلفن: ۳۵۸۷۷

بازیها



آغوز بازی

(بازی باگردو)

قسمت دوم

شرح بازیها

رحیم چراغی

چنانچه بازی، دارای ویژگی «همه سَره‌ی» بوده باشد بازی در رفت و برگشت‌های متعدد تا کسب نتیجه نهائی ادامه می‌یابد. و گرنه «آبزنی» تکرار شده و بازی از سر گرفته می‌شود. تمام شدن بازی در یک دست کامل، زدن گردوهای کاشته توسط یکی از بازیگران است و «تیره» (= شلیک) کردن سایر بازیگران به سوی «تیره» او و به جهت زدن و گرفتن نتیجه بازی از او. زنده گردوها، گردوها را جمع آوری نموده و نزدیک «تیره» خود می‌گذارد. چنانچه حریفی موفق به زدن «تیره» او و گرفتن نتیجه بازی از او گردد گردوها را بر می‌دارد و گرنه، همو، گردوها را برداشته و در صورت داشتن شریک گردوها را به نسبت تساوی با شریک خود قسمت می‌نماید.

«کونجه‌ی kunjey» (= کُنْجی) گفته می‌شود که مکان بازیگر آن در دور رفت یک دست از بازی، عقب‌تر از سایر بازیگران است. شانس «کونجه‌ای» در بُرد بازی، بعد از «به آردای» از سایرین بیشتر است. بازیگر «کونجه‌ای»، در صورت عدم توفیق حریفان به زدن گردوهای کاشته، با آزادی عمل بیشتری - ضمن استفاده از امتیاز «تیره عوضه‌ی» - از «میزه‌ی» بهره گرفته و به گردوها می‌زند و می‌خواهد؛ یا براساس موقعیت حریفان با «سه کونجی» یا «سجسه» به گردوها می‌زند و فرار می‌کند. اگر تمامی این پیش‌بینی‌ها غلط از آب درآمد با امتیازی که از پیش آگاهی موقعیت حریفان دارد تصمیم می‌گیرد از سایرین در دور برگشت بازی جلو بیفتد یا از تعدادی از آن‌ها جلو بیفتد یا اینکه باز در «کونجه‌ی» بخوابد.

۱- لشته نشای Lašt6 našay

یا: آب زنه‌ی ab zaney

اسم نخست این بازی، از اسم شهر «لشت نشاء» گرفته شده است. احتمالاً این بازی در لشت نشاء شکل گرفته و به مرور در سایر نقاط جلگه گیلان پخش و تکمیل گردیده است.

اسم دیگر این بازی، از مرحله آغازین بازی: «آبزنی» گرفته شده و بازی، به «آب زنه‌ی» معروف شده است.

این بازی - «لشته نشای» - با ردیف کاشتن گردوها در «مالیکا» آغاز می‌شود. آنگاه دو بازیگر، یکی اوستا بنام «آبزن abzan» و دیگری کمک او - که مورد تأیید سایر بازیگراند - انتخاب شده و مقدمات انجام بازی را تدارک می‌بینند. کمک «آبزن»، «تیره‌های خود»، «آبزن» و سایر بازیگران را جمع آوری نموده در دومتی «مالیکا» رو به «مالیکا» می‌ایستد. «آبزن» در جلو او و پشت به «مالیکا» (به فاصله نیم متری «مالیکا») به حالت تقریباً خمیده ایستاده و کف دو دست خود را در کنار هم بشکل «درگا dargā» قرار می‌دهد.

کمک «آبزن»، تیره‌ها را در جهت دستان «آبزن» پرتاب نموده خود از جلوی او کنار می‌رود. «آبزن»، برای جهش و جهت دادن به «تیره‌ها»، به آن‌ها ضربه زده و آن‌ها را در زمین بازی پخش می‌کند. گاهی کمک «آبزن»، به جهت ایجاد موقعیتی بهتر برای «تیره‌ای»، با دیرتر فرستادن آن عمل می‌کند اما بازی در صورت توجه بازیکنی به قلب کمک «آبزن»، به هم خورده و با تغییر کمک «آبزن»، «آبزنی» تکرار می‌گردد.

چنانچه در «آبزنی»، «تیره‌ای» از «مالیکا» رد شود و در مسیر مخالف «تیره‌ها» قرار گیرد، «آبزنی» تکرار می‌گردد. «تیره‌ای» که در «آبزنی»، از سایر «تیره‌ها» (و از «مالیکا») دورتر رفته امتیازی را نصیب بازیگر خود نموده و بازیگر «تیره» با آزادی عمل بیشتر - به گونه‌ای که به احتمال بُرد او بیندازد - بازی را آغاز می‌کند. به «تیره» قرار گرفته در چنین موقعیتی، «به آردای b6 ardāy» (= آورده، پیشی گرفته) اطلاق می‌گردد. به «تیره» ای که از سایر «تیره‌ها» به «مالیکا» نزدیکتر است «کونجه‌ی kunjāley» یا

اطلاعیه

انجمن سینمای جوان ایران

در زمینه فیلمسازی و عکاسی هنر جو می‌پذیرد.

فیلمبرداری

زمان و محل ثبت نام:

از ۱۰ مهر لغایت ۱۰ آبان

رشت - خیابان سعدی - اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی

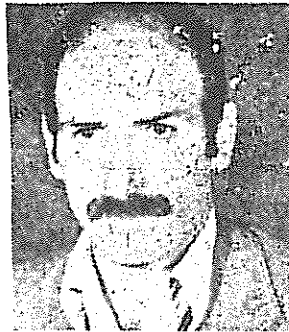
انجمن سینمای جوان رشت

لطفاً مطالب خود را تایپ شده روی یک برگ کاغذ یا حداقل با خط خوش و خوانا، با رعایت فاصله بنویسید. مطالب ارسالی به هیچ‌وجه برگردانده نمی‌شود.

توجه فرمایند

شاعران ولایت

محمد باقر ملایی



د هیچ کس هیچ کسه حاله نگیته
 د خویش خو خویشه احواله نگیته
 تا تونی ای بر زجون نکئی نکئی
 بکیتی هیچکس تی باله نگیته

* * *

برار جون منتظر نس ای زمونه
 تی دوس یا تی برار ت به چه کونه
 بکون گوش تو، چه بو تن قدیمون
 «ای دنیا چیک زنه هر کس خو جو نه»

* * *

تی ورجه جی بشوم؟ استغفرالله
 جدا از تو بیوم؟ استغفرالله
 می درد و می غمونه یته یته
 تی واسه یا نکوم؟ استغفرالله

* * *

اگی نی کاره دیله کس بکونه
 یا خوانی شور یا سس بکونه
 مگر نشتوسی که گونن قدیمون
 «تی کاره دیله خوانه تی دس بکونه»

غزل

وختی موتی دیمه کولونه اینم
 بخالی سبزه گیلونه اینم
 پرکشه می دیل، با تو هینه
 حظ کونم وختی تی را شونه اینم
 همه جور خوبی تو دانی ولی حیف؟!
 تی مره دوشمنه می جوته اینم
 تو بهاری، یته نه صد ته بهار
 چه بگوم وختی تی چشمونه اینم
 درد بدارم مویه دنیا ته اینم
 خو با بونم مومی در مونه اینم
 مه گونن هر روز تو ایرا کوشونی؟
 موگونم! شونم می یار جوته اینم.

محمد باقر ملایی بسال ۱۳۳۰ ش. در قریه «کویه» از توابع رودسر در یک خانواده کشاورز دیده به جهان گشود. دوران کودکی او در روستای کویه با فقر و ناداری سپری شد به همین جهت از همان دوران کودکی با پدیده فقر و درد و رنج زندگی آشنایی یافت.

باقر تحصیلات ابتدایی را در روستای «ناصرسرا» و دوره متوسطه را در مدارس رودسر و لنگرود پایان برد و به خدمت سربازی اعزام گردید. پس از پایان دوره سربازی به استخدام آموزش و پرورش لاهیجان درآمد و در روستای «حسنعلی ده» لاهیجان به عنوان آموزگار مشغول تدریس شد.

با آغاز جنگ تحمیلی عراق به ایران باقر جزء اعزامی های ۵۶ برای دفاع از مام وطن به جبهه اعزام گردید و در سال ۶۰ در جبهه سوسنگرد به فیض شهادت نایل آمد و در آستانه «کویه» بخاک سپرده شد.

دوستان شاعر در سوگ او به ماتم نشستند و در رثای او اشعاری سرودند که برخی از آن ها در نشریات محلی بجناب رسیده است.

شهید ملایی از دوران نوجوانی به سرودن شعر گیلکی علاقه نشان داد و به زبان و ادبیات گیلکی رغبت خاصی داشت. منظومه «وارش» را در سال ۱۳۵۰ ش. بزبان گیلکی سرود که موضوع آن زندگی سراسر رنج دهقان تپه دستی بود که با چند فرزند خود در کلبه ای کوچک زندگی می کرد و به مقایسه زندگی این دهقان تسبی دست با انصراف و مالکان و سرمایه داران بر آمد. در ضمن به جمع آوری فولکلور شرق گیلان هست گماشت که انعکاس آنرا در سروده هایش می توان دید.

باقر به جمع آوری واژه های گیلکی هم دلبستگی نشان داد و واژه نامه ای بالغ بر هفت هزار واژه شرق گیلان فراهم آورده بود. در پی چاپ و نشر کارهایش بود که زمانه مجالس نداد و با شهادت شاعر کارهایش ناتمام رها شد. سروده های ملایی بیشتر در اوزان کلاسیک و شامل دوبیتی، رباعی، غزل، و مستوی می باشد که ساده و روان و متأثر از روستا و زندگی روستایی است. با هم به نمونه ای از کارهای شاعر شهید محمد باقر ملایی نظر می افکنیم.

بانگ لغات گیلکی

برخی لغات مربوط به برنجکاری در

تنکابن

آبچی بُج = نوعی محصول برنج است
 انگتا = سبوس برنج
 آنگو = خزشالی
 اشکل = به سافه های بریده شده شالی که در زمین باقی می ماند گفته می شود.

بنام = نوعی محصول برنج است
 بُج = شالی درو نشده - شالی
 بُج بین = دروگر
 بیکار بیخین = زمینی که کشت شود و محصول برداشت نبرد
 برنج انبار = صندوق چوبی بزرگی که برای نگهداری برنج سالانه در روستاها استفاده می شود.

بند گار = مخفف است از آب بند که جهت تغییر مسیر آب در نهرهای زراعی بکار برده می شود.
 پادنگ سو = محل استقرار پادنگ (از آلات قدیمی برنجکاری)
 نُوَم چار = خزانه بدر شالی (برنج)

چکویا چگکو = بوک، نوحالی، معمولاً به شالی بوک گویند
 نشیه چومی = نوعی محصول برنج است
 نینگ جوی = نوعی محصول برنج است
 شانسن = نمیز کردن و حبس کردن شالی برای خزانه برنج
 پُور = سخم کردن
 لُت کوله = خرد کردن کلزخیای خاک بعد از آب بستن زمین که باچنگ صورت می گیرد

صُفحه = سبد چوبی که برای حمل «نوم» استفاده می شود
 لُفا = بیل چوبی که بعد از خرمن کردن شالی با اسب از آن جهت باد دادن محصول استفاده می شود. به این صورت است که با بیل چوبی شالی را به هوا پرت می کنند و «چگو» و ناخالص توسط باد پاک می شود.

پامرز = راهی برای رفت و آمد در مزارع
 مَرُز = کرت

هارس = چوبی کوتاه ۳۰ سانتیمتری است که جهت ناماندن کاه که بصورت ربه ای در آب استفاده می کنند.

بکارا = آبش گذاشتن مزرعه
 وار = کرت کناری هر کرت را گویند
 خال واش = وجین کردن اطراف کرت
 خال = کرت، مر

آب بُره = دربیچه ای که آب از نهر وارد زمین می شود
 کین بُره = دربیچه ای که آب از زمین خارج می شود که ممکن است به نهر یا به مزرعه دیگری وارد شود.

گرد آورنده: علیرضا دریایی
 محل گردآوری: تنکابن

جواب چیستانها:

- ۱ - دود ۲ - آب رودخانه ۳ - چارو ۴ - چراغ گردسوز(شیشه و آتش فنیله) ۵ - هندوانه ۶ - تربیجه ۷ - دریا (آب می رود و شن می ماند) ۸ - سماور ۹ - سطل آب ۱۰ - انگشتان دست

پیشنهاد شما چیست؟

در آغاز انتشار اولین شماره گیلوها به مسئله خط و آئین نگارش گیلکی اشاره مختصری داشتیم و از صاحبان نظران خواستیم که نظرات و پیشنهادات خود را برای ما بنویسند. متأسفانه مسئله به سکوت گذشت. ضرورت و اضطرار موجب شد تا در شماره ۱۰ بار دیگر مسئله را مطرح کنیم. در نتیجه ستونی تحت عنوان "پیشنهاد شما چیست؟" گشودیم و باز از صاحبان نظران نظر خواستیم.

بعد از درج این فراخوان مطلبی بدستمان رسید تحت عنوان "الف در آخر کلمات گیلکی" که در شماره ۱۱ مجله بجاپرسید. بخشی از آن بیشتر در متون گیلکی گیلوها بکار گرفته شده بود و بخشی دیگر نیز که مورد تأیید گیلوها واقع گردید از آن پس بکار گرفته شد. در این مدت البته عده‌ای نیز از شیوه نگارش متضاد مجله انتقاد داشتند که بالطبع بخاطر نوپایی و حرکت آغازین طبیعی بود این تضاد وجود داشته باشد، چرا که تاکنون دستور املائی مدونی در گیلکی وجود نداشت.

گیلوها تا این زمان نخواستند هیچگونه خط و شیوه نگارشی را بطور کامل اعمال کنند و باز هم بر سر اعمال آن نیست اما برای

پرهیز از تشتت، خود از این پس سعی می‌کند یک سری موارد را بر حسب اولویتها - و نه ترتیب خاص - بصورت پیشنهاد مطرح کند و در متونی که از خود مجله است یا متونی که نویسندگان آنها رعایت طرح را کرده باشند یا تمایل خود را نشان داده باشند پیاده کند.

آن چه از این پس در گیلوها مطرح می‌شود حاصل نشستهای بی‌وقفه هفته‌های متوالی با تنی چند از شاعران و نویسندگان گیلکی پرداز بویژه آقای بخشی زاد محمودی است که به یک توافق مشترک منتج شده است. گیلوها بر این گمان است اینک که سالی را پشت سر گذاشته و نظر تعداد کثیری محقق و صاحبان نظران را به خود معطوف داشته است بعد از طرح این مقالات و پیشنهادات و پیاده کردن آنها روی متون گیلکی بصورت آزمایشی، بتدریج نقطه نظرات صاحبان نظر را نیز جهت تأیید یا تعدیل، دریافت خواهد داشت که در این صورت از برخورد آرا و اندیشه‌ها می‌توان به جمع‌بندی نهایی دست یافت.

م. پ. ج

دستور املائی گیلکی

نیم زبر یا فتحه نیمه باز

در زبان گیلکی و لهجه‌های گوناگون آن به جز آوای «آ-ای-او-ا-ا-ا» آوای دیگری نیز وجود دارد که در این جا به یکی از معروفترین و رایجترین آنها اشاره می‌کنیم و آن حرکتی است بین فتحه و کسره که آن را نیم زبر یا فتحه نیمه باز می‌گویند. برای این که بتوان آن را در کلمه نشان داد باید نشانه‌ای از برای آن برگزید. میدانیم نشانه‌ها قرار دادی است و می‌توان اشکال گوناگون وضع کرد اما باید شکلی را برگزید که ساده‌تر، آشناتر و عمومی‌تر باشد و در عین حال با نشانه‌های موجود دیگر خلط نشود. ما این نشانه: (v) را برگزیدیم و آن را بالای حروف مورد نظر قرار می‌دهیم. مانند: «سَس» یعنی بی‌نمک در مقابل سَس - و - «تُک» یعنی پهلوی در مقابل تُک و تُک.

از طرفی می‌دانیم که بیشتر کلمات گیلکی با فتحه نیمه‌باز تلفظ می‌شوند. بنابراین رعایت این نشانه در مواردی خاص الزامی است نه هر جا. فراموش نکنیم این حرکت که به «فتحه رشتی» هم معروف است و از ویژگیهای دستگاه صوتی زبان ماست در برخی لهجه‌های گیلکی رایج در کوهستان‌ها به زیر و زبر نزدیک می‌شود و گاه در آن‌ها محو می‌گردد. بنابراین همچنان که از گذاشتن اعراب در بیشتر جاها پرهیز می‌کنیم و فقط برای تمیز واژه‌های مشابه یا تلفظ

درست واژه‌های نا آشنا از آن‌ها بهره می‌گیریم، از این نشانه (v) نیز هنگام مقتضی و التزام سود می‌جوئیم.

و فتحه نیمه باز در مضاف و مضاف‌الیه

می‌دانیم که در فارسی مضاف مقدم بر مضاف‌الیه است مثل دانشگاه گیلان که حرف آخر مضاف (دانشگاه) مکسور می‌شود: دانشگاه گیلان. اما در گیلکی برعکس فارسی مضاف‌الیه مقدم بر مضاف است. در این موقع حرف آخر مضاف‌الیه مکسور میشود. مثل گیلان دانشگاه. در گویش مرکزی گیلان یا به اصطلاح معروف لهجه معیار، حرف آخر مضاف‌الیه با آوای فتحه نیمه‌باز همراه است یعنی به صورت حرکتی بین کسره و فتحه تلفظ می‌شود مثل «گیلان دانشگاه، حسن‌خانه» که پیشتر به صورت «گیلانه دانشگاه، حسن‌خانه» یا «گیلانه دانشگاه، حسن‌خانه» نوشته می‌شد.

در طول عمل برای پرهیز از تغییر شکل و خلط واژگان مثل (سبز و سیزه، طاهر و طاهره، زرد و زرده، آفتاب و آفتابه، دست و دسته و امثال آن) بهتر دیده شد از این علامت (v) استفاده شود تا وقتی نگارش گیلکی برای عموم جا بیفتد. البته همیشه مضاف‌الیه مقدم بر مضاف نیست. اسامی علم اغلب ترکیب فارسی دارند مثل: باغ محتشم، خیابان سعدی یا بعضی اسم مرکب مشهور مثل گل میمون، اداره آموزش و

پرورش، دبیرستان مولوی و ... ضمناً همه وقت حرف آخر مضاف‌الیه مکسور یا نیمه مفتوح نیست و گاهی هم ساکن است مثل: برابر زن، خاخورزا، عمجان مرد، ما نشانه (v) را به حرف آخر آن دسته از مضاف‌الیه‌ها اضافه می‌کنیم که معمولاً بین خاص و عام نیمه مفتوح تلفظ می‌شوند.

فتحه نیمه باز در صفت و موصوف

در گیلکی برعکس فارسی صفت مقدم بر موصوف است در فارسی حرف آخر موصوف مکسور است ولی در گیلکی حرف آخر صفت که مقدم بر موصوف است مانند مضاف‌الیه نیمه مفتوح تلفظ می‌شود مثل سرخ گُل یا سرخ گول (= گل سرخ) - سبز و لگ (= برگ سبز) (البته اگر منظور برگ چمن باشد سبز و لگ نوشته می‌شود که در این صورت عبارت مضاف مضاف‌الیه است).

ضمناً این قانون در مورد تشبیهات کنایی نیز صادق است مثل اسب دیم (کسی که صورتش مثل صورت اسب دراز باشد) و گُل ریش یا گول ریش (کسی که ریشش از لحاظ طراوات و زیبایی به گل نسبت تشبیه داده شده باشد)

(ادامه دارد)



از شاعران و نویسندگان گیلکی پرداز می‌خواهیم نسبت به این طرح‌ها و پیشنهادهای بی‌تفاوت نباشند

حاله مامدالی ناما ناور دم!

پاگرد به آیه بشه پیلکان سر، اما ترسیم
نوگونه بکفه هارای کشیم (هارای زنه)
حسنعلی حسنعلی بیا حسنعلی گفتاندره.
دوزدان گیدی ایتا چش جایا بباد
بیگفتیم بیدینیم د چی گیدی. زناي گه
اویتا چش پولا اوسانیم شیم مشت حسن
دومی دخترا امی رجبعلی ر زن خازی
بعدااشان عروسی کونید. هتنده عروس
آوریم خانه. بعد اون زن زای آوره، انه
زاک اسما نهیم غلامعلی (خوچهارمی
پسر اسما گه) بعد انه زای کی پاگرد به
شه تلاز سر، اما ترسیم کی بکفه هارای
زنیم (بولندتر هارای زنه) رجبعلی
رجبعلی بیا غلامعلی کفتا ندره!
آئی سقر زن و شوهر دوتایی هارای
زنید. هارای زنید و هارای زنید تا اشان
پسران جه خاب ویریزید و دووید بایید
بیدینید چی خبره کی دوزدان فرار زنید.
زنای واگرده خومردا گه «انم ایجورگولا
دانه!» حاله محمدعلی ناما ناوردمه!
سیامک دوستدار فشته
خمام اشکیک (ساختمان)

ایتا زن و ایتا مرد بید. اشان پنج تا
پسر داشتیدی. اشان پسران اسم بو
حسنعلی، حسینعلی، رجبعلی، غلامعلی
و محمدعلی. ایتا شب خوفته بید، زن و
مرد ایتا اوتاق میان، زاکانم ایتا اوتاق
دیگر میان. زنه اشان خانه دوزد دکفه.
دوزدان شید او اوتاق در پوشت کی
زاکان پتر و مار خوفته بید.
دوزدان گب زنیدی، اوشان
ایشتاویدی. گیدچی بوکونیم چی
نوکونیم! زنای گه آگه داد بزیم اما کی
پیرزناک و پیر مرداکیم، اوشان آیدی
بودرون و تازاکان بفهمید ایتا بلا امی سر
آورید و امی پولم خوشان امرا برید.
زنای گه بیا اشانا گول بزیم. بعد واگرده با
صدای بولند کی دوزدانم بیشتاوید گه
أطرف چش پولا اوسانیم شیم مشت
رسول پيله دوخترا امی حسنعلی ره زن
خازی، بعد اوشان ره عروسی گیریم و
عروسا آوریم به خانه. انه زن زای
آوره، انه زاک اسما نهیم حسینعلی (خو
دومی پسر اسما گه) بعدکی اشان زای

فرهنگی
پژوهشی
هنری



پیلہ بر فی سال

خورا راه بردان دره!

- از تو یاد بی گفتمه لا بود! رونارم درو همسایان پهلوی می سرا بلندا کونم. صاحبخانه امرا دایم جوخوس بازیه دارم: شکوفه خانم دوتومن داری مرا فادی؟ شمسی خانم زاکان پر، هنی جه بازار نامو

- موشت موشت سرماه ایجاره فدا ندرم. مورده شور آشنا بوشوره آشانه پول امرا. وقت بوبو من به دردشان بوخوردم. من نیوستی بیم، آ پیله گی خانه، آتش میان بوسوخته بو، کورچ و گاه بیوستوبو! هزارتا بدره به چاه بزیم، آب واغوشتم فادام بوجوره چقدر سفالانه سر، تاس و دولچه به دست بدووستم، تا آتسا بنشانم.

- او تو بیه خواب منم قرآن به سراگفتم، تاریک روشنا، خودا

پیغمبرا دوخادم، با طلبکار بیم؟

- مگه من طلبکارم؟ می چشم کور بنا جلاسته بیم خوج دارا. بوشویم

سفالان جور کی بگفته بیم عیب دار بویوسته بیم!

- تی قاب کی جین وشته! ترس بوخورده بی، ایشب تب بوکودی. تی چاره اینا قنذاق بو. ماشالا، او رارسالی حرفا که زنه. فقط تواینفر اوچور کی نیسابی. لچنک وور پور از آدم بو. تازهم آتش هفتا خانه او طرف تر ول بی گفتمه بو!

اما، چی آتش! می پر اول کارکی بوکوده بو، آیه لحاف توشکا - کی می مار تازه رو بیگفتمه بو، و همه ذره لنگ حماما مانستی، سرخ و چهار خانه، راه راه، کولا گفتم، باورد، فوکود آغوز دارزیر. امام گریه کتان و ونگ زنان، آیه کتاب اسباب و، رخت و لباسانا باوردیم. می مارم خو سماور برنجی یه کی آنه جهازی بو، و شکم دار زناکان دست به کمر بزه

دو سه روزی بو آسمان، شکمه بوکوده، زمین سرکفته بو. هوا، مرغابی شکار، مثل اینا تفنگ سریر، هسانبار، آکه بیار! زرخه باد، جه چنار سر، سینه ساب، دیبجستی لچنک سفال جا، تاشا خوردی جه ناودان آمویی بی جیر، زه بی خورا به مرغ لانه ور، کولوشکن خو جوجه یانا جه سرما بال بزه به پراگفتی. جه پر و پلادانه و سیاچول و مورغ گو، انجیردار زیر دوارستان نشاستی. بازون، یخ باد، کل پیجا مانستن فوتورکستی آزاد دارا، ولوله کتان و اچوکستی اولچگی کلاچ خومه شاخان سر، نانی مانستن تاب دایی!

می ماره، دراکی واکود، چطو زمستان اینفر ترا فو بزنه، زرخه باد می دیما واویجانه.

می براره داد بزه: - او درا فوزن مار!

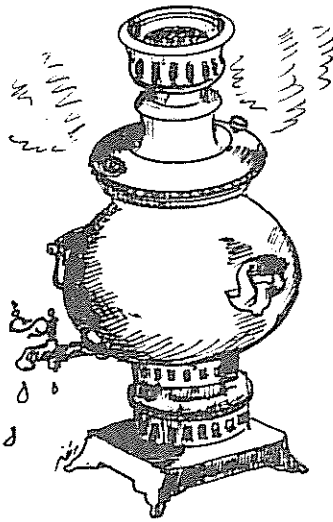
می مار بوگفت - باد سَمَه را به در نبره، خواب! بازون اتاق درا دَوست. دو واره گرما با موخو جاسر. اما می مار د بیرون ایسابو! می پر، از صُب بوشوبو کم و کسری دونبال. چون بیلربو ورفه هوایه، می مار غُرغر حوصله ناشتی کی چن روز بوگفتی سگک امه را دیمیشه، مرده شور بیره زندگی آنا پُر زغال ننا واسینیم آیه دیمه پرا، سیا زمستان دواره!

می پرک م گفتمی: - خودا بزرگه، زنا ی! اییچه دندان به جیگرا گیر، هر چی بخوایی فراهم کونم.

می مار گفتمی: آ حرفانا بنه گدا بهار کی بامو بز. نانم اووقت چی خوایی بگی!

- می دهنا وانوکون، وگنه تی پر و مارا نهم داره سر! خیلی یان سیلی امرا خوشانه صورتا سرخ داریدی. دولت به ا چنانی، قرضه ی ملی امرا

ایسا بو بہ گب، کی ایسسال مرگ و میر فراوان بہ، گدا گشنہ یان کما بیدی!
 می مار بمخاطر آن کی اوشانہ صدا نایہ اُطرف، بوگفت:
 - زاکان، ہرچی من گم، شمام واگویا بوکونید!
 من کی از ہمہ پیلہ تر بوم، ایچی ایچی مرا حالی بوستی، از ہمہ
 زودتر بوگفتم: خواب!
 می مار، گچہ امر ازغال آتشا، کی بوخفتہ پیچا مانستن پلہ زہیی، منقل
 خاکک جیر جوکود، بخواند:



«سیر و پیاز زرخی
 حکومتی ست خان خانی
 تیر اوروس و آلمانی
 بہ قلب یار جان جانی
 برف سال زمستانی
 نارنج دارا چراغانی
 شکوفانا دپرکانی
 بہارانا بوسوجانی»

نانم چی بلا می پرا فوتورکستہ بو؟ لولہ چراغ ہفت، دو بار جہ سرما
 بترکست، چی پیلہ گی تَرَک تار عنکیوت مانستن بودوست شیشہ رو،
 شعلہ - ور، کی می کوچ زبانک مانستن سرخ بو، و بجیرا کشہ، جہ بس
 نفت کم بو، وانگلیسی زیاد! کی اول صدای در، و بازون می پر بامو، پایتا
 بالہ کا زغال، آنہ رو نان سنگک، کی گویا بامُہر فاگفتہ بو: کلاہ شاپوی
 و پالتو، نیم دار آرو اورو بوکودہ، جہ پَرہ و سر شانہ جہ برف سفید، خیال
 بوکون خودا بیامرز بوشوبو ملوانی تازہ ایسم بنویشتہ بو!

بی کہ بفہمیم کُیہ بہ کُیہ ایسہ، شب پنجرہ پشت جوخوفتہ، آمہ چشم
 بہ تیر چراغ برق. برف وارستی فیتیلہ فیتیلہ، ترسہ بیم بی شیم بوخوسیم،
 برف بشہ! سیا شال آسمان، مرغ برقا بہ چنگا گیتہ، آنہ پر فووستی
 چطو! پیرزنای خو سفید جانا دورجہ کیسہ بکشہ! می مار آنہ راگفتی بشید
 بخوسید، می پر گفتی «ویلا کون زاکانا. چی کار داری. آشانہ دیل
 خوشی ہا برفہ!»

باخی ← ص ۴۵

یا مانستی! و اما - من و می برار - اونہ جلو ایسایم، آمہ را نیگا کودیم،
 واویلان دایم: بوستی م یا جوج و ماجوج. و گاہی اوکاریکاتوران
 مانستن کی، روزنامہی مرد ایروز میان، جہ تاج و تخت شاہ و چہارتا
 موشی کہ انہ پایہ ہانا جوستاندبو، چاپ بوستی!
 اوسماور، تا من سہ کلاس یکی بوکونم و، ہفت و ہشت و نہ یا با
 ہم فاگیرم، اوتاچہ سر نہابو، اما بعد کی خواستیم جواز قویلی
 یایسم نویسی سال بعد رہ پول فادم، می مار اونا بوفروخت: سی و چن
 سال بعد، شکوفہ خانم ہفتم رہ بیدیم اوسماور بہ آسمان شوندرہ!
 قسمت آن نوبو خودمان ایتا چایی جہ اون بوخوریم.

بغض مرا فوتورکستہ ہیچ نانم چی بہ چی ایسہ - مثل آن کی پیلہ
 ورفی حرف بو. می مار، درواکود، با چن پُر سبزی کی از خودمانہ
 ہرہ وُر، جہ باغ بیچہ بو، بامو و جہ سرما اووف کنان، درافوزہ بوگفت:
 - خودا خودایی کونہ، فلک پادشاهی. برفی ایسسال بایہ، آدمان
 چی چی نی دانہ بخورید! آمہ دیلا انار شہ بار نرہ؟ غروب دم بو.
 گوشنگی آمہ را یاد شو، ذوق امراترکستاند بیم. واپرسی یم - اکہ؟ جانی!
 می مار سبزی بنا ساطور تختہ ور، حلبی بشقبا فوگوردانہ اونہ رو،
 بوشو کنار پنجرہ، فاجمستہ جہ شیشہ بیرونا نگاہ بوکودہ، بوگفت:
 ایمش!

آمہ را دینی؟ دوتا براران کس کسا بیگیتیم جہ پا میان خالہ کی راستا
 کونیم، مار والاشت. مگہ آرام گیتیم؟ بال بہ شانہ، دست بہ کمر، تاب
 خوردنا بخواندیم:

«اما دوتا براریم
 سہ پنجاہ ماہہ داریم
 ای پنجاہ بفر وختیم
 دو پنجاہ باقی داریم!»

می مار خو خندا قایما کود. امام پشت دري کنارہ بزہ، تیر سلمان جا
 بہ تماشای بی نیشتم برف رافا. آسمان سیاہ بوسستہ، سیا کلاچان بہ قارقار،
 نانم گشنہ بید، یا بمرده پیچا سفال سر بیدی بید، یانہ برقا دوخادید؟ د نانم
 می مار گرم چی کاربو، کی می خاخور. ونگ بزہ «مرا ویشتایہ» امام پر
 سرگورہ ہسا نگیر، اونہ امراد می بیگیتیم!

ہاوقت ایتا گورخانہ بترکست، بہ چہ پیلگی. شکم دار زنای
 بیشناوستی بی، خو زاکا وارگادی! اوگر خورا دیمیشٹ، امام بوکودیم
 خندہ. می مار دکفت بہ بد خُلقی ونفرین نالہ و اونا بشت. اما ایجور کی
 مردہ شور نشستی!

ہوا تاریکا بوسستہ بو، و چراغ برق کوچہ روشن. برف و بوران خیلی
 وقت بوکی بزہ بودار و درخت و بام و سفال و حوض و چاہ سر،
 آغوزدار و چنار و انجیر سہ وقتیہ اول بشت و بعد سفیداب بزہ بو!

می مار ایتا تیکہ پیچانک می خاخورا بہ دستا دا و بنا بوکود آمہ را منقل
 کنار بہ سرگمبجی کودن: سماور، انہ دیلا آتش دوبو، آواز خوان، آمہ
 معدہ بہ اوروش - واروش! می پر دیراکودہ، می مار چوم بہ راہ، برف
 بوران دریبگیتہ، شکوفہ خانم شیشقرا سر، بلن بلن شمسی خانم امرا

هسا شعر

طی دو سال گذشته در چندین نشست دوستانه با تعدادی از گیلکی سرایان نوپرداز که ظاهراً با نام «گیله‌جرگه» می‌خواستند فعالیت ادبی مستمر داشته باشند سخن از انعطاف زبان گیلکی، بیان عواطف بالنده از طریق این زبان، نوآوری در سرایش شعر گیلکی و بازتاب اندیشه‌های جهان شمولی در آن به میان آمد. این که به سروده‌های خود رنگی نو، معاصر و جهانی بدهیم بی آن که از قالب هویت بومی خود بدرآئیم.

چون سخن بیان حال همه بود، جمله یاران را نیز سخت پسند افتاد. اولین قطعه‌ای که خوانده شد کوتاه و موجز و برخاسته از دل بود و لاجرم بر دل نشست. جلسات بعدی آن قدر پرچنده، پرکشش و خواستنی بود که سرایش چنین شعرهای کوتاه و موجز گیلکی بخشی از بیان فوری و فوری لحظه شاعرانه هر شاعر حاضر در جلسه شد و این چنین بود که گونه‌ای از شعر جدید گیلکی تولد یافت.

چاپ این دست‌شعر را در صفحات مجله «گیله‌وا» که نزدیک به ۷ سال در شرف بررسی مسئولان وزارت ارشاد بود و بزودی باید مجوز آن صادر می‌شد به عزیزان هم رای بشارت دادم. یاران را شور و جذبه‌ای در برگرفت فراوان، اما از آنجا که زیبایی تاب مستوری ندارد ماهی دیگر خبر شدم این شعرهای کوتاه و زیبا با نام «هسا شعر» در صفحه‌ای که «گیل آوا» نام گرفته است! در هفته نامه «کادح» رخ برکشیده است. خوشحال شدم که نوباوه شعر گیلکی - اگر چه نه به موعده، اما زنده پای به عرصه وجود گذاشته است، بویژه وقتی که دانستم پیری عزیز به اعتبار نام خود آن را یاور است. افسوس که شش ماه بعد صفحه مزبور ناگهان از گردش کار بازماند و از صفحات نشریه حذف گردید.

اینک که صفحات «گیله‌وا» بعد از هفت سال انتظار با صد شوق و امید گشوده شد و سالی را هم به تجربه پشت سر نهاد، نهال این سبک شعری می‌تواند در آن کاشته شود تاریخه گیرد. قد کشد و شاخ و برگ بیاویزد. «هسا شعر» چندین هفته و ماه به این نام نامیده شد و در فضای مطبوعات گیلان تنفس کرد. بر سر زبان افتاد و مورد استقبال قرار گرفت، به استناد این تقدم، سابقه و استقبال عنوان آن بر صفحه‌ای از «گیله‌وا» گل میخ می‌شود. چرا که بر سر نام جدل نیست، کارنامه است که مهم است.

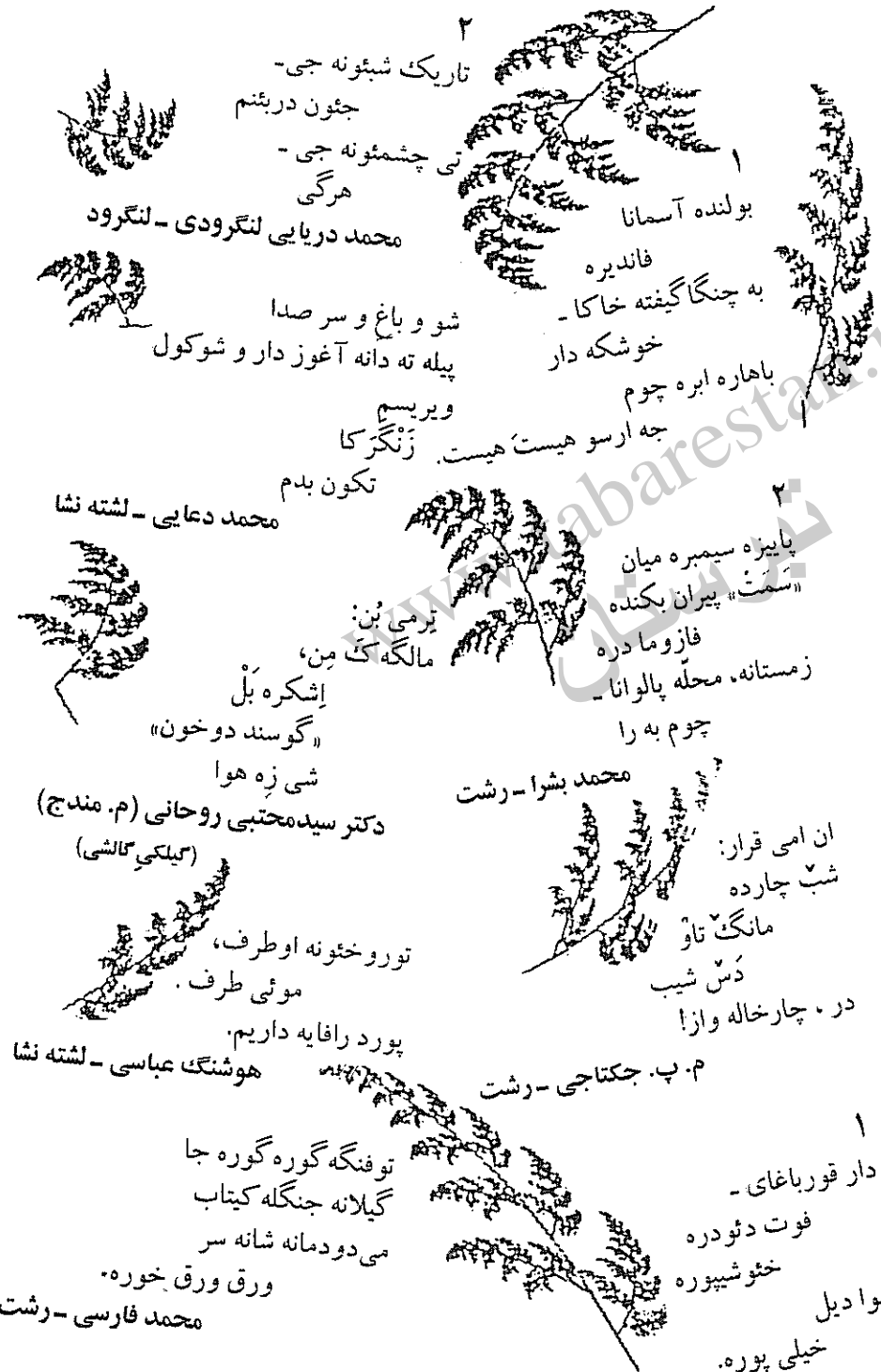
«هسا شعر» که بیشتر تحت تأثیر شدید شعر فولکلوریک و سنتی شالیکاران گیلان است در مزرعه ادبیات گیلکی چون تخم شالی است. «توم» است. در «توم بچار» ذهن شاعر سبز می‌شود و در «بچار» گیله‌وا «نشاست» می‌گردد تا دو فردای دیگر در سرتاسر شمال قد کشد و به بار بنشیند. الهی هرگز کرم به ساقه‌اش نیفتد. (م. پ. ج.)

هسا شعر اکنون است، اکنون نه صرفاً به مفهوم معاصر، بلکه ضرورتاً، به دلیل بازتاب آنی حالات درونی است.

هسا شعر برخلاف تجارب مکتوب شعر گیلکی در دهه‌های گذشته، به توضیح اشیاء و پدیده‌ها نمی‌نشیند بلکه در دقایق بحرانی، به کشف آنها، می‌پردازد!

هسا شعر گونه‌ای شعر گیلکی است که همسو با شعر انسان گرای معاصر گامهای تازه‌ای را در پویایی این راه نو آغاز، می‌طلبد.

هسا شعر محصول فردگی و بهم پیوستگی «ایجاز» و «تصویر» است، جمع بندی و گره خوردگی منطقی و معقول ماجراها، اشیاء و پدیده‌ها در فرمی کوتاه با بیانی تصویری.



ما بگیته آ سالانه شعر
ماتاوه

شانه سر شوپره کان جور کاکه ور
پرکشن ای سر اوسر
ماتاوه بمورداه شو
زرت «لیارو» دوتاکه دوته
- وایله دل سر

سبزه موراً چوم جی
- بورمه کالانه گل سر

بون بونی جوره پرا
سوسره «وی دار» ه بونه
که تکاداه اونه هنده یه وچه
وهطو بون پره پا
وهطو چوم کوتنه شو دکه
- که فترکه اونه سر

* * *

ماتاوه بمورداه شو

زرچو دیمه

تر وچه آ مار

میچه آبون بورمه آگلو

- زار زنه زار:

نام فکت

تورخان زده

رأ بدأ تور

نوگدره د می خوسور

نوگدره د می خوسور

محمد قلی صدر - اشکوری

ما بگیته آ سالانه شعر: شعر سالیهای خسوف

ماتاوه: با «تجیب» نامی برای زنان، میناب

شانه سر: غروب دم

شوپره کان: جمع خفاش، خفاش ما

جور کاکه: تک انانی در طبقه بالایی خانه

لیارو: بوته‌ای یکساله با گل‌های زرد معطر

دوتاکه: اصطلاحاً دو زلف یا تار آویخته از بناگوش‌ها

دوته: بافته شده [برای گیسو]

موره: گوی بلور یا مر شیشی مدور اندازه دانه سیب، در شعر برای

مردمک چشم

پرا: از مصدر نگاه کردن، می‌نگرد

امی پیرهن شیمی دسمال دس بو
امی انگور شیمی گوله خمس بو
چی قورب و قیمتی؟ وقتی همیشک
می میوه دس برس، می شاخه لس بو

هونگه مین او دگودی کوتره
درزن جی باد هوا دوتره
خالی بدی میدونه واج بیاردی
گوتره هی گوتره هی گوتره

گوله = کوزه
خمس = شیر، مات شده
لس = شل و افتاده
هونگ = هاون
کوتره = می‌کوبد
دوتره = می‌دوزد
واج بیاردی = گرم شدی، نیرو گرفتی
گوتره = می‌گوید

جواد شجاعی فرد - سیاهکل

ناجه

بوارسته دمادم،

پورا پور و کماکم.

شکما داگلاگل -

تره خالا.

فی پخته همه چه -

سرمایی تالا

خو تادا لخته سوخته باغانه سر،

کلاچه قال مقالا.

بوکود، خونه خو نالود،

رزینکا سنگه امرا،

سینه سرخکه بالالا.

* * *

بخانده ویشتایی ناجه بمرده:

بیده وختی

پيله ورفه فوخوسا،

- آکن به آدمانه زندگی ره،

- یوفوری موشته امرا،

- دغن همواره به،

- کول پوشته امرا.

رشت - محمد بشرا

ناجه = آرزو رزینکا = تیرکمان

تال = نیلوفر وحشی دغن = جوی باریک

خوتادا = صدای بلند در داد

«وی دار»: نام محلی درختی جنگلی

پا: از مصدر پانیدن، می‌باید

فترکه: از مصدر فترختن، بنام

نام فکت: روایتاده نام، نفرین است

تورخان زده: خان زاده دیوانه، همسر دین علی‌مردان خان

معروف پسر عباسقلی خان، فوس و نتر، بهانه‌گیر، خُل و ... نفرین

رأ، بدأ تور: دیوانه انسان‌گسیخته، نفرین است.

خوسوسور: قصور، تقصیر، گناه ... که در شعر به مفهوم

اصطلاحی اس «از من دیگر در نمی‌گذرد» آمده است.

وارش

عاشق وارستم

گمه می امرا تانم

زرد پاییز دورون

گالی پوش خانه‌نا همه فوشورم

همه چه هیستا کونم

مرا گیشه چاکونم

زاکانه نقل بگم

* * *

گمه می امرا تانم

شله وی داران گنسا بوشورم

گیله مردان دسا

کراچی زخم دسان تلسا

آسا، آسا

چکه چکه وارش امرا خوانم

گمه می امرا تانم

مرا گیشه چاکونم

زاکانه نقل بگم

* * *

مرا وا، سالان سال،

بوارم

سیل ترس کی مرا

و ناله تا -

ای دقایب بوارم.

مریم شفیقی - تهران

فوشورم = بشورم

گیشه = عروس

شلهوی دار = بید مجنون

کراچی = زن شالیکار روزمزد

تلس = زخم ورم

اوپیشاڻه، چل پنجا ساله پيش، آمي شاعرانه ميان داب بوکي خوشانه
 شعرانا ايتا ورقه سر چاپ و مردومه ميان پخشا کوديد. چي فارسي چي گيلکي، آ
 شعران اي برگ شكري کاغذه رو چاپ بوستي و اونه پيله پيله قيمت ده شي بو.
 چن تا جه آجور گيلکي شعران آمي ورجا نها کي سعي کونيم گا گلّف اوشانا
 گيله و اميان چاپ بو کونيم تا اگر روزي روزگاري اوپرا بوسته تا قلن اي جگا
 چاب بو بوستي بي.

پنبه رسه پنبه رسه - توبيا بجير من برسه

جان برار من تره کم . مي کبانه تو کوش بکون
 راه بر پنج و خمه ؛ هر چي داري فروش بکون
 سرما ايسه سختي ديني ، تو فکر بالاوش بکون
 بکر نبو تو کار بکن ، کوره زمنا ت فارسه
 پنبه رسه ، پنبه رسه - توبيا بجير من برسه
 بفکر چاره دکفي ، خساني ايتا کار بکني
 اما ناني اوشکيه ، کي دسه امر اوکني
 بنه زور و بازوناري ؛ اما تره خيال ککني
 ديسقلي خساني نيه ، دره شادي برسه
 پنبه رسه ، پنبه رسه - توبيا بجير من برسه
 تو مي رفيق ايسي برار ، عجب چه شيرين زباني
 ابار سنگين ز دوش ، من نانم اکه اوساني
 مي دل فکر تو داني ؛ عيچکس ، گفتن ناني
 جوجه مکر کبلاتي جان ، سبد جير همش ايسه
 پنبه رسه ؛ پنبه رسه - توبيا بجير من برسه
 بيا برار تره بکم ، ا روازنه چي بکودم
 اسد سال من فارسم ، هرگز اجور کار نکودم
 قدره شير دو کودم ، اندبزم زود نکودم
 اغم و غيبه اطراف ؛ مهمات تازه فارسه
 پنبه رسه ، پنبه رسه - توبيا بجير من برسه
 ا مهمان قدم مره ؛ انشاءاله کي سازکاره
 اما با شرط ککه بنه ، ککنار خود سابقه کاره
 من کي خيال کونم ککنار ، بنه خو عور اطماره
 بيرون نسا به انه صدا ؛ کوبا بکوده خورسه
 پنبه رسه ، پنبه رسه - توبيا بجير من برسه
 پيدا بکودم تازگي ؛ مي سر و سلامت داني
 من اراهه خابم بشم ؛ هيل داري تونم آني
 اون امره جوفته بيم ؛ راستي بو کونم کداني
 مي چومان از او کردکار ، جان برار جان برسه
 پنبه رسه ، پنبه رسه - توبيا بجير من برسه
 توده مي سختي ناني ، داتما از سه قراره
 من که غم و غسه خورم ، مي حال هميشه بزاره
 اقوز دره انبار ککش ، بشماره نه دداره
 زمانه سخت سوزيه ؛ منم بو بوستم خو پوسه
 پنبه رسه ، پنبه رسه - توبيا بجير من برسه
 ايسال سال خوشيه ؛ قيمت مال ايسه بجير
 توهي جمه کون اسکناس ؛ همش بخور نان و پنير
 تو ميز تخت خواب داري ، منم دارم کهنه حصير
 هميشه اتو سانه ، الات مي نوبه برسه
 پنبه رسه ، پنبه رسه - توبيا بجير من برسه
 الهی تو رونق بدن بملک و دولت ايران
 دشمن و بد خواه اوسان ابوار ز صفحه جهان
 نفاق و ضديت تيه برادري با امر ميات
 زور کوي تره نامو جره کي تي دس نرسه
 پنبه رسه ؛ پنبه رسه - توبيا بجير من برسه
 م - حکمتي

بهسا يکريال

ضيمه روزنامه گيله مرد
 چاپ زربان - رشت

وانپرس. بگم سفالانه سر راه شوییم، بستگی به ته سن و سال داره کی باور بوکونی یا نه! شرف دُسته، جوزاف لنگه فاکشه می سر، فقط می دو تا چومان بیرونا دیی. مردم همه سفالانه سر راه شویدی، کس کسه خانه یان میان چشم اوکوفته، فارسه ایم قلمستان، می دایی خانه. به جای در، چه دیوار بامو بییم. می نه جان - می ماره مار - هو تو مریض احوال، اما ای دفعه سر بناشته خوجامیان رو به قبله ناها بو؟ می مار گریه کونان خورا تاوده او نه رو. اما وقتی ویریشاندنه بو، من بیدم اینا بیست تومنی چه انه سینه بند گوشه بزه بیرون!

رشت - بیستم مرداد ۲۲



برقم نامردی نوکود، شب و روز بیارست و خانه یا پورا کود. هفت روز بخانه همه تان بگری بی نشان، راه و چا یا آرا واروختم، اورا پورا بوستی. درختان عروس بیسته، شاخه یان سفید دستکش تاودا، گولان قوز باورده، همه ذره می نه جان مانستن سرخ جول، با لچک سفید و گیس نقره بی و قلیان و چس فیل و نقل، آدرا واکون باد بایه!

دیخته سبب زمینی و جوکوده مرغانه خوردم. زاکان کوچه سر برف میان تونل بزه بید، رزین آتاش زیدی. روز هفتم، می پر، جوش باورده، دار و دیزار و می مار و مراه همه تانا بی گیت به فحش. چون هیچی ننا بوخوریم.

می مار بیدی آتویه، چادر خاله بنا خوش سر، مرا بوگفت «بشیم» - کویه؟

کوچه

وختی کی بیدار و هوشیارم، می چوماننا سو آیه جی تعجب می لبا خنده، چوما ارسو آیه وختی می خانه ایسم، خب پایمه دور و برا تازه هر چی پوشت پرده جا بوخورده، رو آیه اول صبه، زاکان راهی ده تا مدرسه آیتا با شلوار پاره، اویتا با اتو آیه «حَسَنلی» زای سر بتاشته، چلک انه دو ما واجه «حَسَنلی» دُر دانه زای باکیف و با سر مو آیه ان فقیره حتمنی، دروازه سر سگ لوکونه اتا نه فالگیره کی با چله تاس و فو آیه ان سر صب بو، هسا، یک لحظه ظهرا بیدین کارگر با آه و بانان و خیار و دو آیه ممد نقاش سفره معلومه حاضر نیه چون صدای «هی زنا ی تی رحم وانصاف کو» آیه صحنه ظهرا دَنَم وا، توبیدین وخت غروب کوچه دم آدم کم رویو هم پور رو آیه گودرد «الی بی لیکا» بازی زاکان کوچه بو جُر علی گه زو، تا تهی کوچه صدای زو آیه هوا تاریکه، واشون خانه، دیلا غم دکفه دیل خوشی تانیبی فوری غم و غر صه تو آیه «نافعی» کوچا بدن وا، تره تی شعرا بوگو قافیه وختی الان شیرین تر از لیمبو آیه

علی نافعی - چالوس

ارسو = اشک

دو = دوغ

گودرد = در حال انجام هستد

الی بی لیکا = نوعی بازی کودکانه

زو = مخفف زود

کاسعلی بمرد ولی خو آرزو به گیل نبرد!

کاسعلی کی صُب چه خاب ویریزه و جه اتاق بیرون آیه دینه به! ای تاکم ورف زمین سر نیسته و هنده وارِشْتَن دَرَه. فورن خولباساناکه بایتا زیر شلوار ی وزیر پیرهن، شه ایوان سر دراز کشه، چَن تا بلش خو سر جیر نهه و اینا گُله میان وُرف آب دوکونه خو بغل دَس نهه دال بدال ورف آب خوره و باد زَن حَصیری اَمرا خودشا باد زنه و آدای اربابا بیرون آوره.

اَن زن گیه، مردای مگر تورا بوستی، اَن چی کاری ایسه تو کوداندری؟ کاسعلی اصلن گب نزنه و خو کارا ادامه دهه تا کی هُتوئی چَمْتَنگ زنه و خوشکابه ... بعله ... کاسعلی بَمَرْد ولی خو آرزو یا به گیل نبرد!

ظاهر گوراب - محمود حجازی

سوکولا کولو = جوجه خروس

چوکول = برنج نارس

گیله = کوزه

چَمْتَنگ = بیخ زدگی

خَجه = تکه دادن

تنگر = دنگرگ، بیخ

شُرفَه = پارچ سی

پنجمین جشنواره تئاتر استان گیلان

با توجه به اهمیتی که این حرکت فرهنگی و هنری در جهت استعدادها و شکوفایی خلاقیتها دارد و نیز گامی مؤثر در مقابله با تهاجم فرهنگی و حفظ و شناسایی و گسترش فرهنگ خودی است لذا از تمامی هنرمندان استان جهت شرکت در جشنواره دعوت بعمل می آید.

شرایط عمومی شرکت در جشنواره تئاتر استانی سال ۱۳۷۲

- انتخاب موضوع نمایشنامه آزاد است.
- نمایشنامه‌های متقاضی حتماً بایستی ایرانی باشد.
- نمایشنامه‌های متقاضی شرکت کننده الزاماً بایستی توسط همان گروه در هیچ جشنواره تئاتر شرکت کرده نباشند.
- زمان نمایشنامه‌ها بایستی بین ۵۰ تا ۹۰ دقیقه باشد.
- اجرای عمومی برای نمایشها و یا شرکت نمایشنامه‌ها در مسابقات نمایشنامه نویسی بلامانع است. علاقمندان به شرکت و حضور در جشنواره، متون نمایشی خود را میتوانند تا تاریخ ۷۲/۶/۲۵ به آدرس دبیرخانه جشنواره (رشت - خیابان سعدی - اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی) گیلان ارسال نمایند. بعد از پایان مهلت اعلام شده نمایشنامه‌ها بررسی و نتیجه به متقاضیان اعلام خواهد گردید.

اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان

قابل توجه مشتریان عزیز

مشترکان گیله‌وا عضوی از خانواده گیله‌وا هستند که خوشبختانه روز به روز، به ویژه بعد از انتشار هر شماره، بر تعدادشان افزوده می‌شود. هر مشترک یاور ماست. ما البته تاکنون جز رساندن مجله به مشترک کاری انجام نداده‌ایم، چون هنوز درگیر مشکلات داخلی خود هستیم، اما به تدریج در صدد بهبود کارها هستیم و امیدواریم به زودی به چاپ ویژه‌نامه‌هایی دست بزنیم که در این صورت به محض انتشار به طور رایگان خدمت این عزیزان ارسال خواهد شد.

لطفاً مشترکان عزیز به این نکات توجه فرمایند:

- ۱- به زودی شماره مخصوص اشتراک به نامشان صادر خواهد شد.
- ۲- پاکت محتوی مجله چند تن از مشترکان به علت تغییر آدرس یا کافی نبودن نشانی، برگشت خورده است. در صورت تغییر محل سکونت یا کار آدرس جدید خود را در اختیار ما بگذارید. چنانچه نشانی نوشته شده روی پاکت (حتی در صورت وصول مجلات) کافی نیست یا اشتباهاتی دارد، حتماً مورد دقیق آن را برای ما بنویسید که اصلاح کنیم.
- ۳- کد پستی را حتماً ذکر کنید تا از نظر اداره پست به مشکلی برخوردیم. برخی از مشترکان عزیز از ما خواسته‌اند تعدادی برگ اشتراک چاپ کنیم و برایشان بفرستیم تا میان دوستان، آشنایان و همکاران اداری خود تقسیم کنند و به اصطلاح به عضوگیری بپردازند. این نهایت لطف ایشان است. این کار انجام خواهد

گرفت و برای عزیزانی که داوطلب کار شده‌اند پست خواهد شد. در همین حال لازم است از آقایان محمد تقی بارور (بندرانزلی) - دکتر محمد وفایی (رشت) - فرامرز طابالی (تهران) - نصرالله خوشدل (رشت) - جلال کدیور (اصفهان) و مهندس فریید باغی (تهران) به خاطر لطف سرشار و دور از شائبه‌تان صمیمانه تشکر کنیم که هر یک حداقل ۱۰ مشترک برای گیله‌وا پیدا کرده‌اند. عده دیگری هم در تلاش این عضوگیری هستند که تعداد مشترکان را به ۱۰ یا بیشتر برسانند و امیدواریم این حرکت فراگیر شود چه وقتی مجله‌ای از آگهی استفاده نکند باید به اتکای تک‌فروشی و قبول اشتراک به کار خود ادامه دهد؛ کاری که گیله‌وا می‌کند.

گیله‌وا یک نشریه حرفه‌ای نیست که بر مبنای یک برنامه‌ریزی اقتصادی محکم استوار باشد. گیله‌وا بصورت آماتور و براساس قبول اشتراک و تک فروشی به کار خود ادامه می‌دهد. بدیهی است علاقمندان آن باید نظری خاص و استثنایی به آن داشته باشند. برای ماندگاری نشریه از عموم مشترکان عزیز تقاضا می‌شود نسبت به واریز حق اشتراک سال دوم اقدام فرمایند. قبول اشتراک مجدد و معرفی مشترکان جدید بخشی از کمکهای غیر مستقیم به مجله است.

افراد فرهنگدوست و خیر شهرها و بخشهای گیلان و مازندران با قبول اشتراک یک ساله یا بیشتر مجله گیله‌وا برای کتابخانه‌های شهر خود، ضمن این که به گنجینه کتابخانه عمومی شهرشان می‌افزایند و از این طریق در یک امر خیر فرهنگی شرکت می‌جویند، گیله‌وا را نیز در ماندگاری و خودکفایی یاری می‌رسانند.

برگ درخواست اشتراک ماهنامه گیله‌وا (یک ساله)

(گیله‌وا، مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران به زبانهای گیلکی و فارسی)

نام نام خانوادگی

سن شغل

نشانی: شهر خیابان

کوجه شماره کد پستی تلفن

(از شماره فرستاده شود)

لطفاً فرم بالا یا فتوکپی آن را پرکرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه

۲۹۰۸ بادی‌الله رشت، به نام مدیر مجله یا گیله‌وا به نشانی

(رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۲۵) ارسال نمایید.

- حق اشتراک داخل کشور ۶۰۰۰ ریال
- آمریکا و ژاپن ۲۵۰۰۰ ریال
- اروپا ۲۰۰۰۰ ریال
- استرالیا ۲۲۰۰۰ ریال
- حوزه خلیج فارس و جمهوری‌های همسایه (شوروی سابق) ۱۶۰۰۰ ریال

اطلاعیه

اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان جهت اجرای مصوبه قانونی مجلس شورای اسلامی و آیین‌نامه اجرایی هیأت وزیران در خصوص الزامی بودن آموزش جهت شاغلین در صنعت جهانگردی برنامه‌های آموزشی خود را در قالب دوره‌های کوتاه مدت اعلام می‌دارد.

این دوره‌ها شامل زبان (انگلیسی) همچنین آموزشهای استاندارد تخصصی در زمینه‌های هتلداری و جهانگردی برای مدیران، شاغلین و دست‌اندرکاران و سایر علاقمندان می‌باشد. این مرکز به افراد واجد شرایط که این دوره‌ها را با موفقیت بگذرانند گواهینامه معتبر اعطاء خواهد کرد.

تذکر: داوطلبانی که در تجربه مفید با رشته انتخابی به تأیید واحد مربوطه باشند پس از مصاحبه حضوری از شرایط کسب ویژه استفاده خواهند نمود. مدارک لازم: ۱- سه قطعه عکس ۲- فتوکپی

شناسنامه یکبرگ

مهلت ثبت نام: حداکثر تا ۱۰ آبان ۱۳۷۲
آدرس - رشت. خیابان سمدی - اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان. مرکز آموزش جهانگردی. م

شماره‌های گذشته گیله‌وا را

از کتابفروشی نصرت بخواهید

رشت - خیابان علم‌الهدی



گیلان

هم ولایتی های گیلانی و هم میهنان ایرانی

با خرید یک سری کامل از کتابهای «نشر گیلکان» در زمینه های تاریخ و جغرافیه، فرهنگ و هنر، زبان و ادبیات و آداب و رسوم گیلان می توانید به یک مجموعه ۱۱ جلدی از کتابهای گیلان شناسی دست یابید.

نشر گیلکان در خدمت شماست

در هر کتابی کشور که باشید برای این کار کافیت فقط مبلغ ۲۵۰ تومان به حساب جاری شماره (۶۰۱۶۰) بانک ملی ایران، شعبه مرکزی رشت به نام محمد تقی سرتیپ پور احمد

واریز کرده، اصل فیش یا تترکی آن را همراه نقاضا با نشانی دقیق پستی خود به

آدرس: رشت - صندوق پستی ۱۷۳۵-۴۱۶۳۵ نشر گیلکان

ارسال دارید، کتابهای درخواستی در اسرع وقت، با پست سفارشی برای شما فرستاده می شود.

گیلانین عزیز

اندوه دوری از زادگاه و غبار غربت را با مطالعه کتابهای مربوط به گیلان از چهره خودزادیند و خودزادان هورای «گیله وایی» سرزمستان احساس کنید.

گیلکان، دریایان مرفصل برای نشر کانون انتشارات خود آخرین اخبار کتاب گیلان را بطور روزیکان مفرمده

نشانی دفتر: رشت - حاجی آباد، خیابان گنجه ای، کوچه صفاری، شماره ۱۱۸

نشانی پستی: رشت - صندوق پستی ۱۷۳۵-۴۱۶۳۵ گیلکان

خرید یک دوره

کامل از کتابهای



گیلکان

موجب حمایت

مالی از

گیله وایی

و ماندگاری

آن است.



گیلان منتشر کرده است:

مطبوعات گیلان در عصر انقلاب
(از ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۰ شمسی)
تألیف: م. پ. جگنجی
چاپ اول: ۱۳۶۱
۲۶ صفحه، وزنی

فرمانروایان گیلان
(مجموعه چهار گفتار بیرون تاریخ و جغرافیای گیلان)
تألیف: ه. ل. رابینو
ترجمه: م. پ. جگنجی و دکتر رضامندی
چاپ اول: ۱۳۶۴، چاپ دوم: ۱۳۶۹
۲۲۸ صفحه، وزنی

ایله چار
(مجموعه شعر گیلکی بازجه فارسی و ولایتی)
سروده: محمد بشرا
چاپ اول: ۱۳۶۸
۱۳۶ صفحه، وزنی

تاریخ نمایش در گیلان
(از آغاز تا ۱۳۲۱ شمسی)
تألیف: فریدون یوزاد
چاپ اول: ۱۳۶۸
۳۴۸ صفحه، وزنی

صدای شالیزار
(مجموعه شعر و مقاله درباره بروج و برجگاری)
به کوشش: رحیم چرامی
زیر نظر: م. پ. جگنجی
چاپ اول: ۱۳۶۸
۱۵۲ صفحه، وزنی

ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه های گیلکی
(دو کتاب در یک کتاب: دستور زبان گیلکی - واژه نامه گیلکی)
تألیف: جهانگیر سرتیپ پور
چاپ اول: ۱۳۶۹
۲۵۲ صفحه، وزنی

نهیض جنگل
(اوصاف فرهنگی اجتماعی گیلان و قزوین)
تألیف: صادق کوچکیوز (از اسرار نهضت جنگل)
به کوشش: سید محمد تقی میرابوالقاسمی
چاپ اول: ۱۳۶۹
۲۴۰ صفحه، وزنی

تالاب انزلی
(بررسی اکولوژیکی)
تألیف: سید مسعود منوری
چاپ اول: ۱۳۶۹
۲۴۰ صفحه، وزنی

خوبینه های تاریخ دارالمرز
(گیلان و مازندران)
تألیف: محمود پاینده لنگرودی
چاپ اول: ۱۳۷۰
۴۰۸ صفحه، وزنی

نامها و نامدارهای گیلان
(شرح حال بزرگان علم و ادب و هنر و تاریخ و توصیف اعلام و اماکن گیلان)
تألیف: جهانگیر سرتیپ پور
چاپ اول: ۱۳۷۱
۶۹۲ صفحه، وزنی - ۶۰۰۰ ریال (جلد زرزکوب)

تاریخ انقلاب جنگل
(به روایت شاهدان عینی)
یادداشتها: محمد علی گیلک (احدانی)
کیمبر نواید علمه کایبه جنگل
۲۴۰ صفحه، وزنی - ۱۴۰۰ ریال (جلد زرزکوب)

هتل اروپا در رشت (دوره ناصری و مشروطیت)



آریزو

www.tabarestan.info
تبرستان